

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

جلد ۱

اختلال در روند جامعه پذیری کودکان و نوجوانان

(چند مصاحبه با دانش آموزان دبستانی درباره

تحولهای روانی - اجتماعی آنان)

/ دکتر مرتضی منطقی /

/استاد دانشگاه خوارزمی/

فهرست جلد اول

۷	مقدمه
۲۷	گزارش مصاحبه‌های انجام شده
۲۷	مقدمه
۲۹	۲-۱- مصاحبه با محمد، محمدطاها و پارسای ۷ ساله
۷۶	۲-۲- مصاحبه با علی ۲۰ ساله (روایت دوران دبستان)
۹۴	۲-۳- مصاحبه با آیتای ۸ ساله
۱۱۲	۲-۴- مصاحبه با الهام ۹ ساله
۱۳۲	۲-۵- مصاحبه با سوده ۱۱ ساله
۱۴۹	۲-۶- مصاحبه با الینای ۹ ساله
۱۶۶	۲-۷- مصاحبه با آراد ۱۲ ساله
۱۸۹	۲-۸- مصاحبه با نیکای ۱۱ ساله
۲۰۰	۲-۹- مصاحبه با کیمیای ۱۰ ساله
۲۱۹	۲-۱۰- مصاحبه با مهتاب ۱۱ ساله

مقدمه

از عصر حاضر با عنوان عصر جهانی شدن و انفجار اطلاعات یاد می‌شود. اگر چه جهانی شدن در درجه نخست معطوف به فرآیندهای اقتصادی بود، اما در ادامه، با پیشرفت فناوری‌های ارتباطی جدید، افزایش کنش‌های متقابل جهانی، تسهیل جابه‌جایی و مانند آن‌ها، سایر ابعاد علمی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی را نیز پوشش داد و به مفهومی جامع‌تر بدل شد. ابعاد مهم جهانی شدن را می‌توان در تحول‌های اقتصادی (نظیر جهانی شدن اقتصاد و تجارت آزاد، جهانی شدن بازارهای مالی، جابه‌جایی گسترده کالاها در مرزها)؛ علمی (مانند انقلاب علمی، افزایش دانش فنی، مبادله نسبتاً آزاد اطلاعات، خدمات اطلاع رسانی سریع)؛ اجتماعی (نظیر اثرگذاری افراد و گروه‌ها بر حکمرانان در فضای ارتباطی جدید، تضعیف سانسور توسط حکومت‌ها، طرح گزینه‌های جایگزین به جای گزینه‌های مورد نظر و پیشنهادی دولت‌ها) و فرهنگی (مانند رشد فزاینده وسایل ارتباط جمعی که فشردگی زمان و مکان را در برداشته است، رخ نمودن فرهنگ مسلط جهانی، توفیق نسبی بعد فرهنگی بر ابعاد اقتصادی و سیاسی در عصر حاضر، پیش‌برد اهداف اقتصادی - سیاسی - اجتماعی سلطه‌گران جهان)، ردگیری کرد، اما اگر مرکز ثقل بحث، روی تحول‌های فرهنگی جهانی شدن قرار گیرد، مشاهده خواهد شد که غرب به عنوان صاحب فناوری‌های ارتباطی جدید، با گسترش فضای مجازی و سایه گستر کردن آن در جوامع مختلف بشری، از این شاخصه مهم جهانی شدن در عرصه فرهنگی سود برده، در عمل دست به تسری، گسترش و تحکیم ارزش‌های فرهنگی خویش زده و این در حالی است که دیگر مناطق جهان به دلیل عدم برخورداری از امکانات مشابه، در عمل با متزلزل شدن و تضعیف فرهنگ بومی خویش مواجه شده‌اند. در شرایط اخیر با تحقق اهداف صاحبان فناوری‌های ارتباطی پیشرفته، در عرصه‌های فرهنگی، خود به خود دیگر اهداف اقتصادی، سیاسی، عقیدتی آنان نیز به میزان زیادی قابل حصول و دسترسی می‌گردد.

در توصیف فضای مجازی باید بیان داشت، فضای اخیر به شکل بالقوه واجد فرصت‌ها و تهدیدهای گسترده‌ای است و باید برای کاربری بهینه از آن دست به بسترسازی‌های فرهنگی لازم زد. منطقی (۱۴۰۰ الف) با اشاره به تاریخچه ارایه فناوری‌های ارتباطی جدید به جامعه بشری در همین رابطه می‌نویسد:

«بررسی تاریخیچه ارایه فناوری‌های ارتباطی پیشرفته به جامعه دلالت بر آن دارد که با ارایه هر فناوری ارتباطی جدیدی به جامعه موجی از بیم‌ها و امیدها در پی آن پدید آمده است و در حالی که برخی از مسوولان از تهدید بودن آن یاد کرده‌اند، افراد دیگری از فرصت‌های فناوری مورد نظر سخن گفته‌اند. گفتمان ایده‌های مخالف و موافق فناوری‌ها در غرب، سرانجام به این راهبرد انجامیده است که با افزایش و ارتقای بهره‌وری شهروندان از فرصت‌های فناوری‌های ارتباطی پیشرفته، خود به خود عرصه کاربری نامناسب از این فناوری‌ها تحدید شده، در مجموع شهروندان قادر به استفاده مثبت از این فناوری‌ها گردند. در راستای اندیشه اخیر، حتی کشورهایی که به فیلترینگ اعتقادی ندارند، در صدد «بسترسازی فرهنگی» برای کاربری مثبت و بهینه از فناوری‌های ارتباطی پیشرفته برآمده‌اند و در این راستا به انجام مواردی مانند: تولید ادبیات فاخر برای فضای مجازی، پاسخ مناسب به برخی از خلاءهای اجتماعی موجود (نظیر تهیه پویانمایی‌های جنسی برای کاربران متقاضی این دست از اطلاعات)، ارتقای سواد رسانه‌ای کاربران (تا جایی که در برخی از کشورهای غربی، بحث اخیر به صورت یکی از مباحث درسی نظام آموزش عمومی درآمد است)، انجام اطلاع‌رسانی‌های لازم به اولیا و کاربران، تهیه ابزارهای کنترل‌کننده (تبلت، تلفن همراه، اینترنت و ماهواره) برای اولیا، اعمال نظارت (در اتاق‌های گپ اینترنتی و مانند آن)، تدوین قوانین منع آسیب و ایذای کاربران فضای مجازی، تدوین قوانین خاص برای حمایت از کودکان، نوجوانان و جوانان کاربر فضای مجازی، ایجاد خطوط مستقیم برای تماس اضطراری با مسوولان برای ایجاد محیطی امن‌تر (در اتاق‌های گپ اینترنتی و مانند آن)، درجه‌بندی محتوای رسانه‌ای، تشویق سازمان‌های مدنی برای حضور، اعمال نظارت، مداخله و اثرگذاری فعال در فضای مجازی؛ ایجاد صندوق حمایت از مراکز پژوهش در حوزه رسانه‌های نوین جهت ارایه خدمات و به اشتراک نهادن دانش، منابع و امکانات مورد نیاز پژوهش‌گران؛ ایجاد کتابخانه، موزه و محصولات علمی جهت کاربران فضای مجازی و مانند آن، دست زده، کوشیده‌اند با بسیج امکانات لازم از پزشک و کتابدار گرفته تا وزارتخانه‌های مختلف (نظیر وزارت آموزش و پرورش، آموزش عالی، ارتباطات) و حتی کلیسا، روشنگری‌های لازم در جهت کاربری بهینه از فضای مجازی را در جوامع خویش پدید آورند.

علاوه بر بسترسازی‌های فرهنگی اخیر، «مدیریت فضای مجازی» و «تدوین قوانین لازم جهت کاربری مناسب از فضای مجازی»، مد نظر مسوولان جوامع مختلف قرار گرفته، کوشیده‌اند با اعمال مدیریت مناسب از سویی و تدوین قوانین لازم از سوی دیگر، محیط فضای مجازی را حتی الامکان پاک نگاه دارند....

اما برخلاف تجربه بشری پیش‌گفته که اکثریت قریب به اتفاق کشورهای جهان در برخورد با فرصت‌ها و تهدیدهای فضای مجازی با بسترسازی فرهنگی، تدوین قوانین لازم، مدیریت فضای مجازی و تولید محتوا، در صدد کاهش تهدیدهای فضای مجازی و افزایش فرصت‌های آن برآمده‌اند، اولیای

فرهنگی ایران در مواجهه با فناوری‌های ارتباطی پیشرفته، به صرف آن که امکان کاربری نامناسب از این فناوری‌ها وجود دارد، به طور عمده با دیده نفی و انکار با این فناوری‌ها برخورد کرده‌اند و روند ممنوعیت کاربری از ویدیو در اوایل انقلاب، به روند ممنوعیت کاربری از ماهواره و برخی از شبکه‌های اجتماعی تلفن همراه انجامیده است، حال آن که برخلاف تصور اولیای فرهنگی کشور، فناوری‌ها انتخاب نبوده، تحمیل هستند و در شرایط اخیر باید برای کاهش آسیب فناوری‌ها و افزایش فرصت‌های آن‌ها، با استفاده از تجربه بشری، دست به بسترسازی فرهنگی برای کاربر کاربران از آن زد. رویکرد اخیر خود به خود امکان بسترسازی فرهنگی جهت فضای مجازی را به میزان زیادی محدود کرده است. مضاف بر این، خلاء قانون‌های لازم برای کاربری مناسب از فضای مجازی و برخورد با کاربری‌های نامناسب از این فضا، امر مهم دیگری است که در جامعه به وضوح ملاحظه می‌گردد و با وجود برخی از اقدام‌های شورای عالی انقلاب فرهنگی در دهه هشتاد و تشکیل شورای عالی فضای مجازی در سال ۱۳۹۰ و گذشت قریب به یک دهه از عمر این شورا، حاصل‌چندانی در جهت تولید ادبیات فاخر، مدیریت فضای مجازی و تدوین قوانین لازم جهت کاربری بهینه از این فضا، به جامعه ارایه نگردیده است و شورای مزبور در همایش‌های سالانه خود^۱، با طرح موضوع دست نیافتنی «دستیابی به اینترنت پاک»، هنوز از مرحله شعار دادن به عمل نرسیده است.

در بررسی فراز و فرودهای مواجهه و برخورد مسوولان فضای مجازی و در ادامه مردم با مقوله اخیر، می‌توان شاهد فرازهای مشخص زیر بود.

- برخوردهای مبتنی بر نفی از سوی برخی از مسوولان ایرانی (که بیش‌تر هم روحانی هستند)،
- برخورد مسوولان دیگری که غالباً از منظری تخصصی و علمی نفی فناوری را چاره‌ساز ندانسته، پیشنهاد تغییر رویه نفی به بسترسازی فرهنگی در امر فضای مجازی را دارند
- و مقاومتی که از سوی مردم در برابر تصمیم‌های اتخاذ شده مسوولان در سطح جامعه مشاهده می‌گردد.

با بررسی چگونگی برخورد با فناوری‌ها از آغاز انقلاب تا به حال، ملاحظه می‌گردد که برخورد با فناوری‌ها از آغاز انقلاب وجود داشته است. متوقف کردن ماشین‌ها در خیابان‌ها و گشتن داشبورد آن‌ها برای یافتن نوار موسیقی، اولین فرازهای مخالفت با فناوری‌ها بعد از انقلاب به شمار می‌رود. در سال‌های آغازین دهه ۶۰، داشتن نوارهای ویدیویی وی‌اچ‌اس یا فیلم‌های خارجی نامناسب، جرم محسوب شده، شواهدی در دست است که برخی از این دست افراد در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی شلاق خورده‌اند. در ادامه روند اخیر، اعلان ممنوعیت ویدیو توسط مجلس شورای اسلامی، اقدام مهمی در مخالفت کلان نظام با فناوری‌های ارتباطی جدید بود (منطقی، ۱۳۸۳ الف).

۱. همایش‌های اخیر به شکل سالانه در سال‌روز تأسیس شورای عالی فضای مجازی، در هفدهم اسفند ماه هر سال برگزار می‌گردد.

ملاحظه مواضع قوه قضائیه در برخورد با فضای مجازی، حکایت از آن دارد که مسوولان قوه قضائیه طی دهه‌های اخیر مجدانه بر فیلتر کردن بسیاری از سایت‌ها و شبکه‌های اجتماعی تأکید داشته‌اند. اهتمام اخیر چنان شدید بوده است که حتی قوه قضائیه به دلیل فیلتر نکردن اینستاگرام، علیه وزیر وقت ارتباطات اعلان جرم کرد و وی را به دادگاه فرهنگ و رسانه کشاند (نشریات داخلی، ۱۳۹۹/۱۱/۶).

نیروی انتظامی نیز هم‌زمان با اتخاذ تصمیم‌های مبتنی بر تحدید کاربری از فناوری‌های ارتباطی جدید، به شکل‌های گوناگون، از جمله عملیات هوایی راپل بارها دست به گردآوری دیش‌های ماهواره‌ای مردم در شهرهای مختلف زد و این دیش‌ها را زیر لودر و بولدوزر خرد کرد. ممنوع اعلان شدن برخی از شبکه‌های اجتماعی، فراز دیگری از اقدام‌های کار گروه مصادیق مجرمانه و فضایی کشور بود. دستور فیلتر شدن شبکه اجتماعی چینی وی‌چت و چند سال بعد، دستور توقیف تلگرام در ایران، از جمله این موارد به شمار می‌روند.

نظام آموزش عمومی کشور نیز در تاریخ ۱۳۸۵/۸/۱۷ با استناد به یکی از قوانین آموزش و پرورش که ورود اشیای تزئینی را به مدارس ممنوع اعلان داشته است، ممنوعیت تلفن همراه را اعلان داشت و از آن پس (تا قبل از بروز کرونا در جامعه)، ورود تلفن همراه توسط دانش‌آموزان مقاطع مختلف به مدرسه جرم انضباطی تلقی شد و خاطیان مورد تنبیه قرار گرفتند.

هم‌زمان با اقدام‌های سلبی، برخی از مسوولان فرهنگی با طرح تهیه موتور جست‌وجوگر ملی (با نام‌های یوز و یاحق)، یا اینترنت ملی، سعی در ارایه پاسخ مثبتی به تقاضای مردم در دسترسی به فناوری‌های ارتباطی پیشرفته داشتند.

مرکز پژوهش‌های مجلس در برآورد اردیبهشت سال ۱۳۹۹ خود خاطرنشان می‌سازد، تا سال گذشته حدود ۱۹/۰۰۰ میلیارد تومان صرف اینترنت ملی شده است.

همان‌گونه که پیش‌تر از آن یاد شد، در برابر مسوولانی که عمدتاً سنخ روحانی داشته، با فناوری‌های ارتباطی جدید از منظر سیاسی برخورد می‌کردند، مسوولان دیگری هم وجود داشتند که بیش‌تر از زاویه علمی با مسأله فضای مجازی و فناوری‌های پیشرفته برخورد کرده، فیلترینگ را چاره اساسی کار ندیده، روی بسترسازی فرهنگی تأکید داشتند.

علی جنتی وزیر وقت ارشاد، در نشست‌هایی که با فعالان رسانه‌های دیجیتالی داشت، درباره فیلترینگ اظهار داشت:

«امروز انتقال آزاد اطلاعات به راحتی صورت می‌گیرد و ما نیز چاره‌ای جز تسهیل دسترسی آزاد به اطلاعات نداریم و باید از این فضا بهره‌برداری کنیم. نه فیلترینگ می‌تواند جلوی دسترسی انتقال اطلاعات را بگیرد و نه راه‌های ممانعت برای ارتباط با دهکده جهانی کارساز واقع می‌شود» (اعتماد، ۱۳۹۲/۹/۳۰).

واعظی، وزیر وقت ارتباطات، در مصاحبه‌ای که با خبرنگاران داشت، در پاسخ به سوال یکی از خبرنگاران درباره دلایل فیلتر شدن شبکه اجتماعی وی‌چت، بیان داشت: «وی‌چت یک شبکه اجتماعی چینی است که تقریباً توانسته در مقابل شبکه‌های اجتماعی غربی قد علم کند. این شبکه ۴۰۰ میلیون عضو دارد و یک درصد این اعضاء را ایرانیان تشکیل می‌دهند. فرق این شبکه با شبکه‌های دیگر وجود people nearby است و آنچه که در کمیته تعیین مصادیق مجرمانه برای توقیف آن مدنظر قرار گرفت، وجود این آی‌کون است. من فکر می‌کنم راه‌حل برخورد در این روزگار با توجه به پیشرفت تکنولوژی این‌چنین نیست و ما باید کارهای فرهنگی کنیم و از نظر تکنولوژی خود را توسعه دهیم و اجازه دهیم مردم خودشان تصمیم بگیرند» (ایسنا، ۱۳۹۲/۱۰/۴).

سعیدرضا عاملی، دبیر شورای عالی انقلاب فرهنگی، در مصاحبه‌ای درباره مسأله فیلترینگ در کشور اظهار داشت:

«فیلترینگ ناقص باعث شده که بیش از ۳۰ میلیون فیلترشکن در کشور اضافه شود و قبل از فیلترینگ، این حجم از فیلترشکن در کشور وجود نداشت. لذا یک تصمیم که برای صیانت از فرهنگ و ارزش‌های اسلامی اتخاذ شده بود، به ضد خودش تبدیل شد. در این امور باید یک همه‌جانبه‌نگری و عزم در اقدامات وجود داشته باشد تا در مسیر سلامت اجتماعی و صیانت از فرهنگ اسلامی قرار گیرد.

آذری جهرمی (وزیر وقت ارتباطات)، در مصاحبه خود ضمن اذعان به بی‌نتیجه بودن فیلترینگ تلگرام در ایران گفت، این اقدام رشد پیام‌رسان‌های داخلی را دچار وقفه کرده است... به مزایده گذاشته شدن پیام‌رسان سروش در اسفند ماه ۱۳۹۸ نشان داد که مردم به پیام‌رسان‌های داخلی بی‌اعتماد هستند (نشریات داخلی، ۱۳۹۹/۱۱/۹).

گذشته از مواضع مسوولان روحانی و تخصص‌گرای پیش‌گفته، تأمل در رفتار مردم در این زمینه بسیار آموزنده است. به این معنا که مردم جامعه، برخلاف مردم اوایل انقلاب که به دلیل سرمایه اجتماعی بالای نظام از سویی و وجود جنگ از سوی دیگر و پیشرفته نبودن فناوری‌های ارتباطی جدید، بیش‌تر رویه تبعیت از مسوولان نظام را پیشه خود می‌کردند، طی دهه‌های بعد، با کاهش سرمایه اجتماعی نظام از سویی و ضعف محتواهای فرهنگی تولید شده داخلی از سوی دیگر و خاصه به سبب پیشرفت قابل توجه فناوری‌های ارتباطی جدید، روبرو بودند و بر همین مبنا به تدریج رویه

۱. تابناک در خبری با عنوان سه پیام مهم رفع فیلتر وی‌چت پس از ۱۸۴۲ روز می‌نویسد:

پس از توقیف تلگرام، رأی موافقان فیلتر وی‌چت بر مبنای قاعده دفع افسد به فاسد تعبیر کرد و برای پاسخ به نیاز مردم، پیام‌رسان وی‌چت رفع فیلتر شد و این در حالی است که قابلیت Shake این پیام‌رسان (که به همین دلیل هم توقیف شد) گسترش یافته و علاوه بر آن قابلیت Friends radar هم به آن افزوده شده است (تابناک، ۱۳۹۶/۱۰/۱۶).

تبعیت از امر و نهی‌های مسوولان ارشد نظام را تغییر داده، مقاومت فرهنگی در برابر آنها را پیشه خویش کردند (منطقی، ۱۳۸۳ ب). به عنوان مثال، اگر چه پلیس بر مبنای تصویب طرح ممنوعیت ماهواره در سال ۱۳۷۳ در مجلس شورای اسلامی، به شیوه‌های مختلف دست به جمع‌آوری تجهیزات دریافت شبکه‌های تلویزیونی ماهواره‌ای می‌زد و طبق قانون، افرادی را که یک بار ماهواره آنان جمع‌آوری شده و مجدداً دیش ماهواره نصب کرده بودند را به دادگاه معرفی می‌کرد، اما با این همه وزیر وقت ارشاد از رشد ۷۱٪ کاربری از ماهواره در جامعه خبر می‌دهد (اعتماد ۱۳۹۲/۹/۳۰).

واعظی، وزیر وقت ارتباطات نیز گزارش می‌دهد، با فیلتر شدن وی‌چت، طی ۴۸ ساعت، ۲ میلیون نفر بر روی گوش‌های خود فیلترشکن نصب کردند (سایت تحلیلی خبری عصر ایران، ۱۳۹۳/۴/۲۹). سه ماه بعد از فیلتر شدن تلگرام، عبدالصمد خرم‌آبادی معاون وقت دادستان کل کشور در امور فضای مجازی، گزارش می‌دهد: «بر اساس آماری که مرکز ملی فضای مجازی در تاریخ نوزدهم تیر ماه ۱۳۹۷ اعلام کرده است، تعداد ۳۰ میلیون و ۱۰۰ هزار نفر از طریق فیلترشکن‌های تگرام و تلگرام طلایی، فیلتر شبکه اجتماعی تلگرام را دور می‌زنند».

روزنامه جوان وابسته به سپاه پاسداران، در مقاله‌ای که در روزنامه ۸ دی ۱۳۹۹ خویش منتشر ساخت، می‌نویسد: آمار کاربران تلگرام نشان می‌دهد که «فیلترینگ تأثیری در استفاده از این پیام‌رسان در بین ایرانیان نداشته است» و در حالی که پیام‌رسان واتساپ با ۴۷ میلیون و ۷۰۰ هزار نفر در صدر پیام‌رسان‌های مورد استفاده ایرانیان است، تلگرام با ۴۷ میلیون و ۲۵۰ هزار کاربر دومین پیام‌رسان مورد استفاده ایرانیان است و در کنار این دو پیام‌رسان، مهم‌ترین رقیب داخلی آن‌ها پیام‌رسان سروش است که تنها دو میلیون و ۸۰۰ هزار کاربر دارد».

همان‌گونه که پیش‌تر از آن یاد شد، مواضع مبتنی بر نفی و انکار مسوولان از سویی و مقاومت شکل گرفته در اکثر افراد جامعه از سوی دیگر، تنها دغدغه‌های فضای مجازی ایران به شمار نمی‌روند و مقوله‌های دیگری مانند تحول‌های ارزشی و هنجاری نوجوانان و جوانان و پیشرفت سریع فناوری‌ها که اساساً مقوله فیلترینگ را که به شدت مدنظر مسوولان ایرانی است را بی‌اثر می‌کند، از دیگر مقوله‌های مهمی هستند که در محاسبات فضای مجازی ایران باید بدان‌ها توجه جدی معطوف داشت.

درباره تحول‌های ارزشی و هنجاری شدید نوجوانان و جوانان ایرانی (که حکایت از کم‌اثر یا بی‌اثر بودن قریب ربع سرمایه‌گذاری روی فیلترینگ فناوری‌های ارتباطی پیشرفته است)، باید بیان داشت که برخی از مبتذل‌ترین سلبریتی‌های ایرانی با به نمایش نهادن رفتارهای مبتذل خودشان، رکوردهای اینستاگرام را به لطف طرفداران پرشور ایرانی خودشان جا به جا کرده و این رکوردها را از آن خود کرده‌اند. به عنوان نمونه، وقتی تتلو برای پخش آهنگ «کی فکرش رو می‌کرد» از طرفدارانش خواست تا ۱۰ میلیون کامنت برای وی بگذارند تا او آهنگش را پخش کند (و البته در

ادامه این میزان را به ۱۲ و ۱۶ میلیون افزایش داد)، طرفداران وی ۱۸ میلیون کامنت برای وی گذاشتند و به این ترتیب رکورد کامنت‌های اینستاگرام را شکستند (اصلاحات پرس، ۱۳۹۸/۷/۱۹). در اقدام دیگری گفت و گوی زنده (لایو) تتلو و ندا یاسی که در آن از زشت‌ترین مسایل ممکن یاد شد، رکورد ۶۲۵ هزار تماشاگر را از خود بر جای گذارد و رکود لایوهای اینستاگرامی را شکست (ایران گلوبال، ۱۴ آوریل ۲۰۲۰).

ساسی مانکن نیز پس از آن که با مستمسک قراردادان فیلم ابد و یک روز، فراز سمیه نرو در این فیلم را در آهنگ مبتذل خویش که با یک هنرپیشه فیلم‌های مستهجن اجرا کرد، در فضای مجازی به اشتراک نهاد، تنها طی ۲۴ ساعت ۱۰ میلیون بازدید کننده را معطوف به خود کرد (ابتکار، ۱۳۹۹/۱۲/۱۴).

نگاهی به آمار فالوورهای سلبریتی‌های ایرانی که دارای بیشترین فالوورهای ایرانی هستند، تأیید مجددی بر آن چه از آن یاد شد بوده، به لحاظ فرهنگی دورنمای نامناسبی را برای کلان نظام ترسیم می‌کند^۱.

حضور ۲/۳ میلیون شرکت کننده ایرانی در سایت‌های قمار، مورد مشابهی است که گزارش شده است (اعتماد، ۱۳۹۹/۱۰/۱).

اگر چه مسوولان در برخورد با اعداد و ارقام شگفت آور اخیر و مانند آن جانب سکوت را پیش گرفته و به سادگی از کنار این آمار و ارقام می‌گذرند، اما رفتار اخیر نباید به بی‌توجهی ناظران و پژوهشگران به این رخدادها معنی‌دار اجتماعی بینجامد.

هم‌زمان با تحول اخیر، پیشرفت‌های فناوری‌ها سبب شده است که اساساً مقوله فیلترینگ کم رنگ شده، در آینده نزدیک فیلترینگ به دست فراموشی سپرده شود.

خبرگزاری‌ها گزارش می‌دهند، شرکت استارلینک با شروع سرویس اینترنت فضایی خودش، ۴۰۰ ماهواره را در مدار زمین قرار داده است که به زودی این تعداد به ۸۰۰ مورد افزایش یافته، در نهایت به ۱۲۰۰۰ ماهواره خواهند رسید که وظیفه ارسال اطلاعات اینترنت را به اقاص نقاط زمین برعهده دارند.

۱. این افراد به گزارش سایت Palaz.ir به قرار زیر هستند:

حسن ریوندی (۱۷/۵ میلیون فالوور)، مهناز افشار (۱۴/۶ میلیون)، دنیا جهان‌بخت (۱۳ میلیون)، رامبد جوان (۱۱/۷ میلیون)، گلشیفته فراهانی (۱۱/۶)، محمدرضا گلزار (۱۱ میلیون)، ابراهیم حامدی -ابی- (۹/۵ میلیون)، سحر قریشی (۹/۳ میلیون)، الناز شاکردوست (۹/۱ میلیون)، آرمین زارعی -آرمین ای‌اف‌توام- (۸/۹ میلیون).

البته لازم به ذکر است که برخی از سایت‌ها -نظیر ana.Press- در این زمینه، با حذف آمار ایرانیان آن سوی آب، سعی در ارایه آمارهای متفاوتی می‌کنند که بالطبع این آمارها مخدوش بوده، منطبق با واقع نیست.

بهارنویز (۱۳۹۹/۱۲/۱۵) نیز از حضور اینترنت ماهواره‌ای در آسمان ایران طی چند ماه آینده خبر می‌دهد. اما هم‌زمان زمزمه‌های طرح صیانت اجتماعی در جامعه به گوش می‌رسد. گذشته از آنچه از آن یاد شد، گره خوردن برخی از خلاءهای اجتماعی با فضای مجازی در ایران از سویی و عدم توجه به برخی از فرآیندهای اجتماعی موجود در جامعه، نظیر شکل‌گیری نوعی از مقاومت منفی در برابر مسوولان و اولیای فرهنگی از سوی مردم، کار را به آنجا کشانده است که سردرگمی مواجهه مسوولان با فضای مجازی در کشور نزدیک به ربع قرن (از آغاز بحث ماهواره در سال ۱۳۷۳ در مجلس تا حال حاضر) برسد.

در مقوله فضای مجازی نگارنده بر این مسأله اذعان دارد که گوشی‌های هوشمند از بدو نصب برنامه‌های مختلف روی آن‌ها، پیشاپیش مجوز مرور تمامی اطلاعات صوتی، تصویری و متنی کاربر را از وی گرفته و در عمل تمامی اطلاعات او (و جامعه وی) را به سمت سرویس‌های اطلاعاتی غرب تخلیه می‌کنند، اما همان‌گونه که از آن یاد شد، باید به این نکته توجه داشت که فناوری‌های ارتباطی پیشرفته یک انتخاب نبوده، بلکه یک تحمیل است.

به بیان دیگر، صرف نفی فناوری‌های ارتباطی که از سوی برخی از مسوولان ارایه شده و مورد تأکید قرار می‌گیرد، راهکار مؤثری نیست، همان‌گونه که به سبب کاهش قابل توجه سرمایه اجتماعی، دل بستن به جایگزین کردن «کامل» شبکه‌های اطلاع‌رسانی داخلی، برنامه موفقی نخواهد بود، اما در این میان می‌توان با بسترسازی‌های فرهنگی لازم، ضمن اطلاع‌رسانی به کاربران (اعم از کودکان، نوجوانان، جوانان، اولیا و اولیای آموزشی و فرهنگی جامعه)، در باب خطرهای بالقوه کاربری از فناوری‌های ارتباطی جدید، آنان را از سویی در جهت به حداقل رساندن آسیب‌های فناوری‌های ارتباطی جدید و از سوی دیگر به حداکثر رساندن منافع آن‌ها یاری رساند، زیرا رویکرد مبتنی بر نفی و انکار فناوری‌های جدید خودبه‌خود امکان بسترسازی فرهنگی جهت فضای مجازی را به میزان زیادی محدود خواهد کرد.

از آنجا که فضای مباحث موجود درباره فضای مجازی در سطح جامعه، کاملاً سیاسی شده است، رویکرد این کتاب (و سایر کتاب‌های این مجموعه)، رویکرد تربیت مغز بنیان^۱ انتخاب شده است تا مباحث مطروحه، فارغ از مواضع سیاسی موجود در جامعه درباره فضای مجازی، پی گرفته شود. تربیت مغز بنیان، رویکرد جدید علمی است که چند دهه پیش‌تر از عمر آن نمی‌گذرد، این رویکرد با اتکا به تحول‌های مغزی کودک، چگونگی تربیت بهینه وی را به اولیا (و اولیای آموزشی و اولیای فرهنگی - اجتماعی کودکان در جامعه) پیشنهاد می‌کند.

اجمال بحث تربیت مغز بنیان به این شرح است که با تولد کودک، وی (به لحاظ تربیتی) در عمل واجد دو مغز پایینی (پایین پل بینی) و بالایی (بالای پل بینی) است و اگر چه مغز پایینی کودک (که

دارای مراکز نظیر مرکز ضربان قلب، تنفس و مانند آن‌ها است) در هنگام تولد، ساخته شده و تمام است، اما مغز بالایی کودک باید با هدایت اولیا (و همین‌طور اولیای آموزشی و فرهنگی- اجتماعی کودکان در نظام آموزشی و کلان جامعه) ساخته شود. به این معنا که در کنار برخی از ظرفیت‌های بالقوه مغز (نظیر مدارهایی که کار بینایی را برعهده می‌گیرند)، مغز دارای ظرفیت‌های بالقوه دیگری است که کودک در برخورد عملی با مثلاً نمایش شفقت ورزیدن اولیا یا احترام آنان به زیست محیط و نظایر آن‌ها، مدارهای شفقت ورزیدن، احترام به زیست محیط و مانند آن‌ها در مغز کودک شکل می‌گیرد و بالطبع با بزرگ شدن کودک، همین ذخایر کودک را قادر می‌سازند که وی علاوه بر در دست داشتن کنترل مغز پایینی خویش (که یک مغز غریزی به شمار می‌رود)، در مسیری انسانی و متعالی گام بردارد. اما اگر اولیای پیش‌گفته، از تربیت بهینه کودک غفلت ورزند، مدارهایی مشابه آنچه از آن یاد شد، در مغز کودک شکل نگرفته، در فرایند هرس شدن سلول‌های مغزی بلا استفاده که در اوان بلوغ رخ می‌دهد، مدارهای بالقوه‌ای که می‌توانستند به عنوان مدارهای شفقت، احترام به زیست محیط و مانند آن‌ها انجام وظیفه کنند، هرس شده و از بین می‌روند و جای آن‌ها به سلول‌های دیگری داده می‌شود که به فرض در غیاب برخورد فعال اولیا در تربیت کودک، توسط رسانه و فضای مجازی با مواردی همچون پرخاشگری و فرارپرخاشگری، شهوت‌گرایی، مصرف‌گرایی، مدگرایی و مانند آن‌ها تکمیل شده و به کار گرفته می‌شوند. در حالت اخیر انتظار می‌رود به جای آن که مغز بالا، کنترل مغز غریزی پایین را برعهده داشته باشد، مغز غریزی پایین، زمام امور مغز بالا را در دست بگیرد که در حالت اخیر، به لحاظ فرهنگی (و بالطبع عقیدتی) دورنمای تیره و تاری فراروی کودک قرار خواهد گرفت.

سیگل^۱ و براسیون^۲ (۲۰۱۸)، ترجمه شهرآرای، (۱۳۹۸)، در توصیف مغزهای پایین و بالای نوزاد می‌نویسند:

«مغز آشکارا بسیار پیچیده است، بنابراین یکی از راه‌های ساده کردن این مفهوم خاص، مقایسه مغز در حال رشد کودک با یک خانه در دست ساخت است که طبقه پایین و طبقه بالا دارد. طبقه پایین نماینده بخش‌های پست‌تر مغز- ساقه مغز و منطقه لیمبیک (کناری)- است که در قسمت پایین‌تر مغز، از بالای گردن تا پل بینی (استخوان بین دو چشم) قرار دارند. این بخش که آن را مغز طبقه پایین می‌نامیم، مسوول بنیادی‌ترین اعمال عصبی و ذهنی ما از جمله هیجان‌های شدید مانند خشم و ترس، غریزه‌ها و کارکردهای اصلی اولیه‌ای نظیر هضم و تنفس است. مغز طبقه پایین فوق‌العاده سریع و عمدتاً بدون این که ما بر کار آن آگاهی داشته باشیم، عمل می‌کند. این نوع عملکرد باعث

1. Siegel, M. D.
2. Bryson, T. P.

می‌شود در برخی موقعیت‌ها بسیار واکنشی باشیم، و پیش از اندیشیدن دست به عمل بزنیم، زیرا طبقه پایین جایی است که این فرایندهای غریزی، پست‌تر و اغلب غیر ارادی اتفاق می‌افتد... در هنگام تولد، بخش پایین مغز بسیار رشد یافته است. اما مغز طبقه بالا، بخش در دست ساخته شدن خانه، و مسوول تفکر پیچیده‌تر و مهارت‌های هیجانی و ارتباطی پیچیده‌تر است. این بخش متشکل از قشر مغزی است که بیرونی‌ترین لایه مغز است که مستقیماً پشت پیشانی قرار دارد و مانند یک نیم گنبد به پشت سر ادامه می‌یابد و طبقه پایین مغز را در زیر خود می‌پوشاند. مغز طبقه بالا به ما اجازه می‌دهد، پیشاپیش برنامه‌ریزی کنیم، پیامدها را در نظر بگیریم، مسایل مشکل را حل کنیم، چشم اندازه‌های گوناگون را در نظر بگیریم و فعالیت‌های شناختی پیچیده دیگری را که با کارکرد اجرایی مغز ارتباط دارند، انجام دهیم. بسیاری از تجربه‌های آگاهانه روزانه ما، و نه همه آن‌ها، پیامد فرایندهای ذهنی عالی‌تر مغز طبقه بالای ماست.

مغز طبقه بالا به موازات رشد و رسش کودک تکامل می‌یابد و نقش اصلی شما به عنوان مراقب کودک این است که او را پرورش دهید و به او عشق بدهید و در عین حال به او کمک کنید، مغز طبقه بالای خود را بسازد و قوی کند. تا زمانی که مغز بالای کودک به طور کامل رشد نکرده است، شما به عنوان والد، به گونه‌ای مغز طبقه بالای بیرونی او هستتید».

هیوز و بیلین (۲۰۱۲، ترجمه شهرآرای، ۱۳۹۶)، در همین ارتباط گزارش می‌دهند:

«در حالی که مغز طبقه پایین، حتی در زمان تولد بسیار رشد یافته است، مغز طبقه بالا تا اواسط بیست سالگی به بلوغ کامل نمی‌رسد. در واقع، یکی از آخرین قسمت‌های مغز است که رشد می‌کند. مغز طبقه بالا در چند سال اول زندگی در دست ساخته شدن گسترده است، سپس طی دوره نوجوانی به شدت تغییر می‌کند و این وضع تا سنین بزرگسالی ادامه می‌یابد. طبقه پایین را به عنوان خانه‌ای که کامل است و به طور کامل اسباب و وسایل در آن چیده شده است، مجسم کنید، ولی وقتی به طبقه دوم نگاه می‌کنید، می‌بینید که ناتمام و پر از ابزارهای ساخت و ساز است».

سیگل و هارتسل (۲۰۱۴، ترجمه شهرآرای، ۱۳۹۶) درباره فرایند هرس شدن مدارهای بدون استفاده در مغز می‌نویسند:

«زمانی که نوزاد به دنیا می‌آید، بخش بزرگی از معماری اصلی مغز درست شده است، اما اتصال‌های میان نوروها، در مقایسه با تحول آن‌ها در سال‌های بعد، نسبتاً رشد نیافته‌اند. در سه سال اول زندگی، افزایش عظیم اتصال‌های میان نوروها یک مجموعه پیچیده مداربندی برای کودک به وجود می‌آورد. اطلاعات ژنتیکی با شکل دادن به زمان بندی ماهیت مداربندی در حال پیدایش مغز، بر چگونگی متصل شدن نوروها در این دوه زمانی اثر می‌گذارند. چون در این زمان حافظه ناآشکار وجود دارد، می‌دانیم که این اتصال‌های پیوندگاهی (سیناپسی) به وسیله تجربه نیز شکل می‌گیرند.

یک تمایز مفید، تمایز تحول مغزی «تجربه-انتظار»، اطلاعات ژنتیکی تعیین کننده رشد پیوندهای عصبی است که این‌ها به نوبت خود باید در معرض حداقلی از تحریک «قابل انتظار» از محیط قرار گیرند تا حفظ شوند. برای نمونه، نظام‌های بینایی ما برای حفظ کردن خودشان نیاز دارند به این که چشمان ما در معرض نور قرار گیرند. اگر چشمان ما در معرض نور قرار نگیرند، مدارهایی که تشکیل شده‌اند و آماده رشد و توسعه هستند، رشدشان را متوقف خواهند کرد و بالقوه پژمرده می‌شوند و می‌میرند. این مثالی است از «استفاده کن یا از دست بده» در روند رشد مغز.

رشد «تجربه-وابسته»، برعکس، گمان می‌رود در برگیرنده اتصال رشته‌های عصبی باشد که رشد آن‌ها با خود تجربه آغاز می‌شود. تجربه‌های جدید نظیر تعامل‌هایی با یک مراقب خاص، گذاشتن پاهایتان در آب خنک یک استخر، تاب خوردن در پارک یا در آغوش کشیده شدن توسط پدرتان، همه با این شیوه تجربه-وابسته اتصال‌های پیوندگاهی (سیناپسی) جدیدی ایجاد می‌کنند.

تراکم سیناپسی یا تعداد اتصال‌های سیناپسی در مغز، در تمام سال‌های قبل از دبستان و دوره ابتدایی بالا می‌ماند، اما در دوره بلوغ یک فرایند حذف رخ می‌دهد: یعنی یک انهدام طبیعی اتصال‌های نوروونی موجود که به نظر می‌رسد، از میان توده قبلاً بزرگ‌تر نوروون‌های به هم وصل شده، مدارهای خاصی می‌سازد.

حذف کردن، بخشی طبیعی از فرایند رشد است، و حتی در سال‌های اولیه رشد مغز نیز انجام می‌شود. وسعت حذف و مدارهای خاص حذف شده را ژن‌ها و تجربه‌ها تعیین می‌کنند، و شاید با تنش روانی بیش از حد (که با آزاد شدن مقدار زیادی هورمون استرس کورتیزول در یک مدت طولانی ایجاد می‌شد)، شدت یابد.

سیگل و برایسون (۲۰۱۸، ترجمه شهرآرای، ۱۳۹۸) با توجه به تحولات مغز در مورد وظایف اولیا (و البته اولیای آموزشی و فرهنگی کودکان) خاطرنشان می‌سازند:

«وقتی اولیا به رشد و تحول مغز کودکشان بی‌توجه شوند، آن بخش‌ها می‌توانند رشد نیافته بمانند و حتی تباه شوند و از بین بروند. این بدان معنی است که اگر کودکان تجربه‌های خاصی را دریافت نکنند، یا توجه آن‌ها هرگز به بعضی اطلاعات جلب نشود، آن‌ها دسترسی به این مهارت‌ها را، به ویژه در فرایند دوره نوجوانی از دست می‌دهند. برای مثال، اگر کودک شما هیچ‌گاه در مورد بخشش و گذشت و داد چیزی نشنود، بخشی از مغز او که مسوول این کارکردها هست، رشد کامل نخواهد کرد. همچنین اگر او فرصت کافی برای بازی آزاد، کنجکاو بودن و اکتشاف نداشته باشد، همین اتفاق می‌افتد. یاخته‌های عصبی مورد نظر آن‌ها برانگیخته یا فعال نخواهند شد.»

سیگل و هارتسل^۱ (۲۰۱۴، ترجمه شهرآرای، ۱۳۹۶) در ارایه مثالی عینی از اثرات تربیتی اولیا بر چگونگی شکل‌گیری مغز کودک می‌نویسند:

1. Hartzell, M.D.

«پژوهشی که روی کودکانی که مورد کودک‌آزاری و غفلت قرار گرفته بودند، تأثیرهای ویرانگر بدرفتاری را بر مغز در حال رشد کودک آشکار کرده است: اندازه در مجموع کوچک‌تر مغز، رشد کاهش یافته جسم پینه‌ای که طرف راست و چپ مغز را به هم وصل می‌کند، و رشد تضعیف شده رشته‌های گابا (گاما آمینو بوتیریک اسید که یک پیام‌رسان عصبی باز دارنده است) از مخچه که به طور طبیعی ساختارهای هیجانی لیمبیک تحریک‌پذیر را آرام می‌کند، تمام این‌ها در مطالعات تصویربرداری از مغز کودکان مورد آزار و غفلت، دیده می‌شود. سرچشمه احتمالی تمام این مشکلات، مقدار بیش از حد هورمون استرس است که طی این رویدادهای آسیب‌زا ترشح می‌شود و برای نورون‌ها سمی است، یعنی رشد آن‌ها را تضعیف می‌کند و یاخته‌های موجود را از بین می‌برد. می‌دانیم که این اثرها روی مغز رخ می‌دهند، ولی نمی‌دانیم آیا تجربه‌های مثبت در آینده می‌تواند به غلبه بر این اثرهای عصب شناختی کمک کند یا نه. افراد می‌توانند با روابط پروراننده از تأثیرهای کودک‌آزاری بهبود یابند، اما نمی‌دانیم در فرایند این بهبودی، آسیب مغز ترمیم می‌شود یا مدارهای دیگری رشد می‌کند».

با توجه به آنچه از آن یاد شد، می‌توان به سادگی تصور کرد، اولیایی که از فناوری‌های ارتباطی جدید به مثابه پرستار الکترونیکی فرزندشان سود می‌برند و یا اولیای آموزشی و فرهنگی کودکانی که در بسترسازی فرهنگی برای کاربری بهینه از فضای مجازی غفلت می‌ورزند، در عمل سبب می‌شوند به جای مدارهای شفقت، نועدوستی، عشق، احترام به زیست محیط و مانند آن‌ها، محصول‌های تهیه شده توسط نهادهای تبلیغاتی جهان سرمایه‌داری از مدارهای بالقوه مغزی آنان در جهت تحقق منویات دنیای سرمایه‌داری سود برده، از آنان موجوداتی مصرف‌کننده، شهوی و سردرگم بسازند که شاید اصلاح آن هرگز میسر نشود.

مجموعه کلی «کاربری کودکان، نوجوانان و جوانان از فناوری‌های ارتباطی جدید»، شامل سه مجموعه «پیش دبستان»، «دبستان» و «دبیرستان» است.

مجموعه نخست فراهم شده درباره چگونگی کاربری جمعیت ایرانی از فناوری‌های ارتباطی جدید به «کودکان پیش دبستانی» اختصاص داشت که طی ۳۴ جلد اطلاعات آن به دست نشر سپرده شد^۱.

۱. عناوین کتاب‌های منتشره چگونگی کاربری کودکان پیش دبستانی (۶-۳ سال) کاربر فناوری‌های ارتباطی جدید توسط نشر بعثت به قرار زیر است:

- بررسی اثرات زیستی کاربری کودکان پیش از دبستان از تبلت، پی‌اس‌فور، تلفن همراه، ماهواره و رایانه.
- بررسی اثرات روانی کاربری کودکان پیش از دبستان از تبلت، پی‌اس‌فور، تلفن همراه، ماهواره و رایانه. ج ۱ و ۲.
- بررسی اثرات اجتماعی کاربری کودکان پیش از دبستان از تبلت، پی‌اس‌فور، تلفن همراه، ماهواره و رایانه. ج ۱ و ۲.
- بررسی اثرات آموزشی کاربری کودکان پیش از دبستان از تبلت، پی‌اس‌فور، تلفن همراه، ماهواره و رایانه. ج ۱ و ۲.
- بررسی اثرات فرهنگی کاربری کودکان پیش از دبستان از تبلت، پی‌اس‌فور، تلفن همراه، ماهواره و رایانه. ج ۱ و ۲.
- بررسی اثرات اخلاقی کاربری کودکان پیش از دبستان از تبلت، پی‌اس‌فور، تلفن همراه، ماهواره و رایانه. ج ۱ و ۲.

مجموعه فعلی درباره چگونگی کاربری دختران و پسران «دبستانی» ایرانی از فناوری‌های ارتباطی پیشرفته است که شامل حدود ۴۵ جلد کتاب هست و مجموعه بعدی که ناظر بر کاربری نوجوانان و جوانان متوسطه اول و دوم «دبیرستان» از فناوری‌های ارتباطی جدید است (و ان شاءالله در پی نشر مجموعه کاربری دانش‌آموزان دبستانی از فناوری‌های ارتباطی جدید، نشر خواهند یافت)، با قریب به ۵۰ جلد کتاب، در دست تدوین است.

درباره کتاب‌های تدوین شده و در دست تدوین چگونگی کاربری دانش‌آموزان «دبستانی» از فناوری‌های ارتباطی پیشرفته باید بیان داشت، مجموعه ۴۵ جلدی اخیر شامل سه زیر مجموعه است. زیر مجموعه نخست به مصاحبه با دانش‌آموزان دختر و پسر دبستانی اختصاص یافته است. این مصاحبه‌ها ناظر بر «اختلال‌های روند جامعه‌پذیری» کودکان و نوجوانان دبستانی، «الگوهای» آنان، «الگوهای مخربی» که فراروی دانش‌آموزان دبستانی قرار دارند، «تحول‌های آموزشی» دانش‌آموزان دبستانی، مقوله «والدگری الکترونیک یا دیجیتالی» که از سوی اولیای دانش‌آموزان اعمال می‌گردد، «تحول‌های ارزشی» خود دانش‌آموزان و خانواده‌های آنان، تحول‌های «فرهنگی» و «هویتی» دختران و پسران دبستانی و سرانجام مواجهه دانش‌آموزان دبستانی با «بحران معنا» است. در هر یک از کتاب‌های پیش گفته، پس از درج کامل مصاحبه دانش‌آموزان^۱، در یک بررسی کیفی با اتکا به بیانات آنان با روش داده بنیاد، بحث لازم در مورد موضوع مورد نظر صورت پذیرفته است.

بررسی اثرات زیباشناختی کاربری کودکان پیش از دبستان از تبلت، پی‌اس‌فور، تلفن همراه، ماهواره و رایانه. ج ۱ و ۲.
 بررسی اثرات اقتصادی کاربری کودکان پیش از دبستان از تبلت، پی‌اس‌فور، تلفن همراه، ماهواره و رایانه. ج ۱ و ۲.
 بررسی اثرات سیاسی کاربری کودکان پیش از دبستان از تبلت، پی‌اس‌فور، تلفن همراه، ماهواره و رایانه. ج ۱ و ۲.
 بررسی اثرات عقیدتی کاربری کودکان پیش از دبستان از تبلت، پی‌اس‌فور، تلفن همراه، ماهواره و رایانه. ج ۱ و ۲.
 بررسی اثرات خانوادگی کاربری کودکان پیش از دبستان از تبلت، پی‌اس‌فور، تلفن همراه، ماهواره و رایانه. ج ۱ و ۲.
 بررسی القانات الگوهای عروسکی - کارتونی غربی بر روی کودکان پیش دبستانی. ج ۱ و ۲.
 چند مصاحبه با کودکان پیش دبستانی (۳-۶ ساله) کاربر فناوری‌های ارتباطی پیشرفته (تبلت، پی‌اس‌فور، تلفن همراه، ماهواره و اینترنت)
 چند مصاحبه با کودکان پیش دبستانی درباره نقش الگوهای عروسکی - کارتونی در تحولات روانی، فرهنگی، اجتماعی و عقیدتی آنان ج ۱ و ۲.

بررسی تحول‌های روانی، فرهنگی، تربیتی نسل دهه ۹۰. جلد ۱، ۲ و ۳.
 بررسی تحول‌های اخلاقی، عقیدتی و تربیتی نسل دهه ۹۰. جلد ۱، ۲ و ۳.
 بررسی تحول‌های اقتصادی، سیاسی نسل دهه ۹۰. جلد ۱ و ۲.
 ۱. با توجه به سرعت تحولات اجتماعی از سویی و بی‌عنایتی به بررسی‌های پژوهشی در مورد مسائل انسانی - اجتماعی جامعه در کلان نظام دانشگاهی و مؤسسات پژوهشی کشور، درج مصاحبه‌های انجام شده با دانش‌آموزان دختر و پسر دبستانی واجد این مزیت هست که ترسیمی هر چند نسبی از تحول‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، عقیدتی و حتی زیباشناختی آنان را به دست می‌دهد و اگر چه نگارنده در انتهای کتاب‌های یاد شده، با اتکا به همین مصاحبه‌ها دست به جمع‌بندی‌های لازم و برهمان

زیر مجموعه دوم، به بررسی اثرهای مختلف زیستی، روانی، اجتماعی، فرهنگی، آموزشی، اقتصادی، سیاسی، عقیدتی، اخلاقی- تربیتی، زیباشناختی و خانوادگی کاربری دانش‌آموزان «دبستانی» از فناوری‌های ارتباطی جدید پرداخته است و در نهایت زیر مجموعه سوم، با اتکا به مجموعه مصاحبه‌های انجام شده با دانش‌آموزان دختر و پسر «دبستانی»، به ترسیم ویژگی‌های نسلی و روان-شناسی اجتماعی آنان پرداخته است.

درباره روند تهیه آثار تهیه شده لازم به ذکر است که نگارنده پس از ارایه برخی از اطلاعات اولیه در مورد فضای مجازی به دانشجویان دوره‌های کارشناسی و تحصیلات تکمیلی خویش، و تشریح روش داده بنیاد در پژوهش کیفی- که مبتنی بر انجام مصاحبه‌های عمیق است- از دانشجویان خود می‌خواست تا ضمن مراجعه به مدارس، پارک‌ها و مراکز عمومی مشابه آن در دوران قیل از کرونا و انجام مصاحبه‌های مبتنی بر نت، در دوران حاکمیت کرونا، مصاحبه عمیقی را با دختران و پسران دبستانی کاربر فناوری‌های ارتباطی جدید انجام دهند.

لازم به ذکر است که مصاحبه‌های ارایه شده در این اثر، متعلق به کودکان دبستانی دختر و پسر در شهرهای مختلف ایران بوده، کودکان مصاحبه شده نیز به شکل تصادفی (تنها با این شرط که کاربر فناوری‌های ارتباطی پیشرفته باشند)، از نمونه‌های در دسترس انتخاب گردیده‌اند.^۱

مبنای ارایه رهنمود زده است، اما این مصاحبه‌ها می‌توانند به عنوان یک ماده خام، مورد استفاده سایر پژوهشگران انسانی-اجتماعی قرار گیرند.

از این رو ارایه کامل مصاحبه‌های دانش‌آموزان (که در مقطع پیش از دبستان نیز وجود داشت و در مقطع دبیرستان نیز به شکل بارزتری تداوم خواهد داشت)، در بروت تحقیقاتی ایران به نظر می‌رسد، ابداع ارزشمندی باشد که به پژوهشگران مختلف در فهم بهتر تحول‌های نسل‌های کودک، نوجوان و جوان ایرانی یاری رساند.

۱. درباره روش پژوهش حاضر باید بیان داشت که در این تحقیق، روش پژوهش، روش کیفی بوده است.

گاهی پژوهش‌گران حوزه‌های انسانی با مسأله‌ها و پرسش‌هایی رو به رو می‌شوند که امکان پاسخ‌گویی آن‌ها با کمک روش‌های معمول پژوهش میسر نیست. معمولاً در این پرسش‌ها مؤلفه‌ها و مفاهیمی وجود دارد که نمی‌توان به راحتی آن‌ها را تعریف کرد، یا سابقه‌ای از موارد مشابه آن‌ها در متون قبلی وجود ندارد و بر این اساس نمی‌توان فرضیه‌ای تدوین کرد و در نتیجه نمی‌توان به آزمون فرضیه پرداخت. پژوهش کیفی برای پاسخ به شرایط اخیر، مناسب‌ترین گزینه است.

اجرای پژوهش کیفی فرآیندی غیرخطی است و قسمت‌های مختلف آن بیش از آن که در پی یکدیگر قرار گیرند، در کنار هم قرار می‌گیرند. به تعبیر دیگر، در پژوهش کیفی هم‌زمان با گردآوری داده‌ها تحلیل نیز آغاز می‌شود و این فرآیند تا زمانی ادامه می‌یابد که پژوهش‌گر به نقطه اشباع برسد. منظور از نقطه اشباع زمانی است که می‌توان از کیفیت و کفایت (بستگی) داده‌های گردآوری شده برای رسیدن به تحلیلی دقیق اطمینان یافت.

رویکرد پژوهش کیفی در این پژوهش روش داده‌بنیاد بود. روش داده‌بنیاد، روش مناسبی برای پژوهش در حوزه‌هایی است که دانش اندکی درباره آن‌ها در دسترس است.

نظریه‌پردازان نظریه داده‌بنیاد، سعی بر آن دارند که درکی از فرایندهای مرتبط با موضوع‌های بنیادی به وجود آورند. در همه پژوهش‌های کیفی محقق باید یافته‌های خود را که بیش تر جنبه تفسیری دارند، بدون تکیه بر روش‌های آماری، به نحو متقاعدکننده‌ای گزارش کند.

درباره کتاب حاضر لازم به ذکر است که در این اثر ۱۱ مصاحبه با دانش‌آموزان دبستانی دختر و پسر درج گردیده است.

مصاحبه با محمدطاها و پارسای ۷ ساله با عنوان «آقا به قرآن دیدم، از پنجره‌ی خونه جن‌ها رو دیدم»، نشانگر دلدادگی گسترده کودکان ایرانی به الگوهای ساخته و پرداخته تبلیغات غرب است، محمد، محمدطاها و پارسا، در حالی که با هم درباره الگوهای کارتونی صحبت می‌کنند، به جز یکی دو مورد، تمامی الگوهایی را که مطرح می‌کنند، الگوهای خارجی است که بالطبع این الگوها با

معمولاً کتاب‌های روش تحقیق کیفی در مورد حجم نمونه مورد بررسی ارقام ۸، ۱۲ و یا ۲۰ مصاحبه کیفی عمیق را در مورد مسأله مورد بررسی پیشنهاد کرده‌اند که به زعم پژوهش‌گر، این ارقام به چند دلیل در ایران درست جواب نمی‌دهند.

دلیل نخست را می‌توان در تفاوت روند جامعه‌پذیری در غرب و در ایران خلاصه کرد، به این معنا که به نظر می‌رسد روند جامعه‌پذیری در ایران، روندی دشوار و بعضاً متناقض است، در حالی که در غرب چنین نیست. به عنوان مثال، آنچه خانه، مدرسه و جامعه (به عنوان مهم‌ترین نهادهای جامعه‌پذیر کننده) در ایران به کودک یا جوان القا می‌کنند، خطمشی‌هایی متفاوت است. به تعبیر دیگر، در ایران اولیا از فرزند می‌خواهند، وی تنها به فکر بیرون کشیدن گلیم خویش از آب باشد، اولیای آموزشی در مدرسه به دانش‌آموز مستقیم و غیرمستقیم القا می‌کنند که وی باید ایثار، جهاد و شهادت را در دستور کار خود داشته باشد و سرانجام همین فرد در جامعه شاهد آن است که بسیاری از افراد از زمینه رانت‌خواری با یکدیگر مسابقه نهاده‌اند، از این رو روند جامعه‌پذیری در ایران با دشواری و تنگنا پیش رفته و محقق می‌گردد، در حالی که نهادهای خانه، مدرسه و جامعه (به عنوان مهم‌ترین نهادهای جامعه‌پذیر کننده) در غرب، در غالب موارد به گونه‌ای یک‌دست و هماهنگ عمل می‌کنند.

دلیل بعدی احتیاط در افزایش حجم نمونه در پژوهش‌های کیفی در ایران را باید در عدم حمایت مالی بسیاری از پژوهش‌ها در ایران دید. به این معنا که به فرض در غرب، پژوهش‌گر خود را موظف می‌داند، در برابر گرفتن وقت مصاحبه‌شونده، با پرداخت وجهی، قدردانی لازم را از همکاری و صرف وقت فرد مصاحبه‌شده انجام دهد، در حالی که این امکان در ایران، در غالب موارد میسر نیست و همین مسأله سبب می‌شود، مصاحبه‌شوندگان به ویژه در پژوهش‌های کیفی که مستلزم صرف وقت کافی است، حاضر به صرف وقت مناسب نشده، مصاحبه خود را زودتر از حد لازم به پایان برسانند. ترس سیاسی پاسخ دهندگان در محیط ایران - که البته در این پژوهش به میزان نسبتاً کمی مطرح بود- و بی‌حوصلگی، عدم تمرکز و پاسخ‌های بعضاً متعارض پاسخ دهندگان - که در پاسخ‌دهندگان کم سن، طبیعی است- از دیگر مشکلات پژوهش کیفی به شمار می‌روند.

مسائل اخیر سبب می‌شود، پژوهش‌گران ایرانی برای وقوف کامل به پدیده کیفی مورد نظر، آمار مصاحبه‌های عمیق خویش را افزایش دهند، همان‌گونه که در پژوهش حاضر، تعداد مصاحبه‌های مورد نظر برای گردآوری داده‌های تحقیق، بیش‌تر از موارد توصیه شده در کتاب‌های پژوهش کیفی در نظر گرفته شده است.

لازم به ذکر است که مصاحبه‌های ارایه شده در این اثر، متعلق به کودکان و نوجوانان دبستانی دختر و پسر در شهرهای مختلف ایران بوده، کودکان و نوجوانان مصاحبه شده نیز به شکل تصادفی (تنها با این شرط که کاربر فناوری‌های ارتباطی پیشرفته باشند)، از نمونه‌های در دسترس انتخاب گردیده‌اند.

جهت گردآوری داده‌های پژوهش، پس از آموزش ویژگی‌های روان‌شناختی کودکان و نوجوانان دبستانی به دانشجویان و ارایه مهم‌ترین یافته‌های پژوهشی موجود در مورد «چگونگی کاربری دانش‌آموزان دبستانی از شبکه‌های اجتماعی تلفن همراه» (منطقی، ۱۳۹۵، الف)، از همکاران پژوهش درخواست شد تا ضمن بررسی صحت و سقم یافته‌های پیشین، اگر به داده‌های جدیدی برخورد کردند، به احصای این داده‌ها نیز بپردازند.

روایی مدل نظری ارایه شده از طریق انطباق یا عدم انطباق یافته‌های پژوهش با پژوهش پیشین، ارزیابی متخصصان مربوطه و پژوهش‌های مشابه یا تکرار پژوهش حاضر در زمانی دیگر، بررسی خواهد شد.

حرکات، سکنت‌ها و رفتارهایشان، نمادی ارزش‌های موطن خودشان هستند که ارزش‌هایی انسان‌مدار است، نه ارزش‌های تکلیف‌مدار یک نظام دینی.

علی ۲۰ ساله، در مصاحبه‌هایی که با عنوان «الآن اصلاً برام مطالعه کردن خیلی سخت شده» به روایت کاربری خودش از فناوری‌های ارتباطی در دوران پیش دبستان و دبستان پرداخته است، علی در این مصاحبه بیان می‌دارد، اگر چه دیدن کارتون‌ها و پویانمایی‌های خارجی، سبب شده است زبان انگلیسی وی خوب شود، اما او که در کودکی و نوجوانی خودش گاه در هر ماه ۱۵۰۰ صفحه کتاب می‌خواند، در حال حاضر (با وجود تحکیم فرهنگ بصری در وی)، حوصله کتاب خواندن را ندارد و باز هم قریب به ۸۰٪ از اوقات فراغتش صرف دیدن فیلم می‌شود.

علی با بیان این که هنوز آهنگ برخی از فیلم‌هایی را که می‌دید، حفظ است، اظهار می‌دارد، وی بدون اراده گاهی هجاهای بی‌معنایی را که در فیلم‌ها می‌دید، در ۲۰ سالگی خودش تکرار می‌کند و اعتیاد وی به دیدن فیلم با دیدن ویدیوهای یوتوب جا به جا شده است، او در سن ۲۰ سالگی به مراوده با اهل خانه علاقه ندارد و حضور و مداخله آنان در جریان فیلم دیدنش، عصبانیت و دعوی او را در پی دارد.

آن چه علی از آن یاد می‌کند، متعلق به بیش از یک دهه قبل است که به دلیل سادگی بازی‌های دیجیتالی، سرعت بازی کم‌تر بوده و تفکر و تأمل کاربر در پیش‌برد بازی، بیش‌تر بوده است، مضاف بر این، منابع هرزه‌نگار نیز در آن زمان از محدودیت برخوردار بودند. اما در حال حاضر ضمن کم‌تر شدن تأمل و تفکر کاربر در هدایت بازی، سرعت بازی افزایش یافته، با شدت گرفتن اطلاعات بصری که به مغز کاربران وارد می‌شود، هرزه‌نگاری نیز گستره‌تر و فراوان‌تر شده است و مجموعه این عوامل اسباب اعتیاد عمیق‌تر کاربران به بازی‌های دیجیتالی را فراهم می‌آورند و باید انتظار تبعات وخیم‌تری را در نسل جدید، نسبت به نسل علی ۲۰ ساله داشت.

آیتای ۸ ساله در مصاحبه خودش با عنوان «ایران خوب هست، ولی امریکا شیک‌تره، مردمش خوشگل‌ترن، مردمشونم مهربونن با هم، اون جا رو بیش‌تر دوست دارم»، اظهار می‌دارد، اولیای وی نسبت به والدگری الکترونیک او حساس بوده، کاربری وی از رسانه را کنترل می‌کنند، با این همه بعد از آن که آیتا فیلم «تنها در خانه» را دیده است، شیفته مردم امریکا شده است و آرزوی رفتن به امریکا را می‌کند.

نمونه آیتا بیانگر قدرتی است که رسانه از آن برخوردار است و می‌تواند با به نمایش کشیدن یک کودک یا نوجوان کاربر خویش را جذب کرده، وی را به طرف ارزش‌های موردنظر هدایت کند. در مصاحبه الهام ۹ ساله با عنوان «دختراشون همیشه پاشنه بلند می‌پوشیدن و لباسای خوشگل... شبیه پرنسسا و باریبا بودن... خیلی دوست دارم بزرگ که شدم، شبیه اینا بشم»، الهام بیان می‌دارد، اولیای وی در مورد کاربری او از ماهواره دقت نظر داشته، تقریباً استفاده از ماهواره را برای او ممنوع

کرده‌اند، اما وی زیر فشار دوستانش دست به انجام چالش بالش زده است و در حالی که برهنه بوده و بالشی را روبروی خود گرفته بود، از خودش عکس گرفته و برای شرکت در چالش آن را در فضای مجازی گذاشته است.

الهام در مصاحبه‌اش از تحولات ارزشی خانواده‌ها نیز به نوعی یاد کرده است، به این معنا که الهام اظهار می‌دارد، اولیای وی با اولیای سایر دانش‌آموزان دختر و پسر کلاس زبان‌شان دوره‌می‌هایی تشکیل می‌دهند و وی در یکی از این دوره‌می‌ها که جشن تولد یکی از پسران کلاس زبان‌شان بوده است، لپ او را در برابر خانواده بوسیده است، به تعبیر دیگر، اگر در گذشته خانواده‌ها بر مبنای نظام ارزشی خودشان مراوه با یکدیگر را در دستور کار خود داشتند، برخی از خانواده‌ها در حال حاضر تنها معیار کنار هم قرار گرفتن فیزیکی را معیار مراوده و دوستی خویش با دیگران قرار داده‌اند و در این رهگذر دست به انطباق با خانواده‌های دیگری می‌زنند که به فرض ماچ و بوسه فرزندان‌شان در برابر آن‌ها بلامانع است.

در مصاحبه سوده ۱۱ ساله با عنوان «اون جا حیوونایی که دوست دارند رو نگه می‌دارند، آرایش می‌کنند، لاک می‌زنند، موهاشونو درست می‌کنند، نه مثل اینجا که به سگ‌هامون گیر می‌دن»، سوده بیان می‌دارد که پدرش جانباز جنگ ۸ ساله ایران و عراق است و می‌کوشد تا ارزش‌های برخاسته از دین و ارزش‌های دوران جنگ را به دخترش انتقال دهد، اما دخترش که در جمعی متفاوت قرار گرفته است، در این میان سرگردان است که باید طبق ارزش‌هایی که پدرش از آن‌ها یاد می‌کند، رفتار کند یا نظیر دوستان خودش، کاربری از فیلم‌های هرزه‌نگار، زندگی اشرافی، داشتن دوست پسر، علاقه به مهاجرت، تمرکز تام و تمام بر هواهای جسمانی و مانند آن‌ها را پیشه خود کند.

اگر چه سوده بر مبنای القابات پدرش، نظیر دوستان بی‌قید خود نشده است، اما نظیر پدرش نیز نشده است و به ارزش‌هایی حدوسط این دو رسیده و بر همان مبنا عمل می‌کند.

الینای ۹ ساله، در مصاحبه خود با عنوان «آرایش پرنسس‌ها رو دوست دارم» در دوره دیگر پیروی خویش دچار تردید شده است که آیا باید راهی را که اولیای وی به او القا کرده و راه دین و امام حسین، علیه السلام، و حجاب است را پیشه خود کند یا راهی را که الگوهای غربی مورد علاقه او پیشنهاد می‌کنند، پیشه خود کند.

آراد ۱۲ ساله، در مصاحبه خودش با عنوان «دهه نودی‌ها غولن... اونا از سن شون ده سال جلوترن»، خاطرنشان می‌سازد که وی برای برخوردار شدن از هیجان بازی، وقت و پول زیادی صرف می‌کند و با قطع شدن بازی دیجیتال خودش توسط اعضای خانواده، دیوانه می‌شود، اما با این حال ادامه می‌دهد که برادر کوچک وی که زودتر از او کاربری از بازی‌های دیجیتال را شروع کرده است، وضع بدتری از او دارد و در هنگام عصبانی شدن تلویزیون را هم پایین می‌آورد. به تعبیر دیگر، آراد در

مصاحبه خودش این نتیجه را می‌گیرد که هر چه کاربری نسلی از بازی‌های دیجیتالی زودتر و بی‌حساب و کتاب‌تر صورت پذیرد، آن نسل عصبی‌تر و بدون کنترل‌تر خواهد شد.

در مصاحبه نیکای ۱۱ ساله با عنوان «- ابر قهرمان ایرانی هم می‌شناسی؟»

نه، نمی‌دونم، مگه داریم»، نیکا بیان می‌دارد که به نظر او ابر قهرمان‌ها تنها متعلق به کارتون‌های غربی و غرب است و حتی در مخیله‌اش هم نمی‌گنجد که شاید ایران هم ابرقهرمان داشته باشد که این مسأله به نوعی حکایتگر بی‌توجهی مسوولان فرهنگی و ضعف تولیدهای فرهنگی آنان است.

نیکا در فراز دیگری از صحبت‌هایش، اظهار می‌دارد که وی شاهد پرخاشگرتر شدن دوستانی است که کاربر کارتون‌های غربی هستند، مضاف بر این، وی خاطر نشان می‌سازد که خودش هم علاقه‌مند به شرکت در چالش‌های غذایی که در فضای مجازی مطرح می‌شود، هست، اما نکته مهم دیگری که نیکا متعرض بحث آن شده است، تفاوتی است که او با خواهر ۴ ساله‌اش دارد. به این معنا که نیکا هم مانند آراد که دست به مقایسه رفتارهای خودش با برادر کوچک‌ترش زده بود، در مقایسه خودش و خواهر کوچک‌ترش اظهار می‌دارد، او خودش بعد از انجام بازی دیجیتالی، از بازی سیر شده، به دیگر امور زندگی می‌پردازد، در حالی که خواهر کوچک‌تر وی چنین نیست و حتی بعد از دو ساعت کاربری از بازی‌های دیجیتالی نیز حاضر به کنار نهادن بازی نیست و از بازی سیر نشده است.

کیمیای ۱۰ ساله در مصاحبه‌ای که با عنوان «زن و شوهر بازی که می‌گی چه جوری هست؟»

مثلاً هر کسی یه شوهر انتخاب می‌کنه یا قرعه‌کشی می‌کنن، بعد با هم بازی می‌کنن» دارد، بیان می‌کند که اولیای او مذهبی هستند و پدرش مخالف گوشی داشتن کیمیا است، علاوه بر این، آن‌ها کاربر ماهواره هم نیستند و برای بسترسازی فرهنگی برای دخترشان، می‌خواهند او را بعد از دبستان به حکمت‌سرا بفرستند که در عین داشتن آموزش‌های دینی، آموزش‌های خود را به صورت عملی و فعال به دانش‌آموزانش انتقال می‌دهد.

کیمیا با وجود آن که تحت تأثیر حکمت‌سرا (که گاه‌گاهی با مادرش به آنجا می‌رود) قرار گرفته است، گزارش می‌دهد که وی در عمل بین ارزش‌های مذهبی اولیایش و ارزش‌های نفسانی دوستانش که کاربر ادبیات هرزه‌نگار بوده و به رابطه با دوست جنس مخالف رسیده‌اند، گیر کرده است و نمی‌داند باید رو به سوی کدامین ارزش‌ها بیاورد. کیمیا در ادامه صحبت‌هایش خاطر نشان می‌سازد، او با رفتن به خانه دایی، دور از چشم پدرش از کارتون‌های ماهوره‌ای در خانه دایی‌اش کاربری دارد و به دختر کفش دوزکی (که در این کارتون دایم مترصد یافتن فرصتی برای بوسیدن پسر گربه‌ای است)، علاقه‌مند شده است.

کیمیا در نهایت بیان می‌دارد، وی با دیدن کارتون‌های غربی، به این نتیجه رسیده است که سرزمین غرب بهتر از سرزمین و دیار خودش است و این مسأله ضمن تأیید دوباره بر قدرت رسانه، تداعی‌گر دشوار شدن تربیت دینی در عصر حاضر است.

مهتاب ۱۱ ساله در مصاحبه‌ای که با عنوان «آخه می‌دونی ماریه دلش می‌خواد یکی مثل کین بوشش کنه» دارد، بیان می‌کند که مادر وی یک روان‌پزشک با علایق مذهبی است و تلاش می‌کند دختر خودش را فردی مقید و در عین حال آزاده بار بیاورد، به همین خاطر مادر مجوز دیدن کارتون‌هایی نظیر باربی و سیندرلا را به دخترش نمی‌دهد، زیرا این الگوها یا فقط به دنبال پردازش خود به صورت ملعبه جذاب‌تری برای مردان هستند یا منتظر شاهزاده‌ای هستند که باید بیاید و آن‌ها را از وضعیت دشوار و فلاکت‌باری که در آن قرار گرفته‌اند، نجات دهد. مهتاب در ادامه گزارش می‌دهد، وی با دیدن پویانمایی شجاع، علاقه‌مند شده است که مانند مریدا، قهرمان دختر پویانمایی که اسب سوار و کماندار و تیرانداز است، به ورزش تیروکمان روی آورده و می‌خواهد دنبال یادگیری اسب سواری هم برود، ولی با این همه، مهتاب گزارش می‌دهد که نمی‌تواند از دیدن کارتون‌هایی که مادرش قهرمان‌های آن‌ها را دختران بی‌عقل و احمق می‌نامد، صرف نظر کند، زیرا آن‌ها به هر صورت زیبا هستند، بنابراین مهتاب در مواجهه با مادرش، دست به دور زدن وی زده است و با وجود اول شدن در یک مسابقه، جایزه ارزشمند خودش را با جایزه نفر سوم مسابقه که عروسک باربی بوده است، عوض کرده است و باربی را به خانه‌شان برده است تا به این طریق به حشرو نشر خودش با الگوهای زیبا (ولی به زعم مادرش احمق)، ادامه دهد.

عرفان ۱۰ ساله در مصاحبه‌ای که با عنوان «بازی آنلاین، یه لینک می‌ده می‌گه این لینکشه، برای دوستان بفرستین» دارد، گزارش می‌دهد که از سوی مادر به دقت کنترل می‌شود تا کاربری نامناسبی از فناوری‌های ارتباطی نداشته باشد، در ضمن خودش اظهار می‌دارد، اهل تأمل و تحلیل منطقی مسایل است، از دوست دختر پرهیز دارد و به دلیل خودکنترلی که دارد، حاضر به دیدن ادامه فیلمی که در آن بوسیدن هم به نمایش نهاده شده، نشده است. به همین ترتیب عرفان بیان می‌دارد، از گروهی که در آن شاهد فحاشی شده است، انصراف داده است و البته روابط هم جنس‌گرایانه‌ای را که برخی از بچه‌ها به وی پیشنهاد کرده‌اند، با قاطعیت رد کرده است، ولی با همه این‌ها، با وجود آن که عرفان از عرق ملی بالایی نیز برخوردار است و تأکید می‌کند که بچه‌ها باید به جای کارتون‌های خارجی، از کارتون‌های وطنی استفاده کنند، در نهایت آلمان را برای زندگی بهتر معرفی کرده، مایل به مهاجرت به آنجا است.

مجموعه مصاحبه‌هایی که از آن‌ها یاد شد، دورنمایی از وضعیت دشوار جامعه‌پذیری کودکان و نوجوانان جامعه را به دست داده، حکایت از اغتشاش ناخوشایندی در روند جامعه‌پذیری کودکان و نوجوانان دبستانی دارند که به دلیل طرح ارزش‌های متفاوت و بعضاً متضاد با هم، دانش‌آموزان را به سردرگمی کشانده است و غالباً در این میان کودکان و نوجوانان کاربر محصول‌های فرهنگی غرب، هنگام اتخاذ تصمیم نهایی، پذیرش ارزش‌های مادی و انسان‌مدار غرب را به جای پذیرش ارزش‌های خدامدار و تکلیف‌گرای دینی، در دستور کار خود قرار داده‌اند.

در فصل سوم کتاب، یافته‌های برگرفته از مصاحبه‌های انجام شده ارایه گردیده‌اند. در انتهای مقدمه لازم می‌دانم که از آقای عباس میقانی مسوول محترم انتشارات بعثت و دیگر همکاران محترم ایشان که زحمت نشر کتاب‌ها را متحمل شدند، همکار تحقیق خانم فاطمه‌سادات میرجلالی و دانشجوین محترم کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری که در امر پژوهش میدانی گسترده تحقیق، به نگارنده یاری رسانده و وی را رهین منت خویش کردند، سپاس‌گزاری داشته باشم. این عزیزان عبارتند از خانم‌ها و آقایان:

آذر شعاعی، آوا معتمدی، ارغوان کوچک حسینی، اعظم محمدی، بیژن نصیری، حسین صادقی، حسین قنواتی، دنیا نوذری، رضا غفارزاده، روزبه اسدی، ریحانه غفوریان، زهرا تبار، زهرا تقدیری، زهرا چناری، زهرا صادقی، زهرا کرمی، زهره مصداقی، سارا پرستش، سارا جباری، سارا خوش‌قدم، سارا موحد، سعیده یادگاری، سمانه لسانی، سیده پردیس متولی منش، سیده غزل وارسته کاشانی، سیما شاهین فر، شهربانو حسینی، شیدا نجف‌پور، شیوا معصومی، صدف کبیری نائینی، عاطفه مقراضی، عرفان نژادجعفری، عظیمه حاجی پور، علیرضا شرفی، علیرضا فلاح تفتی، فاطمه انصاری والا، فاطمه ایمانی، فاطمه پارسایی، فاطمه حسن زاده، فاطمه ملک آستانه، فایزه کیابندسری، فائزه آدینه محمدزاده، فرزانه مظفری نژاد، فرشته ذاکر، فرشته قدیری، فریده آزادی‌نیا، کتابون رضایی اصل، کیانا اسماعیل‌پور، کیانا افشار، کیانا امیدی، کیمیا باقر، کیمیا سروقدی، لیلا ابراهیمی، مایده تیموری، مایده شفیعی، محسن قربانی، محمدامین شهروی، محمدحسین بهادری، محمدرضا طیبی، محمدصادق کاربخش راوری، (زنده یاد) محمدصادق کتابی، محمدمهدی شیخی، مریم افشاری، مریم چارلی، مریم صادقی، مریم مشهدی، مریم نظری، مسعود تقدسی، منصوره خدایاری، مونا قائمی‌فر، مهدیس مرادمند، مهران باقری، مهسا پهلوان، مهشید مرتضوی، نازنین شهابی، نجمه روزخوش، نیلوفر پورابراهیم، نیلوفر سلطانی، الهام رستمی، هانیه شریف، یاسمن یوسفی، یگانه علی - اکبری و یلدا صباحی.

زحمت تایپ کتاب نیز بر عهده خانم اکرم مظاهری بود که از ایشان نیز تشکر و قدردانی می‌گردد. اجرشان مأجور باد.

گزارش مصاحبه‌های انجام شده

مقدمه

فصل دوم کتاب، به درج مصاحبه‌های انجام شده با دانش‌آموزان دختر و پسر دبستانی اختصاص یافته است.

مجموعه مصاحبه‌های ارائه شده در این قسمت، بیش‌تر ناظر بر روند جامعه‌پذیری در کودکان و نوجوانان دبستانی است، هر چند این مصاحبه‌ها به شکل مستقل هم دورنمایی از تحولات شدید زیستی، روانی- تربیتی، فرهنگی- اجتماعی، آموزشی، اخلاقی- عقیدتی، اقتصادی، سیاسی، زیباشناختی و خانوادگی کودکان و نوجوانان دبستانی را به دست داده، بعضاً برای تبیین رفتاری جمعیت دانش‌آموزی کشور می‌توانند راهگشا واقع شوند.

فصل سوم کتاب با استناد به مصاحبه‌های انجام شده، به بررسی آثار مختلف جامعه‌پذیری مغشوش کودکان و نوجوانان مورد مطالعه پرداخته است.

عنوان‌های ۱۱ مصاحبه با دانش‌آموزان دبستانی درج شده در این فصل، به قرار زیر است:

«آقا به قرآن دیدم، از پنجره‌ی خونه جن‌ها رو دیدم» (مصاحبه با محمد، محمدطاها و پارسای ۷ ساله)،

«الآن اصلاً برام مطالعه کردن خیلی سخت شده» (مصاحبه با علی ۲۰ ساله- روایت دوران دبستان)، «ایران خوب هست، ولی آمریکا شیک‌تره، مردمش خوشگل‌ترن، مردمشونم مهربونن با هم، اون جا رو بیش‌تر دوست دارم» (مصاحبه با آیتای ۸ ساله)،

«دختراشون همیشه پاشنه بلند می‌پوشیدن و لباسای خوشگل... شبیه پرنسسا و باربیا بودن... خیلی دوست دارم بزرگ که شدم، شبیه اینا بشم» (مصاحبه با الهام ۹ ساله)،

«اون جا حیوونایی که دوست دارند رو نگه می‌دارند، آرایش می‌کنند، لاک می‌زنند، موهاشونو درست می‌کنند، نه مثل اینجا که به سگ‌هامون گیر می‌دن» (مصاحبه با سوده ۱۱ ساله)،

«آرایش پرنسس‌ها رو دوست دارم» (مصاحبه با الینای ۹ ساله)،

«دهه نودی‌ها غولن... اون‌ا از سن‌شون ده سال‌ا جلوترن» (مصاحبه با آراد ۱۲ ساله)،

«ابرقهرمان ایرانی هم می‌شناسی؟»

نه، نمی‌دونم، مگه داریم» (مصاحبه با نیکای ۱۱ ساله)،

«زن و شوهر بازی که می‌گی چه جوری هست؟»

مثلاً هر کسی یه شوهر انتخاب می‌کنه یا قرعه‌کشی می‌کنن، بعد با هم بازی می‌کنن» (مصاحبه با
کیمیای ۱۰ ساله)،

«آخه می‌دونی ماریه دلش می‌خواد یکی مثل کین بوسش کنه» (مصاحبه با مهتاب ۱۱ ساله)،

«بازی آنلاینه، یه لینک می‌ده می‌گه این لینکشه، برای دوستان بفرستین» (مصاحبه با عرفان ۱۰
ساله).

در ادامه گزارش مصاحبه‌های یاد شده خواهد آمد.

۱-۲- مصاحبه با محمد، محمدطاها و پارسای ۷ ساله

آقا به قرآن دیدم، از پنجره‌ی خونه جن‌ها رو دیدم^۱.

- عکس کیفیت ماشین مک کوئین^۲ هست؟

محمد: آره.

۱. توضیح موضوع کارتون‌ها و فیلم‌هایی که در متن این مصاحبه از آن‌ها یاد شده است، غالباً از دانشنامه و یکی پدیا برگرفته شده‌اند. اما لازم به یادآوری است که غالب کارتون‌ها و فیلم‌های تهیه شده توسط نهادهای تبلیغاتی دنیای سرمایه‌داری، مشحون از القانات فرهنگی، عقیدتی، اقتصادی و سیاسی هستند که این موارد از دید نویسندگان دانشنامه و یکی پدیا که سعی می‌کنند از مباحث سیاسی دور باشند پنهان مانده است. در سایر کتاب‌های این مجموعه، مصادیقی از القانات ارزشی، فرهنگی، عقیدتی، اقتصادی و خاصه سیاسی کارتون‌ها و فیلم‌های اخیر مورد اشاره قرار گرفته‌اند و نشان داده شده است که چگونه تولیدهای فرهنگی پیش‌گفته، با ترسیم تقابل انسان‌های آزاده و حق‌طلب و انسان‌های جنایتکار در برابر یکدیگر، در ادامه با تطبیق دادن انسان‌های انقلابی، نیک‌خواه و نوع‌دوست با کشور آمریکا و انسان‌های بدطینت، بزه‌کار و جنایت‌کار با کشورهای که در برابر نظام سلطه ایستاده‌اند در عمل نظام سیاسی آمریکا را به صورت کعبه آمال کاربران خردسال، نوجوان و جوان خویش درمی‌آورند.

۲. لایتینگ مک کوئین ماشین مسابقه تازه کاری است که تنها هدفش برنده شدن است، به طوری که برای برنده شدن اخلاقیات را زیر پا می‌گذارد. در یک روز پس از چند برد پی‌درپی رقیبش چیک هیکس از وی می‌برد و این کار باعث عصبانیت مک کوئین می‌شود. مک کوئین تصمیم می‌گیرد تلافی کند، اما در یک جابه‌جایی به‌طور غافلگیرکننده‌ای وارد یک شهر قدیمی به نام رادیاتور اسپرینگ می‌شود. به دلیل سرعت بالا، گروهیان آن منطقه وی را دستگیر می‌کند و رئیس دادگاه دکتر هادسن هورنت برای مجازات مک کوئین به وی دستور می‌دهد جاده اصلی را تعمیر کند. مک کوئین سعی می‌کند، توضیح بدهد که او اشتباهی به این شهر وارد شده است و او باید برای مسابقه آماده شود، اما به دلیل عدم دسترسی ساکنان به وسایل ارتباطی، آنان حرف او را باور نمی‌کنند.

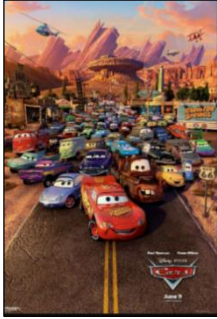
مک کوئین در ادامه با مادر یدک‌کش خوش قلب و سالی کاررا و کیل و هتل دار شهر آشنا می‌شود و سالی به او توضیح می‌دهد که زمانی رادیاتور اسپرینگ یک شهر شلوغ و پر رفت‌وآمد بوده است و بر اثر ساختن بزرگراه جدید به تدریج شهر فراموش شده است. مک کوئین به تدریج به شهر و مردمانش عادت می‌کند و با مادر و تمام مردم دوست می‌شود و همین‌طور عاشق سالی می‌شود و مردم هم متقابلاً به وی اعتماد می‌کنند.

چندی پس از این حوادث، مک کوئین به هویت واقعی دکتر هادسن پی می‌برد و متوجه می‌شود که دکتر هاد روزگاری خود یک ماشین مسابقه بوده است و به دلیل یک تصادف وحشتناک از صحنه مسابقات خود را کنار کشیده است، در ابتدا هادسن از برملا شدن این راز ابراز نارضایتی می‌کند، اما پس از آن تصمیم می‌گیرد مک کوئین را برای مسابقات آماده کند. او در نقش یک استاد ظاهر می‌شود و تجربیات خویش را به وی آموزش می‌دهد.

مک کوئین پس از آماده شدن توسط دکتر هادسن، راهی مسابقات کاپ پیستون می‌شود، در حالی که از لحاظ اخلاقی به ماشین دیگری تبدیل شده است. پس از آن دکتر هادسن نیز راهی مسابقه می‌شود تا مک کوئین را در مسابقه هدایت کند و عده‌ای از مردم شهر نیز برای کمک به وی در آنجا حاضر می‌شوند.

در ادامه چیک هیکس که از بردن حریفش یعنی لایتینگ مک کوئین واهمه دارد، سعی می‌کند تا اخلاقیات را زیر پا بگذارد و این کار باعث می‌شود که یک حادثه خطرناک برای سلطان داینوکو بیفتد که آخرین حضورش را در زمین مسابقه می‌گذراند. مک کوئین با دیدن این صحنه و به یاد آوردن حادثه‌ای که برای دکتر هادسن اتفاق افتاده بود، تصمیم می‌گیرد تا به سلطان کمک کند تا آخرین مسابقه‌اش را به اتمام برساند، این کار اخلاقی وی باعث می‌شود که مک کوئین به قهرمان بزرگ اتومبیلرانی مبدل شود و رقیبش چیک هیکس طرد شود.

در پایان مک کوئین تصمیم می‌گیرد تا در رادیاتور اسپرینگ زندگی کند و این موجب می‌شود تا برای باری دیگر شهر رادیاتور اسپرینگ رونق دوباره‌ای بیابد (دانشنامه و یکی پدیا).



- کارتونس رو دوست داری؟

محمد: انقد باحاله كه.

- خوبه؟

محمد: (تكان دادن سر به معنای آره).

- چرا؟

محمد: قهرمان ترين شده اين ماشين.

- قهرمان چي شده؟

محمد: قهرمان شده، برنده شده.

- توي مسابقه؟

محمد: اوهوم.

- کارتونس رو ديدی؟

محمد: آره، اين ماشين سبزه بود تو مسابقه، بعد خب اين ماشين سبزه مي‌زنه به اين ماشين آبيه،

اين اون موقع برنده مي‌شه، اگه رد شه، برمي‌گرده، مي‌ره كمك اين.

- آهان پس ماشين قرمزه به ماشين آبيه كمك مي‌كنه كه از خط پايان مسابقه رد بشه؟

محمد: آره، از خط پايان رد شه.

- پس واسه همين قهرمانه؟

محمد: آره.

- چون كمك کرده؟

محمد: نه، برنده شد.

- برنده هم شد؟

محمد: دوتا مدال طلا بهش دادن.

- تو هم اگه بخوای مسابقه بدی، دوستت بيفته، مي‌ري بهش كمك كني؟

محمد: آره، مخصوصاً اون مسابقه موتوريا.

- موتور؟

محمد: موتور ديدی چه قدر تند مي‌ره.

- دوست داری موتور سوار بشی؟

محمد: اين موتور پرشي‌ها يه جور صدا دارن، انقد حال مي‌ده كه، من و همين طاها رفتيم همين پارک،

شيشه نوشابه... خب... آب معدنی گذاشتيم رو لاستيكمون، گاز مي‌داديم، صدای موتور پرشي بده.

- شيشه نوشابه رو كجا مي‌گذاشتين؟

محمد: رو لاستيكمون مي‌داشتيم.

- لاستيك چي؟

محمد: لاستیک دوچرخمون.

- از کی یاد گرفتی؟

محمد: هیچکی، دوستم گفت بیا اینا رو بذاریم، صدای موتور پرشی بده.

- به جز مک کوئین دیگه چه کارتونی می‌بینی؟

محمد: به جز ایبیین... رفتم طبقه سومی مون... خب... سی دی لاک پشتهای نینجا گذاشت، سی دی مرد

عنکبوتی گذاشت، دیدیم، بعد یه بارم خونگی مامان مامانم... اِممم... چیز... کارتونه... لاک پشتهای نینجا.

- لاک پشتهای نینجا رو دوست داری؟

محمد: آره.

- چرا؟

محمد: دوس دارم، جنگیه دیگه، من فیلمای جنگی دوست دارم.

- چه جوریه مگه؟

محمد: جنگیه، جنگ می‌کنند.

- کی با کی می‌جنگه؟

محمد: همه‌ی چیزا با دشمناشون دیگه (محمد بلند شده می‌رود).

- می‌توننی داستان لاک پشتهای نینجا^۱ رو برام تعریف کنی؟



محمد: لاک پشتهای نینجا... یه زنه بود خب؟ دنبال چیز، این دوست لاک پشتهای نینجا، دختره بود...

خب... سی‌دیش رو گذاشتم نگاه کردم با دوستم... خب... بعد یه دختری هم بود، خلافاکار بود،

۱. لاک پشتهای نینجا با نام کامل لاک پشتهای نینجای نوجوان جهش یافته، داستانی درباره ۴ لاک پشته جهش یافته انسان گونه به نام‌های مایکل آنجلو، لئوناردو، داناتلو و رافائل است که نام آن‌ها برگرفته از هنرمندان عصر رنسانس ایتالیا هست و هنر رزمی نینجوتسو را از یک موش به نام استاد اسپلینتر که مانند خودشان جهش یافته و انسان گون است، می‌آموزند. آن‌ها در فاضلاب نیویورک بزرگ شده‌اند. مجموعه اخیر در سال ۱۹۸۴ در یک کتاب داستان مصور نوشته کوین ایستمن و پیتر لایرد ارایه شد و بعداً از روی آن چندین مجموعه پویانمایی، فیلم، بازی ویدیویی، اسباب‌بازی و دیگر محصولات ساخته شد (دانشنامه ویکی‌پدیا).

موتورش سرعتش خیلی بالا بود، بعد این می‌دویدید، اون گاز می‌داد دنبالش... خب... بعد این یه مرده پیتزا^۱ می‌برد به یه خونه، بعد موتورشو... گفت عهههه، برو درو باز کن، باز سریع گاز داد (صدای گاز درآوردن) رفت، بعد باز گرفتش، گرفتش و برد پیش لاک‌پشتای نینجا، دید اون جا دارن جنگ می‌کنن... خب... دختره گفت، اینا دارن جنگ می‌کنند، تیر می‌زنند، من نیفتم اون تو که بمیرم... خب.. یه دفعه‌ای دستشو زد به سرش، گرفتش پرتش کرد، درم بست... آره.

- لاک‌پشتای نینجا شخصیت خوبان؟

محمد: آره... مخصوصاً مرد عنکبوتی^۳، به مردم شهر کمک می‌کنه.



- مگه مرد عنکبوتی چه کار می‌کنه؟

محمد: دزدا اومده بودن پولای بانک رو ببرند، این زد کشت دزدا رو... دزدای دریایی.

- باب اسفنجی^۴ هم نگاه می‌کنی؟

محمد: قبلاً نگاه می‌کردم، الان هیچ قسمتیش رو نمی‌دن که بفهمم، ساعت چند باید نگاه کنم.

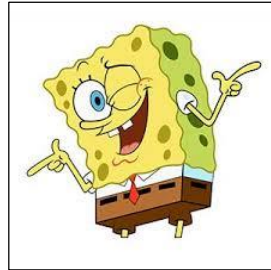
۱. در بسیاری از کارتون‌ها و پویانمایی‌های تهیه شده توسط نهادهای تبلیغاتی جهان سرمایه‌داری، غذای اصلی قهرمانان کارتون‌ها و پویانمایی‌های پیتزا - به نشانه نمادی از فرهنگ غرب - است.

۲. این سریال انیمیشن که در سال ۲۰۱۷ پخش شد و مورد توجه قرار گرفت بر اساس همان داستان قدیمی سری کمیک‌های اسپایدرمن ساخته شد که در آن نوجوان نابغه‌ای به اسم پیتر پارکر بعد از گزیده شدن توسط یک عنکبوت رادیواکتیو، دارای قدرت‌های عنکبوتی شده، تبدیل به یک ابر قهرمان برای نجات مردم می‌شود... (دانشنامه ویکی‌پدیا).

لازم به یادآوری است، این قهرمان که لباسش تداعی‌گر پرچم امریکا بوده، محیط‌زندگیش نیز تداعی‌کننده آسمان خراش‌های نیویورک است، با رفتارهای خارق‌العاده و فرابشری خویش در عمل بسیاری از کودکان کاربر پویانمایی اسپایدرمن را شیفته خود کرده، کودکان اخیر سودای مهاجرت به امریکا را می‌یابند.

۳. کارتون باب اسفنجی ماجرای داستانی در شهر زیر دریایی بیکنی باتم است. باب اسفنجی در یک فروشگاه تهیه مواد غذایی همبرگر سرخ‌کن است و به کار نسبتاً ساده و یک‌نواخت خود بسیار علاقمند است. شخصیت باب اسفنجی با رفتارهای به دور از هرگونه آرایش کودکانه، کاملاً مطابقت دارد. باب اسفنجی در محیط کار و زندگی خود با یک هشت پا (اختاپوس) که دارای شخصیتی خودخواه است و یک ستاره دریایی (پاتریک) که عاری از هرگونه هوش و استعداد است، تماس نزدیک داشته، با آنان نقش‌آفرین ماجراهای زیادی می‌شوند (دانشنامه ویکی‌پدیا).

لازم به یادآوری است، باب اسفنجی (که کارش تهیه همبرگر است) و پاتریک، در عمل رفتاری هم جنس‌گرایانه را از خود به منصفه دید می‌گذارند و در شهر بیکنی باتم زندگی می‌کنند. معنای کلمه بیکنی باتم نیز ته مایو است و این عبارت در سایت‌های هرزه‌نگار، بخش خاصی را برای خود تشکیل می‌دهد.



- تلویزیون نشون نمی‌ده؟

محمد: اوهوم... از ظهر تا شب تو کارتونه‌ها، تلویزیون، ولی اونو نشون نمی‌ده.

- از ظهر تا شب کارتون نگاه می‌کنی؟

محمد: آره، از اون موقع که میام... چیز... متکا میارم، دراز می‌کشم، تلویزیونو روشن می‌کنم... ناهارمو می‌خورم، بعد همین جوری تلویزیون نگاه می‌کنم، بعد که مامانم بیدار می‌شه، فرمون اسباب بازیام رو میارم بعد... چیز... راندگی می‌کنم.

- کلاً به جز این‌هایی که گفتی، چه کارتون‌هایی می‌بینی؟

محمد: قبلاً عمو پورنگ^۱ هم می‌دیدم، اون شیطونک خیلی باحاله... دیدی یه اکلیل زد به خونه‌اش همه شیطون شدن؟

۱. داریوش فرضیایی از سال ۱۳۷۳ و در ۲۱ سالگی وارد صدا و سیما شد و فعالیت خود را با گزارش‌گری رادیو آغاز کرد. پس از آن در برنامه عصر جمعه با رادیو در تیپ‌های مختلفی ظاهر شد که شاخص‌ترین آن‌ها «گل پسر» و «ننه بلقیس» بود. وی با برنامه «ما و شما» که به کارتون‌های درخواستی بچه‌ها اختصاص داشت، وارد دنیای تصویر و تلویزیون شد. سال ۷۸ با مجموعه «تورنگ و پورنگ» بین بچه‌ها چهره شد و پس از آن در ماه رمضان سال ۱۳۸۱ با اجرای برنامه کودک و نوجوان و اسم مستعار هنری «عمو پورنگ» بین مخاطبان کودک و بزرگسال، محبوبیت یافت. وی به همراه امیرمحمد در برنامه‌ای که صداوسیما با همکاری اداره راهنمایی و راندگی تدارک دیده بود (همیار پلیس) به عنوان مجری و بازیگر ایفای نقش کرده است. این دو باز با هم در برنامه‌های دیگری همکاری خود را ادامه دادند.

گروه برنامه‌ساز عمو پورنگ در نوروز ۱۳۹۴ ویژه برنامه «عیدانه عمو پورنگ» را به مدت هفت روز با همکاری شهرداری منطقه ۵ تهران در بوستان جوانمردان ایران به روی آنتن بردند. همچنین محله گل و بلبل تنها برنامه‌ای است که بزرگ‌ترین دکور برنامه کودک را تا به الان با مساحت ۱۵۰۰ متر داشته‌است که با مشارکت شهرداری تهران در ۹۰ قسمت ۴۵ الی ۶۰ دقیقه‌ای تولید شده و بر روی آنتن شبکه دو رفته است.

همچنین وی در برنامه سه ستاره که به معرفی برترین‌های سال ۹۴ در ویژه برنامه نوروز ۹۵ پرداخت، به عنوان سومین مجری برتر سال ۹۴ در کنار عادل فردوسی پور و رامبد جوان انتخاب شد (دانشنامه ویکی‌پدیا).



- نه نگاه نکردم.
محمد: انقد باحاله کهه.
- مرد عنکبوتی خیلی قویه؟
محمد: خیلییی... تارم می‌زنه.
- چه جوری تار می‌زنه؟
محمد: این جوری که کنه، دستاش رو بده عقب، سینه‌اش رو بده جلو، از اینجاش تار می‌زنه.
- از سینه‌اش تار می‌زنه؟
محمد: آره.
- مگه از دستش تار نمی‌زد؟
محمد: چرا از دستاشم می‌زنه، از دستاش چسبونکی می‌زنه، با اینجاش تار می‌زنه، آدم که می‌خواد وایسه، می‌چسبونه، می‌چسبونه به یه جایی.
(وقفه در مصاحبه و انجام صحبت‌های متفرقه درباره‌ی فعالیت‌های خود و دوستان در مسیر مدرسه تا خانه، صحبت درباره‌ی انواع موتورها مانند موتور پرشی، موتور تریل و موتور چهار چرخ).
- مرد عنکبوتی هم موتور داره؟
محمد: مرد عنکبوتی نه، موتور نداره، پیاده می‌ره همه جاها رو... می‌ره بالای پشت بوم‌های ساختمانها، می‌پره پایین.
- پس خیلی قویه؟
محمد: خیلی.
- اون قوی‌تره یا لاک‌پشتای نینجا؟
محمد: لاک‌پشتای نینجا حالا خیلی قوی نیستن، یعنی قهرمان‌ترینی که دیدم، همین مرد عنکبوتیه... حالا واقعی مرد عنکبوتی نیستا... چیز... می‌ره از آشغالی لباس و صورتک مرد عنکبوتی برمی‌داره، می‌پوشونه به خودش، می‌دوه، می‌ره.
- چون اون لباس رو می‌پوشه، این جوری قوی می‌شه؟
محمد: آره، خودش آدم واقعیه.

- یعنی اگه مثلاً ما هم لباس مرد عنکبوتی بپوشیم، اون طوری می‌شیم؟
محمد: آره، همه فکر می‌کنند مرد عنکبوتی‌ایم.
- بعد اون قدر هم قوی می‌شیم؟
محمد: اون قدر که نه اگه... (محمدطاها^۱ حرفش را قطع می‌کند).
محمدطاها: هالک^۲... هالک قوی‌تره.



- محمد: برو بینیم بابا، اون یه این جوری کنه، هالک رفته کرمانشاه، رفته خارج، رفته آلمان.
- یعنی این قدر قویه؟
محمد: بعله.
- به نظر تو، مرد عنکبوتی قوی‌تره یا خدا؟
محمد: خدا یه کوچولو قوی‌تره... ولی مرد عنکبوتی از همه قوی‌تره^۳.

۱. این نکته لازم به ذکر است که محمدطاها پیش فعال بوده و دارو مصرف می‌کند و شاید یکی از دلایلی که مصاحبه پراکنده به نظر می‌رسد، همین امر باشد.

۲. دیوید بنر یک دانشمند ارتش است و برای فرمانده راس کار می‌کند. او ماده‌ای به نام گاما می‌سازد و هنگامی که به خون حیوانی تزریق می‌شود، قدرت فراوانی به آن حیوان می‌دهد. اما دولت به بنر اجازه آزمایش روی انسان را نمی‌دهد و او گاما را مخفیانه به خود تزریق می‌کند. پس از مدتی همسرش پسری به دنیا می‌آورد که گاما در خون او نیز هست. وقتی راس می‌فهمد که بنر روی انسان آزمایش کرده، او را اخراج می‌کند. دیوید هم برای انتقام یک انفجار گاما در شهر به وجود می‌آورد و خودش و همسرش در اتفاقی جرّ و بحث می‌کنند. او به بیرون اتاق حمله‌ور می‌شود و سعی در کشتن پسرش (بروس) می‌کند. اما مادر بروس بنر مقاومت می‌کند و چاقو به او می‌خورد و می‌میرد. دیوید را تبعید می‌کنند و عمه بروس او (پسر دیوید) را به فرزندگی قبول می‌کند و به او می‌گوید که پدرش مرده است.

بروس نیز دانشمند مهمی می‌شود و روی پروژه پدرش کار می‌کند و با بتی (دختر راس) ارتباط دارد. او در یک حادثه در معرض تابش‌های گاما قرار می‌گیرد، ولی چون قبلاً در خونش آن ماده وجود داشته، نمی‌میرد و در عوض هنگامی که خشمگین می‌شود، به موجود قدرتمندی تبدیل می‌شود. در این هنگام پدرش نیز از تبعید برمی‌گردد و می‌خواهد از او برای قدرتمند شدنش استفاده کند.

۳. از آنجا که الگوهای پردازش شده در کارتونها و پویانمایی‌های تهیه شده در جهان سرمایه‌داری موظف به انتقال ارزش‌ها و مفاهیم مورد نظر نظام سرمایه‌داری غرب هستند، به صورت الگوهای فرابشری پردازش شده‌اند تا کودکان و نوجوانان کاربر این الگوها، در مقایسه الگوهای خودی - نظیر رستم، سهراب، گودرز، گردآفرید، ته‌مین و دیگر الگوهای ایرانی برای کودکان ایران -

محمدطاها: کاپتان (کاپیتان) آمریکا^۱ چی؟ کاپتان آمریکا.



- اون قوی تره؟

محمدطاها: آره منظورم مرد آهنی^۲ هم هستش.

محمد: مرد آهنین هم خیلی خوب نیس، ولی مرد عنکبوتی.

با الگوهای غربی، جذب قدرت‌های فرا بشری الگوهای غربی شده، با کنار نهادن الگوهای خودی، پذیرای الگوهای غربی شوند و به این ترتیب فرایند انتقال ارزش‌های پنهان کارتون‌ها و پویانمایی‌ها با سهولت بیش‌تری در کاربران آن‌ها صورت پذیرد.

۱. کاپیتان آمریکا، فردی است به نام استیو راجرز که علاقه دارد در جنگ شرکت کند، اما به علت ضعف جسمانی نمی‌تواند و دولت آمریکا برای کمک به کشورش بر روی او آزمایش‌هایی انجام می‌دهد تا قدرت وی را افزایش داده و در جنگ‌ها از وی استفاده کند. وی لباسی با نقش مایه پرچم ایالات متحده آمریکا بر تن دارد و به عنوان سلاح، سپری در دست دارد که ضد گلوله است (دانشنامه ویکی‌پدیا).

همان‌گونه که در توضیحات دانشنامه ویکی‌پدیا نیز آمده است، کاپیتان آمریکا یا کاپیتان امریکایی با برتن داشتن لباسی که تداعی گر پرچم آمریکا است و با داشتن سپری شگفت‌آور که آن هم تداعی کننده پرچم آمریکا است، در عمل عظمت بی‌چون و چرای نظام آمریکا را به مخاطبان آن القاء می‌کنند.

۲. تونی استارک، میلیاردری دختر باز، صنعت‌گر و مهندسی نابغه، از جراحی در سینه‌اش که در زمان اسارتش ایجاد شده است، رنج می‌برد. وی توسط گروهکی گروگان گرفته شده و از او خواسته می‌شود در برابر آزادیش برای آن‌ها سلاح کشتار جمعی بسازد. تونی به جای این کار، زرهی قدرتمند برای خود می‌سازد تا از اسارت فرار کند. بعدها او از این زره استفاده می‌کند تا از زمین و انسان‌های بی‌گناه محافظت کند. با این که کار اصلی شرکتش (شرکت استارک)، تولید سلاح در کنار انجام تحقیقات علمی است، او با استفاده از فناوری موجود در آزمایشگاه‌های شرکت و زره‌اش، شروع به مبارزه با جرم و جنایت می‌کند. او نمادی برای استن‌لی، سازنده‌ی آن، در مورد فناوری، علم و انسانیت در برابر کمونیست‌های زمان جنگ سرد بود. در ادامه‌ی داستان، زمینه‌ی مبارزه‌ی مرد آهنی از کمونیسم به تروریسم تحول پیدا می‌کند. از توانایی‌های مرد آهنی می‌توان از هوش بسیار بالا، زور ابرانسانی، سرعت مافوق صوت ۳ ماخ، مولد انرژی، موشک و احیا کننده زندگی یاد کرد (دانشنامه ویکی‌پدیا).

همان‌گونه که در توضیحات دانشنامه ویکی‌پدیا آمده است، در بسیاری از کارتون‌ها و پویانمایی‌های تهیه شده توسط دستگاه تبلیغاتی جهان سرمایه‌داری، رد پای از کمونیست‌ها (و بعدها تروریست‌ها) مشاهده می‌شود که قهرمان‌های امریکایی را به گروگان گرفته و یا تهدید می‌کنند، اما قهرمان‌های امریکایی با برتری یافتن نسبت به آنان، در نهایت خیر و سعادت بشری را رقم می‌زنند.

همان‌گونه که هانتینگتون، نظریه‌پرداز غربی، بیان داشته است، پس از فروریزی بلوک شرق، تمدن اسلامی در برابر تمدن غرب قد علم کرده، آن را تهدید می‌کند، از این رو آن دسته از الگوهای غربی که زمانی در برابر کمونیست‌ها ظاهر شده و آنان را منکوب می‌کردند، در گذر زمان در برابر افرادی قرار می‌گیرند که تروریست‌های اسلامی نامیده می‌شوند و حسب معمول قهرمان‌های غربی، آنان را نیز با وجود خطرها و تهدیدهایی که دارند، منهدم و نابود می‌سازند.

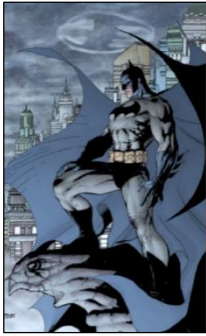
محمدطاها: لگوش رو من دارم.
محمد: برو بینیم بابا، لگو دیگه چیه؟
- محمدطاها تو لگوی چی رو داری؟
محمدطاها: لگوی مرد آهنی.



- مرد آهنی کیه؟
محمدطاها: مرد آهنی یه قهرمانه.
- کارتونش هم هست؟
محمدطاها: کارتون؟ آره!
- کارتونش چه جوریه؟
محمدطاها: فیلمش هم هست... مرد عنکبوتی رو هم فیلمش رو دارم.
محمد: این خبر رو تو تلگرام شنیدی که دوتا مرد با قمه یه پسر رو می‌گیرن، دوچرخه بازی می‌کرده، گردنش رو می‌گیرن، میندازنش پایین، دوچرخش رو برمی‌دارن، می‌برن.
محمدطاها: چیز رو دیدی؟ بت من^۱... بت من.

۱. بروس وین، هویت مخفی شده‌ی پشت نقاب بت من است. وی بلیونر، تاجر و نیکوکار آمریکایی است. والدین او در کودکی جلوی چشمان او به قتل رسیدند و از آن زمان، او قسم خورد تا از تبه‌کارن انتقام بگیرد و عدالت را به جامعه بازگرداند. او تمرینات بدنی و فکری ویژه‌ای را پشت سر گذاشت و با لباسی ایده‌گرفته از خفاش، به مبارزه با جنایتکاران می‌پردازد. بت من در شهر خیالی گاتهام سیتی به فعالیت می‌پردازد و در مبارزه‌اش با جرم و جنایت، افرادی او را یاری می‌کنند: رابین، خدمتکارش، کمیسر پلیس و بت‌گرل. او با انواع مختلفی از جنایتکاران مبارزه می‌کند که به آن‌ها «گالری مجرمان» نیز گفته می‌شود، از جمله: جوکر، پنگوئن، زن گربه‌ای، دو چهره، مترسک، رأس‌الغول، ریدلر و آقای فریز. برخلاف اغلب ابرقهرمانان، او دارای توانایی‌های ابرانسانی نیست و از هوش، مهارت‌های کارآگاهی، علم و فناوری، ثروت، شجاعت، هنرهای رزمی، اراده‌ای تسخیرناپذیر، ترس و ارعاب برای مبارزه با جنایتکاران استفاده می‌کند (دانشنامه ویکی‌پدیا).

همان‌گونه که در توضیحات دانشنامه ویکی‌پدیا آمده است، بت من نیز یک آمریکایی نیکوکار است که فارغ از قوانین مدون بین‌المللی و نظارت سازمان ملل متحد، رأساً در صدد ریشه‌کن کردن افراد تبه‌کار بر می‌آید. خطمشی اخیر تداعی‌گر رفتار سیاسی نظام سرمایه‌داری آمریکا در جهان معاصر است که در بسیاری از موارد فارغ از قوانین بین‌المللی، به خود اجازه می‌دهد هر جایی که خواست به اسم مبارزه با تروریسم با نیروهای نظامی خود وارد عمل شده، اهداف سیاسی - نظامی - اقتصادی خویش را محقق سازد.



- نه ندیدم، چه جوریه؟
محمدطاها: شاخ داره... همه چیش سیاهه... خفاشه.
محمد: داداشم رفته بود مشهد، چاقو آورده بود، قمه آورده بود... حالا اسباب بازی‌ها.
- داداشت چند سالشه؟
محمد: ۱۰ سالش، نه ۱۵ سالشه.
محمدطاها: سوپرمن رو چی؟ سوپرمن و فانوس سبز.
- فانوس سبز چیه، اسم کارتونشه؟
محمدطاها: آره... دستش قدرت (قدرت) داره، یه مشت قدرت داره، همه چیز رو می‌تونه بلند کنه...
می‌تونه همه کاری کنه... می‌تونه چیز بسازه، یه... یه تخت، می‌تونه همه چیز بسازه.
محمد: مرد عنکبوتی تفنگ هم داره.
- مرد عنکبوتی تفنگ داره؟
محمد: آره این جوری که می‌کنه تفنگ داره (محمد حالت دست مرد عنکبوتی هنگام شلیک تار را به خودش می‌گیرد).
- مگه از دستش تار نیما؟
تارم میاد.
محمدطاها: سوپرمن چیز می‌کنه، با فوتش... همه جا... آتیشا رو خاموش می‌کنه.

لازم به یادآوری است، مجموعه بت من تنها وظیفه القای اهداف سیاسی امریکا را نداشته، اهداف فرهنگی نظام سلطه را نیز القا می‌کند. به عنوان مثال، روابط بت من و کت و من (زن گربه‌ای) مشحون از شهوات‌انگیزی است. به این معنا که زن گربه‌ای نه تنها با به نمایش نهادن اندام خویش، بلکه با لحن تحریک کننده و شهوی خود و دیگر رفتارهای غیر کلامی‌اش، در عمل کاربران را به سمت و سوی رفتارهای شهوی فرا می‌خواند.



- کدوم یکی از این‌ها قوی‌تر هستن؟

محمدطاها: کدوووم... فلش^۱ هم هست... فلش.

- فلش چیه؟

محمدطاها: بچه فلش... سریع می‌ره، از همه سریع‌تر می‌ره.

- من تا حالا اسم فلش رو نشنیدم، می‌تونی به من بگی فلش کیه؟

محمدطاها: بچه فلش می‌دونی چیه؟ از همه زودتر می‌ره، بدو بدو می‌ره، از همه هم زودتر می‌ره.

- فلش توی چه کارتونیه؟



۱. فلش مجموعه‌ی تلویزیونی ۳ فصلی است که خلاصه فصل اول آن بدین منوال است: بری آلن، جوانی دانشمند است که به هنگام ۱۱ سالگی، مادرش توسط موجودی باورنکردنی به قتل می‌رسد و پلیس به اشتباه پدر او را به عنوان مظنون دستگیر می‌کند. او که می‌داند پدرش بی‌گناه است، سعی در یافتن قاتل اصلی مادر خود کرده و متخصص بررسی صحنه جرم پلیس می‌شود. در سال ۲۰۱۴ بر اثر انفجار شتاب دهنده‌ی ذرات اتمی آزمایشگاه استار، به کما رفته و وقتی بیهوش می‌آید، قدرتی عجیب را در خود می‌یابد که او را به قوی‌ترین فرد زمین، فلش، تبدیل کرده است. در آخر داستان او موفق به یافتن قاتل مادر خود شده و او را نابود می‌کند، اما در ادامه باید زمین را از خطر فرورفتن در سیاه‌چاله‌ای نجات دهد (دانشنامه ویکی‌پدیا). فلش که پوشش وی بعضاً تداعی‌گر پرچم امریکا است، در قامت این کشور، تداعی‌کننده این معنا است که امریکا نه تنها بر خطرات زمینی (نظیر کمونیست‌ها و تروریست‌های اسلامی) فایق می‌آید، بلکه در برابر موجودهای فرازمینی یا خطرات مشابه که حیات بشر را تهدید می‌کنند نیز پیروز شده، بشریت را از هدم و نابودی رهایی می‌بخشد.

محمدطاها: سوپرمن، پرواز می‌کنه، تفنگ به دلشم می‌زنی، هیچیش نمی‌شه... سوپر مورچه‌ای^۱ رو ندیدی؟ سوپر مورچه‌ای... انقده خوبه... پرواز می‌کنه... سوپر مورچه‌ای کوچولو می‌شه، خیلی کوچولو می‌شه، انقدری می‌شه (نشان دادن مقدار کم با انگشتان) رو گوشت باشه تو هم می‌بینیش، خیلی کوچولو، انقدریه.



- بعد این قدر که کوچولو می‌شه، چه کار می‌کنه؟

محمدطاها: بعدش ساعتش رو می‌زنه، غول می‌شه، یه غول بزرگ.

- این مال بن‌تنه؟

محمدطاها: نه.

- آخه بن‌تن هم ساعت داشت.

محمدطاها: نه اون یه ساعت دیگه اس، این ساعت بزرگش می‌کنه و کوچیکش می‌کنه... غول می‌شه، از خودشم بزرگ‌تر می‌شه.

محمد: فیلم مختار^۲ رو دیدی؟

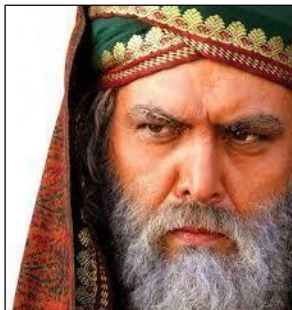
۱. داستان فیلم مرد مورچه‌ای به این ترتیب است که در سال ۱۹۸۹ هنک پیم که یک دانشمند است، از سازمان شیلد استعفا می‌دهد، چرا که متوجه می‌شود، کمپانی قصد دارد تا فناوری کوچک کردن مرد مورچه‌ای که او اختراع کرده است را تکثیر کند و او معتقد است که این فناوری خطرناک است و تصمیم می‌گیرد تا زمانی که زنده است این اختراع را مخفی نگه دارد. در سال ۲۰۱۵ پیم توسط دخترش، هوپ و شاگرد سابقش، کراس، مجبور به ترک شرکت می‌شود. کراس مشغول به تکمیل طرح لباس کوچک کننده‌ای موسوم به لباس زرد می‌شود که این موضوع پیم را نگران کرده است. از طرف دیگر، اسکات لنگ که دزدی خوش نیت است، وارد خانه‌ای شده و از گاوصندوق آنجا لباسی را می‌دزدد که به گمان خودش لباس موتورسواری است، اما در اصل همان لباس مورچه‌ای است. پیم که صاحب لباس است، از لنگ می‌خواهد تا مرد مورچه‌ای شده و لباس را از کراس بدزدد. ادامه‌ی داستان به آماده سازی او برای این مبارزه و در نهایت مبارزه وی می‌پردازد (دانشنامه ویکی‌پدیا).
۲. داستان مجموعه تلویزیونی مختارنامه از زخمی شدن حسن بن علی و رفتن وی به مداین که حاکم آن عمومی مختار است، شروع می‌شود. مختار از طرف عمویش فراخوانده می‌شود تا از حسن بن علی محافظت کند. بعد از مسموم و کشته شدن (امام) حسن مجتبی توسط همسرش جعه، در ادامه داستان به وقایع سال هجری و مرگ معاویه و حکومت یزید و جریان بیعت گرفتن از (امام) حسین رفته و در نهایت پنج سال بعد از حادثه عاشورا، مختار به عنوان رهبر چهارمین قیام پس از عاشورا با متحد کردن شیعیان با شعار «یا لثارات الحسین» به خون خواهی (امام) حسین و شهدای کربلا قیام می‌کند (دانشنامه ویکی‌پدیا).

- آره، بعضی از قسمت‌هاش رو.

محمد: دایی من تو اون جا بودا، خودش تو فیلمش، بهم نشون داد کدومه.

- کدوم بود، نقشش رو می‌دونی؟

محمد: نقشش رو که نه، زد یه مرد قهرمان رو کشت... رفت با عراقیا... نه، عراقیا نه، شمرا... یه شمر قوی رو زد، شترق، داغون کرد... خیلی باحال بود، یعنی داییم جوری زد که من اصن خودم حال کردم.



محمدطاها: مشت آهنی^۱ چی؟ مشت آهنی رو دیدی؟

- چه جوریه؟

محمدطاها: مشت داره... قدرتش زیاده... یه مشت بزنه آدم پرت می‌شه اونور... کنگ‌فوکاره.



پارسا: حرمله رو دیدی، مختار کشتش؟

- مشت آهنی کنگ‌فوکاره؟

محمدطاها: آره... تازه هم ماسک هم زده... مرد عنکبوتی چشمش سفیده... همه‌ی قهرمانا چشمشون سفیده.

۱. مرد مشت آهنی جزو انتقام جویان جدید است. این کمیک درباره‌ی مرد جوانی به نام دنی رند است که مانند دیگر ابرقهرمانان دارای هویتی دوگانه است و هنگام خطر، تبدیل به آدمی با قدرت استثنایی می‌شود. این قصه از آنجا شروع می‌شود که او دست‌هایش را وارد قلب یک اژدها می‌کند و به این ترتیب، تبدیل به یک ابرقهرمان می‌شود. از توانایی او می‌توان به هنرهای رزمی، مشت آهنی و قدرت شفادهنگی اشاره کرد (دانشنامه ویکی‌پدیا).

- همه‌شون چشمشون سفیده؟! محمدطاها: آره... کیریش^۱ رو دیدی؟
- کیریش؟



- محمدطاها: کیریش... کیریشنا.
- نه، اون چیه؟
- محمدطاها: اون هندیه... من دیدم.
- این که می‌گی فیلمه؟
- محمدطاها: آره فیلمه.
- چه جوریه فیلمش؟
- محمدطاها: کیریشنا این طوریه... کیریشنا پرواز می‌کنه، می‌تونه بپره، از بالا می‌تونه بپره، از آمریکا هم می‌تونه بپره اون‌ورتر، خیلی سریع.
- بین همه‌ی این‌ها که گفتی، کی از همه قوی‌تره؟
- پارسا (تازه به جمع افزوده شده است): بگم کی قوی‌تره؟
- کی؟
- پارسا: بن‌تن... داستان بن‌تن رو براش تعریف کن.

۱. کیریشنا مهرا پس از مرگ پدر و مادرش، همراه با مادر بزرگش در یک منطقه دورافتاده ولی زیبا و کوهستانی زندگی می‌کند، رویت مهرا ۲۰ سال پیش مرده‌است. کیریشنا تنها است و سرگرمی خاصی ندارد تا این که گروهی توریست به آن منطقه می‌آیند. در هنگام فرود چتر یکی از این گردشگرها که پریا نام دارد، دچار مشکل می‌شود و کیریشنا او را نجات می‌دهد، پریا در آن جا پی به قدرت خارق‌العاده و فرا انسانی کیریشنا می‌برد. به تدریج کیریشنا عاشق پریا می‌شود... این مجموعه یک مجموعه اکشن است (دانشنامه ویکی‌پدیا).

۲. بن‌تنسُن (بن‌تن) پسری ۱۰ ساله، به همراه پدر بزرگش به منطقه‌ای جنگلی سفر می‌کند. در روز اول تعطیلات، او با دختر عمویش گوون تنسُن مواجه می‌شود. در این هنگام شهاب سنگی به زمین برخورد می‌کند که در واقع گویی است که از سفینه پلامبرها «محافظها» هنگام جنگ با ویلگیس شرور توسط سرپرست پلامبرها به زمین افتاده بوده تا «پدر بزرگ بن‌تن که پلامبر است»، آن را بردارد و از ساعت داخل آن برای جنگیدن با دشمنان استفاده کند.



محمدطاها: بابای من یه بازیابی تو گوشیش داره، ماشین کنترلی داره.
محمد: بابای من... خب... تو گوشیش، بازی... (محمدطاها حرفش را قطع می‌کند).
محمدطاها: بن تن رو داری؟
- نه، برام تعریفش می‌کنی؟
محمدطاها: بن تن این طوریه... بن تن چیزه... اِمم... بن تن این کارا رو می‌کنه... ساعت داره...
پارسا: ولش کن بذار خودم بگم، ساعت داره، تبدیل به موجودای مثلاً ۴ دست، موجود سریع... می‌شه.
محمدطاها: کله الماسی.
پارسا: موجود آتشین.



بن تن وقتی که به گوی نزدیک می‌شود، گوی باز می‌شود و بن درون آن ساعتی را به نام آمینتیریکس پیدا می‌کند که وقتی به آن نزدیک شد، به دستش چسبید.
آمینتیریکس که از نسل ۲۰ تکنولوژی است و موجودی فضایی به نام آرموس آن را ساخته، به صاحب خود این اجازه را می‌دهد که به ۱۰ هیولایی که به‌طور پیش فرض از بین ده هزار DNA موجودات فضایی داخل کهکشان که درون آمینتیریکس وجود دارد، تبدیل شود.
پس از این اتفاق بن تن وظیفه دارد با فضایی‌های شرور بجنگد و زمین را از شر آن‌ها در امان نگاه دارد، البته در این راه پدر بزرگ وی با سلاح‌های خود، همچنین گویون با کتاب جادویی و قدرت آنودایت که از مادر بزرگ فضایی‌اش به ارث برده و در دوران نوجوانی خود استفاده از آن را یاد می‌گیرد و به جنگیدن همراه بن تن کمک می‌کنند (دانشنامه ویکی‌پدیا).
بن تن که قدرت فراابشری خود را از ساعت شگفت‌انگیزی که یافته است، دریافت می‌دارد، در عمل تداعی‌گر این معنا است که ابزار حرف نخست را می‌زند. به تعبیر دیگر، پیام پویانمایی بن تن این است که نظام برتر در جهان معاصر، نظامی است که از فناوری برتر برخوردار باشد و این نظام چیزی جز امریکا نیست.

- بن تن چه جوری به این موجودها تبدیل می‌شه؟

محمدطاها: بگم، بگم چه جوری تبدیل می‌شه؟... با ساعتش تبدیل می‌شه.

پارسا: آره... ساعت داره.

- با ساعت معمولی؟

محمد: این جوری که می‌زنه روش؟ بین... چیز... یه عکسی میاد... خب... شکلاهی چیزه... شکلاهی همین موجودات.

پارسا: یه دکمه هست می‌زنه روش.

محمد: آره می‌زنه روش، تبدیل می‌شه بهش.



محمدطاها: بت من و هالک رو دیدی؟

پارسا: بین یه دکمه هست... می‌زنه، این میاد بالا... بعد می‌چرخونه، ببینه کدوم موجود رو می‌خواد، بعد می‌زنه روش، موجود می‌شه.

محمد: خیلی هم راحت... ولی مرد عنکبوتی قوی‌تره.

- بن تن ساعتش رو از کجا آورده؟

پارسا: ساعتش رو با باباش رفته یه جا... ساعتش رو پیدا کرده.

محمد: من یه لیوان خریدم عکس بن تن روش هست، عکس مک کوئین روش هست، عکس مرد عنکبوتی روش هست.

پارسا: مرد عنکبوتی می‌دونی چه جوریه؟ تار داره... تار می‌زنه به دیوار بعد می‌ره اینور و اونور... .



- مرد عنکبوتی قوی تره یا بن تن؟

پارسا: بن تن قوی تره... بن تن.

محمد: مرد عنکبوتی.

محمدطاها: مرد عنکبوتی قوی تره.

پارسا: با بت من... بت من هم قویه... بت من بمب‌های آتشین داره، ولی... (محمد حرفش را قطع می‌کند).

محمد: آقا... این مرد عنکبوتی از طناب‌های چیزا می‌گیره، می‌پره می‌پره، یه دفعه‌ای (محمدطاها حرفش را قطع می‌کند).

محمدطاها: چیزو... هالک رو دیدی؟ هالک و بت من... بت من شاخ سیاه داره، خب، خفاشه... پرواز هم می‌کنه... بمب هم داره.

محمد: خفاش شب.

پارسا: یه بمب‌هایی داره کنارش، پرت می‌کنه، مثلاً یه جا... پیش بدها... آره، بمب داره.

- همه‌ی این‌هایی که گفتین، آدم خوب‌ها بودند؟

پارسا: آره، آدمای خوبن... بدها رو می‌کشن.

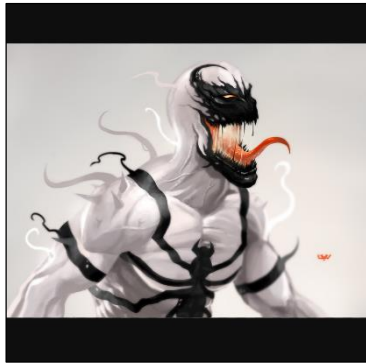
محمدطاها: چیزم داره... تفنگ هم داره اونجا، می‌زنه، می‌ره بالا.

محمد: مرد عنکبوتی می‌خواد بره، قدش نمی‌رسه، تارش رو می‌زنه این جور، می‌ره به اون بالا، بعد به اون بالا گرفته می‌شه، این جور خودش رو می‌کشه بالا (محمد به نمایش عملی بالا کشیدن مرد عنکبوتی می‌پردازد).

پارسا: مرد عنکبوتی لباس داره، بعد تار می‌زنه.

- تارش از لباسش میاد بیرون؟

پارسا: دستش رو این طوری می‌کنه (پارسا شکل دست مرد عنکبوتی هنگام پرتاب تار را به خود می‌گیرد)، بعد تار میاد.



- مرد عنکبوتی حتماً باید دستش رو این طوری کنه؟
پارسا: آره.

محمدطاها: ببین هالک رو دیدی؟
- همون که سبز و گنده هست؟

محمدطاها: آره... یه دونه این جواری بزنه، پرت می‌شی اونور... مرد سنگی^۱ چی؟

۱. چهار شگفت‌انگیز (Fantastic Four) نام فیلمی ابرقهرمانی محصول سال ۲۰۰۵ ایالات متحده و آلمان است که بر اساس گروه ابرقهرمانی به همین نام از مجموعه کتاب‌های مصور کمپانی مارول کامیکس ساخته شده است. از بازیگران آن می‌توان به یوان گریفید، جسیکا آلبا، کریس ایوانز، مایکل چکلیس و جولین مک‌مان اشاره کرد. چهار شگفت‌انگیز توسط فاکس قرن بیستم در تاریخ ۸ ژوئیه ۲۰۰۵، در ایالات متحده اکران شد. دنباله‌ای بر این فیلم با عنوان چهار شگفت‌انگیز: قیام موج‌سوار نقره‌ای در سال ۲۰۰۷ منتشر شد.

فیلم چهار شگفت‌انگیز حکایت چهار فضانورد است که برای مأموریتی به فضا رفته‌اند که دچار برخورد با گرد و غبار کیهانی می‌شوند و تحولات عجیبی در توانایی‌های آنان به وجود می‌آید.

یوان گریفید در نقش رید ریچاردز که رهبر گروه است، توانایی کش آمدن بدنش را می‌یابد. او همچنین یکی از بزرگ‌ترین دانشمندان کشورش در این فیلم است.

جسیکا آلبا در نقش سوزان استورم، قادر به نامریی شدن و ایجاد موانع ذهنی می‌گردد.



امیر مهدی (تازه به جمع افزوده شده است): من به بازی مرد عنکبوتی داشتم... این جوری از خونه‌ها می‌رفت بالا.

محمدطاها: چیز قوی‌تره... مرد عنکبوتی.

پارسا: نه ضعیف‌تره.

- خوب چرا، یکی می‌گه قوی‌تره، یکی می‌گه ضعیف‌تره، علتش چیه؟

محمدطاها: همه‌شون قوی ان.

پارسا: راست می‌گه.

- خوب، پس هیچ کدوم قوی‌تر نیستند؟

پارسا: قوی قوی می‌خوای... یا بت من یا بن تن.

محمدطاها: من شب کارتونش رو... فیلمش رو دیدم.

امیرمهدی: قوی بگم کیه؟ یا بت من می‌بره یا مرد عنکبوتی.

محمدطاها: کاپتان (کاپیتان) آمریکا.

- من این رو نمی‌شناسم.

محمدطاها: کاپتان آمریکا بگم چه کار می‌کنه؟ همه کارا رو بلده، لگد می‌زنه، کنگ‌فو بلده، سلاح

پرت می‌کنه.

پارسا: نه بابا، بن تن و بت من فقط قوی ان.

محمد: برو بینیم بابا، فقط مرد عنکبوتی.

محمدطاها: مرد عنکبوتی قوی‌تره.

پارسا: مرد عنکبوتی ضعیفه فقط تار می‌زنه.

کریس ایوانز در نقش جانی استورم، قادر به ایجاد و کنترل آتش است.

مایکل چکلیس در نقش بن گیریم، در اثر برخورد با پرتوهای کیهانی تبدیل به فردی عظیم‌الجثه و عضلاتی از جنس سنگ می‌شود. جولین مک‌مان در نقش ویکتور ون دووم، شخصیت منفی داستان است که توانایی به جریان انداختن الکتریسیته و اجرای جادو را به دست می‌آورد.

محمدطاها: من فیلمش رو دارم... مرد عنکبوتی رو.

پارسا: من سی‌دیش رو دارم.

محمد: طبقه سومی ما چیزش رو داره... ممممم...

پارسا: مرد عنکبوتی هی کتک می‌خوره، هی کتک می‌خوره... آخر کار که فیلم داره تموم می‌شه، می‌بره.

محمد: بابا دشمنش رو کشته.

پارسا: بن تن یه موجود چهار دست می‌شه... بازو داره، یکی می‌زنه می‌ره اونور... انقد قویه بن تن.

محمدطاها: ثور^۱ رو دیدی؟ ثور.



- ثور؟

محمدطاها: آره... ثور و هالک.

- ثور دیگه کیه؟

محمدطاها: انقد قویه... یه سلاح... نگاه کن سلاحش رو می‌چرخونه، پرت می‌کنه اونور، سلاح رو می‌چرخونه، قرمز می‌شه، آدما می‌رن توش، می‌میرن.

۱. پدر ثور در سیاره خودش، تصمیم می‌گیرد پسرش انسانیت را آموزش ببیند، به همین خاطر نیز او را (بدون داشتن خاطرات خدایی) در بدن دونالد بلیک، یک دانشجوی پزشکی در زمین قرار می‌دهد. بعد از دکتر شدن و در تعطیلاتی در نروژ، بلیک شاهد آمدن گروهی از فضایی‌ها به زمین می‌شود. بلیک به غاری فرار می‌کند، اما آن‌ها متوجه می‌شوند و او را تعقیب می‌کنند. بلیک داخل غار، چکش ثور را پیدا کرده و به خدای صاعقه تبدیل می‌شود. با شکست دادن فضایی‌ها، ثور زندگی دوگانه‌ای را شروع می‌کند: ویزیت بیماران خصوصی به کمک پرستار و عشقش، جین، و دفاع از انسان‌ها در برابر اشرار. پس از آن به سبب دسیسه‌ی برادرش اتفاقاتی رخ داده و گروه انتقام جویان شکل می‌گیرد. از توانایی‌های او می‌توان به زود درمانی، طول عمر، تقریباً آسیب ناپذیری، مقاوم نسبت به انواع بیماری‌ها و سموم زمینی و اکثر جادوها، پرواز، کنترل آب و هوا، سفر در بعدهای مختلف اشاره کرد (دانشنامه ویکی‌پدیا).

ثور که همچون بسیاری از الگوهای کارتون‌ها و پویانمایی‌های غربی از قدرتی فرابشری برخوردار است، ضمن تعقیب اهداف سیاسی نظام سلطه و به نمایش کشیدن امریکا در قامت منجی بشریت، اهداف فرهنگی آن را هم القا می‌کند، به این معنا که ثور ضمن عشق‌ورزی‌های خویش، در برخی از موارد نشان می‌دهد که در تغذیه خودش تنها از همبرگر و مشروب سود می‌برد.

– بقیه تون تور رو دیدین؟

محمد: نه.

پارسا: نه به جان تو، تور دیگه تا حالا نشنیده بودیم.

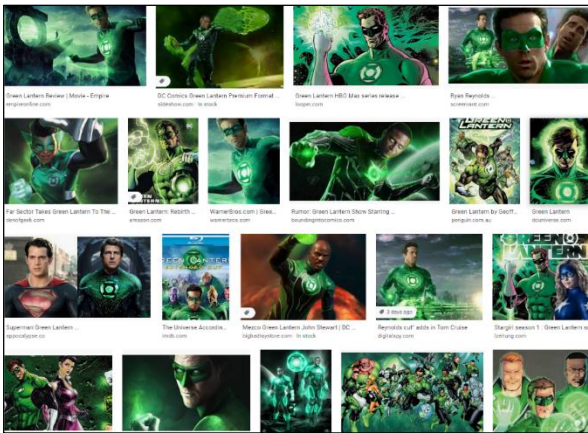
پارسا: لاک‌پشت‌های نینجا رو دیدی؟

– آره، بعضی از قسمت‌هاش رو دیدم.



محمدطاها: فانوس سبز^۱ رو دیدی؟

– نه.

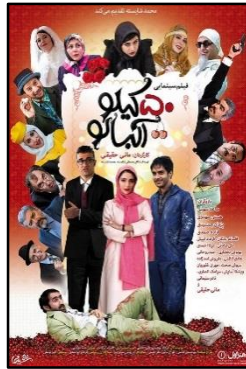


محمد: ۵ کیلو آلبالو رو دیدی؟

– از کارتون رفتی توی فیلم؟

محمد: آره، دیدی؟

۱. فانوس سبز، نام چند شخصیت خیالی ابرقهرمان در کتاب‌های کامیک آمریکایی منتشر شده توسط دی‌سی کامیکس است. این افراد قابلیتشان داشتن حلقه‌ای با قدرت فراطبیعی است که از طریق آن می‌توانند اشیای واقعی را با آن بسازند (دانشنامه ویکی‌پدیا).



پارسا: تو اصلاً کارتون دخترونه دیدی؟

- کارتون دخترونه چیئه؟

پارسا: مثلاً سفید برفی^۲ رو دیدی؟

۱. این فیلم که از نوروز ۱۳۹۵ در سینماهای تهران به نمایش درآمد و بیش از ۱۳ میلیارد تومان فروش داشت، سومین فیلم پرفروش سال بود. پس از اتمام نمایش این فیلم در تهران، از ادامه نمایش آن جلوگیری شد و به دستور سازمان سینمایی آکران این فیلم در سراسر کشور متوقف شد.

برخی از مراجع تقلید و همچنین علی جنتی، وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی ایران از محتوای این فیلم اعلام نارضایتی کرده بودند.

در این فیلم افرادی مانند پژمان جمشیدی، مهران غفوریان، سروش صحت، ویشکا آسایش، بهنوش بختیاری، فرهاد آبیض و افسانه بایگان بازی کرده بودند (دانشنامه ویکی‌پدیا).

۲. ملکه (نامادری سفید برفی) دوست داشت که خودش تنها بانوی زیبای جهان باشد. به همین دلیل آینه‌ای جادویی داشت که هر وقت از آن سؤال می‌کرد که چه کسی زیباترین است، آینه پاسخ می‌داد: ملکه. اما یک روز که طبق معمول از آینه همین سؤال را پرسید، آینه گفت: که شخصی از تو زیباتر است و آن سفید برفی است. نامادری سفید برفی از این پاسخ آینه به شدت عصبانی شد و به شکارچی قصر دستور داد که قلب سفید برفی را در این صندوقی که به تو می‌دهم بگذارد و برای من بیاورد. شکارچی برخلاف میلش، دستور ملکه را اطاعت کرد. سفید برفی برای چیدن گل به دشتی زیبا رفت و مشغول چیدن گل بود که ناگهان شکارچی سر رسید و وقتی که می‌خواست با خنجر سینه‌ی او را بردارد از این کار منصرف شد و توانست این کار را انجام دهد و به سفید برفی گفت که ملکه قصد جانت را کرده، برو و هیچ وقت برنگرد. سفید برفی هراسان به داخل جنگل رفت و ناامید بر زمین افتاد. حیوانات جنگل دور او را گرفتند و او را به خانه‌ای که در دل جنگل بود، راهنمایی کردند. خانه بسیار به هم ریخته و آشفته و کثیف بود و سفید برفی و حیوانات مشغول تمیز کردن خانه شدند و در پایان کار سفید برفی به اتاق خواب آن‌ها رفت و هفت تخت‌خواب را دید. سفید برفی از شدت خستگی روی تخت‌ها خوابید. در همین لحظه‌ها بود که هفت کوتوله از کار معدن (استخراج الماس) می‌آمدند و با دیدن خانه‌ی تمیز و مرتب شگفت زده شدند. ابتدا فکر کردند که روحی به خانه‌ی آن‌ها آمده است، اما وقتی که سفید برفی را دیدند، تعجب کردند، سفید برفی به آن‌ها گفت که در ازای تمیز کردن خانه و پختن غذا، به من در این جا پناه دهید، چون ملکه‌ی بدجنس قصد کشتن مرا دارد. اما از آن طرف بار دیگر ملکه نزد آینه‌ی جادویی رفت و این بار نیز از او پرسید که چه کسی از همه زیباتر است؟ آینه پاسخ داد کسی آن طرف جنگل در خانه‌ی هفت کوتوله به



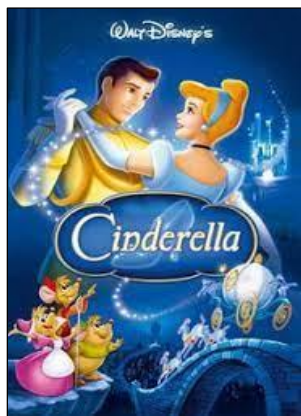
- نه.

پارسا: سیندرلا^۱ رو دیدی؟

نام سفید برفی. ملکه به شدت عصبانی شد و به پایین قصر رفت و خودش را به شکل یک پیرزن حیل‌گر درآورد و برای از پا درآوردن سفیدبرفی سیبی را داخل معجونی زهرآگین فرو برد و سیب به رنگ قرمز زیبایی درآمد. و پاد زهر آن نیز تنها بوسه‌ای از طرف معشوق بود تا اثر سم از بین برود. پیرزن سیب را داخل سبد گذاشت و به طرف جنگل راهی شد. سفید برفی در خانه تنها و مشغول پختن کیک بود که ناگهان پیرزن از پنجره ظاهر شد و سفیدبرفی از دیدن او متعجب شد. جادوگر سیب را به او تعارف کرد و گفت هر آرزویی داری بکن و سیب را گاز بزنی تا به آن برسی. سفید برفی آرزو کرد که شاهزاده او را پیدا کند و با هم در قصر به خوشی زندگی کنند و گازی از سیب زد و بیهوش شد. در این بین بود که حیوانات جنگل از نقشه‌ی پلید جادوگر با خبر شده و برای خبر کردن هفت کوتوله به معدن رفتند. هفت کوتوله به سرعت به طرف خانه رفتند و جادوگر را دیدند که در حال فرار است او را دنبال کردند و جادوگر برای فرار از دست آن‌ها به بالای صخره‌ی بلندی رفت، اما از آن بالا به پایین افتاد و از بین رفت. هفت کوتوله سفید برفی را در تابوت گذاشتند. شاهزاده که به دنبال سفید برفی می‌گشت، تابوت او را دید و در حالی که ناراحت و غمگین بود، بوسه‌ای بر روی سفید برفی می‌زند و او نیز از خواب بیدار می‌شود و همه خوشحال و شاد می‌شوند و سفید برفی و شاهزاده برای آغاز زندگی شاد و خوش خویش به سمت قصر می‌روند (دانشنامه ویکی‌پدیا).

کارتون سفیدبرفی ضمن القای خرافاتی به نام جادو و جادوگری به اذهان کودکان و نوجوانان کاربر کارتونها و پویانمایی‌های غربی و تحقیر غیرمستقیم زنان مبنی بر این که آنان همواره باید منتظر شاهزاده سوار بر اسبی باشند که به نجات آنان اقدام ورزد، در عمل بیانگر این معنا است که مخاطبان باید موجودی به نام شاهزاده را با احترام و تکریم بپذیرند و رابطه جسمانی وی با فردی نامحرم را نه تنها به صورتی شناعتمیز نبینند، بلکه آن را به صورت امری قداست‌آمیز ارزیابی کرده و بپذیرند.

۱. سیندرلا یا کفش شیشه‌ای کوچک، یک داستان عامیانه است که عنصری از ستم، پاداش و وابستگی زنان به مردان را تجسم می‌کند. این داستان در سراسر جهان شناخته شده است. شخصیت اصلی زن جوانی است که در شرایط سختی زندگی می‌کند و ناگهان در اثر توجه یک شاهزاده به وی، به مکت، آسایش، رفاه و امکاناتی قابل توجه دست می‌یابد.



- کتاب سیندرلا رو خوندم.
محمد: السا آنا^۱ رو دیدی؟ السا آنا.



۱. فیلم فروزن یا السا و آنا با تعدادی یخ‌شکن که در حال جمع‌آوری یخ از روی یک دریاچه منجمد در نقاط سردسیر نروژ در آرنالد هستند، آغاز می‌شود. در میان آنان یک پسر بچه ۸ ساله که «کریستوف» نام دارد، به همراه گوزن شمالی کم سن خود «اسون»، سعی در جمع‌آوری یخ دارد و تا آنجایی که می‌تواند برای این کار تلاش می‌کند. یخ شکنان پس از جمع‌آوری یخ کافی به سوی شهر حکومتی «ارندل» رهسپار می‌شوند. درست در همان زمان، در کاخ ارندل، دو شاهزاده خردسال زندگی می‌کنند. پرنسس «آنا» خواهر بزرگ‌تر خود «السا» را در وقت از خواب بیدار می‌کند تا با او برف بازی کند. زیرا السا دارای قدرتی جادویی است که می‌تواند به وسیله آن برف و یخ تولید کند. در ابتدا السا راضی به بازی با آنا نمی‌شود، اما وقتی که آنا به او پیشنهاد ساخت آدم‌برفی را می‌دهد، قبول می‌کند. آن دو به یکی از سالن‌های بزرگ کاخ می‌روند و شروع به بازی می‌کنند. السا یک زمین یخی بزرگ درست می‌کند و همه سالن را پر از برف و یخ می‌کند. دو خواهر یک آدم‌برفی درست می‌کنند و نام او را اولاف می‌گذارند که به گفته السا، آغوش‌های گرم را دوست دارد. در حین بازی، وقتی السا می‌خواهد از سقوط آنا جلوگیری کند، به‌طور اتفاقی با یکی از اشعه‌های یخی خود به سر آنا ضربه می‌زند و باعث می‌شود که او بیهوش شود و رشته کوچکی از موهایش به رنگ سفید در آید. السا، مادر و پدرش را صدا می‌کند و پادشاه و همسرش به همراه السا و آنا بیهوش برای حل این مشکل، شبانه به سوی «دره سنگ زنده»، جایی که ترول‌ها که موجودات سنگی و کوچکی هستند و با قدرت‌های خاص خود در آنجا سکونت دارند رهسپار می‌شوند و... (دانشنامه ویکی‌پدیا).

- نه، این رو هم ندیدم.

محمد: تو ۵۰ کیلو آلبالو، پسره شربت می‌ریزه روش، با شورت و یه دونه لباس دخترونه می‌ره تو خیابون... با شورت.

محمدطاها: تیتان‌ها به پیش رو^۱ دیدی؟



پارسا: جوکر^۲ از تو آتیش رد می‌شه، نمی‌میره.



۱. تایتان‌ها به پیش انیمیشنی سریالی است. این انیمیشن ماجراجویی‌های این نوجوانان را در جامپ سیتی، بدون دخالت بزرگ‌سالان به تصویر کشیده و سعی دارد از نگاه پنج نوجوان به مسایل و مشکلات مختلف جامعه امروزی و حتی گذشته و عقاید مختلف بپردازد و هر ایزود از هیچ قانون خاصی تبعیت نمی‌کند (دانشنامه ویکی‌پدیا).

۲. سال ۱۹۸۱، مرد میانسالی به نام آرتور فلک به همراه مادر خود پنی، در شهر گاتهام زندگی می‌کند. آرتور به عنوان دلقک در مهمانی‌های مختلف ظاهر شده و خرج خود را این‌گونه درمی‌آورد. گاتهام با جرم و جنایت‌های سازمان‌یافته مواجه شده و فقر و بی‌کاری، مردم شهر از جمله آرتور را آزار می‌دهد. آرتور به یک اختلال عصبی ناخویش‌داری عاطفی دچار است و در مواقعی که کنترل خود را از دست می‌دهد، به طرزی هیستریک می‌خندد. آرتور که در وضعیت بدی به سر می‌برد، بعد از وقایع متعدد از جمله مورد حمله قرار گرفتن توسط سارقان گاتهام، تصمیم می‌گیرد که زندگی خود را تغییر دهد که این اقدامات او به مرور منجر به شورش مردم فقیر علیه ثروتمندان در گاتهام می‌شود (دانشنامه ویکی‌پدیا).

اگر چه تا همین اواخر حتی الگوهای ساخته و پرداخته نظام سلطه، در صدد تحقق خوبی‌ها و نیکی‌ها (و در الگوهای امریکایی تحقق خیرخواهی به سبک امریکایی) بودند، اما الگویی نظیر جوکر، به صراحت از چرخش الگوها یاد کرده، جوکر در نقش الگویی شرارت‌آمیز ظاهر می‌گردد.

طرح ابر شر به نوعی در تلاش برای تطهیر نظام‌های سلطه‌گر و خونریز بوده، بیانگر این پیام است که به هر صورت در دنیای حاضر نباید همواره به دنبال افراد خوب و همین‌طور نظام‌های خوب بود و باید افراد بد و همین‌طور نظام‌های متجاوز (نظیر اسرائیل) را نیز پذیرفت و به زندگی در کنار آنان تن داد.

- مگه جوکر آدم نیست، پس چه جوری نمی‌میره؟
- یکی از بچه‌ها: آدم نیست.
- آدم نیست، پس چیه؟
- یکی از بچه‌ها: زامبیه!



- محمدطاها: تیتان‌ها به پیش... تیتان‌ها به پیش.
- این که می‌گی چیه؟
- محمدطاها: یکیش دختره... یکیش اسمش استار فایره.
- چه کار می‌کنه؟
- محمدطاها: لیزر می‌زنه از چشمش... موهاش هم صورتیه.
- دختره قهرمانه؟
- محمدطاها: آره... چیزم هستا... ریون... ریون رو دیدی؟
- نه این چیه؟
- محمدطاها: می‌تونه ۴ تا دست دربیاره، وحشیه‌ها... نصف روحش شیطانیه.

۱. زامبی به مرده‌های متحرکی گفته می‌شود که روح ندارند و در واقع تخیلی و غیرواقعی هستند. زامبی‌ها اکثراً در فیلم‌های اکشن و داستان‌های تخیلی علمی مورد استفاده قرار می‌گیرند. بر پایه داستان‌های زامبی، مرده‌های متحرک با گاز گرفتن و وارد کردن بزاق خود به بدن قربانیان، آن‌ها را همانند خود به یک مرده متحرک تبدیل می‌کنند و اگر در دهان آن‌ها نمک ریخته شود، آن‌ها به یاد می‌آورند که مرده‌اند و باید به گور خود باز گردند (دانشنامه ویکی‌پدیا).

در کنار هیولاهای فرازمینی که دنیای انسان‌ها را آماج حمله خویش قرار می‌دهند (و باید آن‌ها را هدم و نابود و حتی تکه تکه کرد)، زامبی‌ها به القای رعب در اذهان کودکان و نوجوانان کاربر کارتونها و پویانمایی‌های غربی می‌پردازند.

رعب حاکم بر اذهان کودکان، در کنار القای ارزش‌های شهوی و مصرف‌گرایی به ذهن آنان سبب می‌شود، انسان ایده‌آل نظام سرمایه‌داری تربیت شود، به این ترتیب که انسان‌های مرعوب شده، قدرت انقلاب و به زیر کشاندن نظام سلطه را ندارند و برای محفوظ ماندن از رعب نهادینه شده در ذهنشان، باید با سرگرم کردن خویش به مصرف و مصرف هر چه بیش‌تر از سوئی و درغلتیدن به دنیای شهوات از سوی دیگر، در عمل هدف کسب سود نظام سرمایه‌داری را در احسن وجه خود محقق سازند.



- اون وقت این که نصف روحش شیطانیه، آدم خوبیه یا آدم بدیه؟
محمدطاها: خوبه.

- خوب، چه جور می‌شه نصف روحش شیطانی باشه، بعد هم آدم خوبی باشه؟
محمدطاها: خیلیی بده‌ها... بعد اونم قهرمانه.

- مگه نمی‌گی نصف روحش شیطانیه، شیطان مگه قهرمان می‌شه؟
پارسا: آره... قهرمانه.

محمدطاها: چیز رو دیدی؟ رابین! ... دستکار بت‌من.



- دستیار بت‌من؟

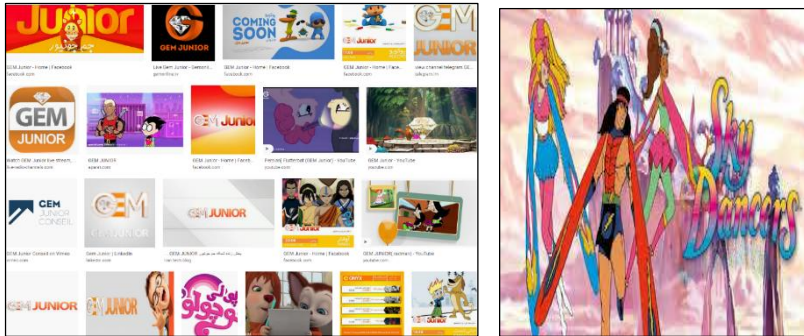
محمدطاها: آره... چیزه... بگمم... اگه دستش نمی‌رسه... تفنگ می‌زنه... رابین تفنگ می‌زنه، می‌ره بالا... چیز می‌کنه... بمب می‌اندازه... می‌ترکه، می‌میره.

۱. رابین در آغاز همکار بت‌من است، اما در ادامه به سبب آن که شخصاً دست به تنبیه و شکنجه افراد متخلف می‌زند، از سوی بت‌من زیر سوال می‌رود، ولی در ادامه، بت‌من به این نتیجه می‌رسد که سپردن مجرمان به دست قانون چندان مثمر ثمر نیست و باید شخصاً آن‌ها را مجازات کرده و بکشد. روابط اخیر بت‌من و رابین، در عمل ضمن پذیرش نوسان در افکار و عقاید آدمی، به قانون‌گریزی وی وجهی اثباتی می‌بخشد، یعنی همان خط‌مشی‌ای که امریکا در سطح جهان پیش گرفته است و خودش را محق می‌داند که با تشخیص به اصطلاح یک کشور خاطی، به وی حمله کند.

محمدطاها: سایبورگ (سایبورگ)^۱ هم هستا... سایبورگ رو دیدی؟ رباته... همه چی می‌تونه درست کنه... چیزم هستا... حیوونک... گوشاش درازه... همه جاش سبزه.



- این‌ها توی چه کارتون‌ها هستند؟
محمدطاها: جم جونیور.



پارسا: جم جونیور ما قطعه.
محمدطاها: حیوونک، گوشش درازه، سبزه همه جاش... می‌تونه تبدیل بشه به دایناسور.
پارسا: تیتان‌ها؟
محمدطاها: آره... اسمش می‌دونی چیه؟ حیوونک... تبدیل می‌تونه بشه به حیوون... دایناسور، خوک، همه چی.
- خودش آدمه؟
محمدطاها: آره... نه... خودش انسان نیست که، به حیوونه.
پارسا: همه جاش سبزه.
محمدطاها: همه جاش سبزه... لباس هم پوشیده.

۱. سایبورگ یک موجود با هر دو اجزای ارگانیک و مکانیکی است. این واژه در سال ۱۹۶۰ زمانی که مانفرد کلاینز و ناتان اس. کلین آن را در یک مقاله در مورد مزایای استفاده از سیستم‌های خود تنظیم انسان و ماشین در فضای بیرونی استفاده کردند ابداع شد. شروع خلقت سایبورگ زمانی آغاز شد که تعامل انسان و رایانه (HCI) پدید آمد (دانشنامه ویکی‌پدیا).

پارسا: چیزای گیاهی می‌خوره... گیاه.

- آخر نگفتی اونی که نصف روحش شیطانیه، چه جوری قهرمان هست؟
محمدطاها: ریون؟ نگاه کن... سه تا چشم درمیاره، قرمز... بعدش یه دونه از اینجا، مثلاً مثل گیاه سفید، سیاهه... از اینجا در میاره... می‌تونه همه رو بگیره، انقد اعصابش خورده.

- بعد این قهرمانه؟

محمدطاها: آره قهرمانه... نصف روحش شیطانیه... دارم کارتونش رو... تیتان‌ها به پیش.

- ریون توی تیتان‌ها به پیش هست؟

محمدطاها: آره... پلی‌استیشن هالک رو بلدی؟

- نه... چه جوریه؟

محمدطاها: پسر عموی من می‌تونه کلاس صدمی‌ها رو بزنه... کلاس بیستمی‌ها رو هم.

محمد: اصلاً کلاس صدمی و بیستمی داریم؟ آدم کلاس یازدهمش تموم شه، می‌ره دانشگاه.

محمدطاها: اصلاً بذار بگم مرد عنکبوتی پلی‌استیشنش چه جوریه؟ مرد عنکبوتی از یه هلی‌کوپتره بالا می‌ره، بعد اونو می‌ترکونه... پرت می‌شه پایین، هیچیش نمی‌شه... بعدش... سنگ روی آدمه افتاده... سنگ رو بلند می‌کنه، پرت می‌کنه اونور، بعدش آدمه رو می‌بره با خودش... با تار پرواز می‌کنه... با تار می‌ره... می‌ره دکتر، آدمه رو می‌بره دکتر.

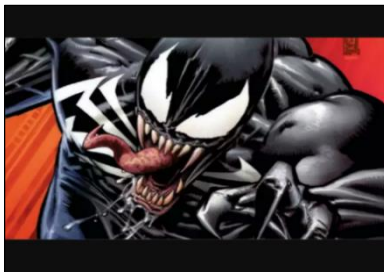
- چه جوری مرد عنکبوتی این قدر قدرت داره؟

محمدطاها: یکی هست بگم چه کار می‌کنه... از مرد عنکبوتی قوی‌تره، مرد عنکبوتی اونو نابود می‌کنه، غول پیکره... .

محمد: مرد عنکبوتی سیاه رو دیدی؟

- مرد عنکبوتی سیاه اسمش یه چیز دیگه نبود؟

محمد: نه، مرد عنکبوتیه، ولی سیاهه.



محمدطاها: آخرش یه مارمولک مرد عنکبوتی رو نابود می‌کنه... گلوله می‌زنه... شهر رو نابود می‌کنه.
محمدطاها: چیز رو دیدی؟ کارتونای چیز... دیگه قهرمان نیستا، می‌خوام چیزای باحال بگم... کارتون
چیز رو دیدی... آب نبات خور!



- نه چه جوریه؟
محمدطاها: هی آب نبات می‌خوره، دندونش نمی‌شکنه‌ها (محمد حرفش را قطع می‌کند).
محمد: یه پیرمرد فرداش می‌خواد بمیره، کارتونیه‌ها، کارتونی... خب یه سنگ خیلی خیلی گنده میاد...
خب... من دیدم... (محمدطاها حرفش را قطع می‌کند).
محمدطاها: سانجلا و آنجلا رو دیدی؟



- نه، چی هست؟
محمدطاها: سانجلا می‌میره... روحش... فیلم ترسناکه!
- فیلم ترسناک هم نگاه می‌کنی؟
محمدطاها: بعله... عاشق فیلم ترسناکم.
محمد: منم.
پارسا: منم می‌بینم.

۱. اوم‌نوم در پی به دست آوردن یک آب‌نبات رنگی در هر قسمت ماجرای جدیدی را دنبال می‌کند. مجموعه‌ی «اوم‌نوم» به دنبال یک‌سری بازی‌های کامپیوتری به نام «کات د روپ» که برای موبایل و تبلت طراحی شده بود، برای گروه سنی خردسال ساخته شده است. اسباب بازی‌ها، عروسک‌ها و سایر لوازم مختلف اوم‌نوم نیز تولید شده‌اند (دانشنامه ویکی‌پدیا).
کارتون اوم‌نوم در شبکه‌ی پویا نیز پخش می‌شود.
۲. سانجانا فیلمی هندی و با موضوع ترسناک است.

محمدطاها: از قهرمان هم بیش تر می بینم.

محمد: جنگی... ترسناک.

محمدطاها: شبا مامانم می خوابه، همه می خوابن... چراغا رو همه اش رو خاموش می کنم، می رم جن - گیر^۱ رو نگاه می کنم.

محمد: منم وقتی می ریم خونه مامان بزرگم... با دایی سجادم چی می کنیم... عزیز اینام که می خوابن... من و دایی سجادم همه ی برقا رو خاموش می کنیم، می شینیم فیلم جنگی نگاه می کنیم... فیلم ترسناک نگاه می کنیم.

محمدطاها: جن گیر رو دیدی؟



- من خیلی فیلم ترسناک نگاه نمی کنم.

محمدطاها: آنابل^۲ چی؟ آنابل.

محمد: من عاشقشم.

محمدطاها: عروسکه... .



۱. کریس مک نیل، بازیگر زن تلویزیون، نگران سلامت دخترش، ریگن، است که دچار تشنج شدید شده و در رختخواب به خود می پیچد. پزشکان از درمان دختر ناتوان هستند، تا آنجا که به کریس پیشنهاد می کنند، از یک جن گیر کمک بگیرد. کریس به یک کشیش جوان به نام پدر کاراس مراجعه می کند و از او درخواست می کند تا به ریگن کمک کند. پس از تحقیقاتی که پدر کاراس بر روی ریگن انجام می دهد و مطمئن می شود که شیطان بدن او را تسخیر کرده، به کلیسا مراجعه کرده و درخواست می کند تا خودش مراسم جن گیری را انجام دهد. اما کلیسا شخصی باتجربه تر به نام پدر مرین را پیشنهاد می کند. پدر مرین به خانه ی کریس رفته و به همراه پدر کاراس جن گیری را شروع می کنند. در این مراسم سخت، پدر مرین جان خود را از دست داده و پدر کاراس به قیمت جان خود، اهریمن را از بدن گرین خارج می کند (دانشنامه ویکی پدیا).

۲. پس از کشته شدن آنابل هیگینز در همسایگی آپارتمان یک زوج جوان به نام میا و جان، روح سرگردان آنابل در صدد به سرقت بردن روح «لیا» دختر آن زوج است و برای انجام نقشه شیطانی خود از یک عروسک استفاده می کند و در پی آن ماجراهایی رخ می دهند که در فیلم دنبال می شود (دانشنامه ویکی پدیا).

- تو این‌ها رو نگاه می‌کنی نمی‌ترسی؟

محمدطاها: نه.

محمد: منم.

محمدطاها: تو صورتش خون پاشیده... آنابل صورتش خیلی ترسناکه... ببینی خودتو می‌کشی.

محمد: آقا من یه کارتون می‌بینم... کلاً صورتش خونه، همه جاش خونه، میاد جلوی مرده.

- این که می‌گی، کارتونه؟

محمد: آره.

- اسمش چیه؟

محمد: یادم نمیاد.

محمدطاها: ۲۰ سال می‌گذره، باباش جن می‌شه... آنابل هم می‌میره.

محمد: جن تو دهات ما هستش.

محمدطاها: جن گیر رو دیدی؟

محمد: آقا به قرآن دیدم، از پنجره‌ی خونه جن‌ها رو دیدم.

محمدطاها: سانجلا و آنجلا.

- این که می‌گی، چیه؟

محمدطاها: آنجلا می‌میره، سانجلا زنده هست... سانجلا دختره.

- آنجلا پسره؟

محمدطاها: شبا می‌خواهه، جنه آویزون شده اون بالا... موهاش هم بالاس، آویزون شده... خیلی

ترسناکه... بگم چه جوریه؟

- چه جوریه؟

محمدطاها: سیاهه جنشش، جنشش سیاهه.

محمد: آقا به قرآن تو دهات ما جن هست.

- تو نمی‌ترسی ازشون؟

محمد: نهه... من جن رو می‌کشم، دل و روده‌اش رو میارم بیرون... بعد ببین، سکه می‌ریخته از بالای

پشت بوم به پایین.

محمدطاها: نگاه کن... پشتش یه چیزی دید، بعد بلند شد دید چیزی نیست... بعدش زیر تور رو باز

کرد، یه جن چیز دید... بعدش چشمش سفید بود... داد زد... اونم فرار کرد... ۲۰ سال گذشت، بعدش

رفتن چیز... بگم؟... دریا... دریا رفتن... بگم چی شد؟... بعدش اون زنه با آقاش... بعدش آقاش رو برد

اون جنه... آقاش رفت... ازش ناراحت شد... بعدش دیدش یه رد پائه... رد پای جن... دوباره ۲۰ سال

گذشت... چیز شد... بگم چی شد؟... جنه... آخرشو می‌خوام بگم... آخرش خیلی خوبه... جنه آخرش معلوم می‌شه... سیاهه جنه.

- چون جنه معلوم می‌شه خوبه؟

محمدطاها: آره... تو تخت می‌بندش دختره رو... چون جن رفتی بود تو جلدش... رفتی بود تو جلد دختره... بعدش هی تخت رو می‌کشید، هی تخت رو می‌کشید... روش هم لحاف کشیده بودن.

- تو این‌ها رو با مامان و بابات می‌بینی یا تنها؟

محمدطاها: تنها (تنها).

- اون‌ها نمی‌دونند تو این‌ها رو نگاه می‌کنی؟

محمدطاها: می‌دونند... نگاه کن... چیزم هستا... بگم چیه؟

پارسا: یه جادوگره هست، هی آدما رو غیب می‌کنه، هی همه می‌ترسن ازش.

- این که می‌گی، کارتونه یا فیلمه؟

پارسا: فیلمه... جادوگره.

محمدطاها: بعدش چیز می‌شه... بگمم؟... آخرش یه جنه می‌ره تو جلد مرده... مرده ترسناک می‌شه...

بعدش می‌رن خونه‌ی ترسناک... همه جاش چراغاش خاموشه... بعدش یه زن هست... دوتا... یکیش

رو می‌بره... از سیاه... یکیشم می‌کشه... بعدشم زنش هم پیش آقاهه هست... ، آقاهه دیگه ازش

ناراحت نمی‌شه... ، جنه بعدش خونه رو آتیش زد... بعدش جنه از پیش مرده در رفت... ، یه دفعه

می‌خواست بزنه با چوب تو سر مرده، یه دفعه... روح آنجلا بود، آنجلا... روح آنجلا انقدر مهربون

بود... اون چیز بود... فرشته بود، روح آنجلا... سفید بود... می‌خواست بزنه تو سرش، یه دفعه آنجلا با

دستش گرفت... پرتش کرد اونور... مرده هم آخرش با دختره مهربون شد... جنه هم آخرش فرار

کرد... جنه هم آخرش تو خونه‌شون موندش... رفت رو تابشون... تاب رو تکون می‌داد... همه

می‌ترسیدن... تو باشی چه کار می‌کنی؟

- فرار می‌کنم، چه کار قراره بکنم؟

پارسا: ترسویی پس.

محمدطاها: من باشم وایمیستم، نگاش می‌کنم.

محمد: من باشم می‌دوم دنبالش.

محمدطاها: مثلاً تاب سوار شده جنه... من تاب رو می‌کشیدم، پرتش می‌کردم اونور.

پارسا: من یه بار خواب جن دیدم، هیچیم نشد.

محمدطاها: بچه‌ها می‌خوام یه کارتون باحال بگم... بگم چیه؟

- بگو.

محمدطاها: من چیز دیدم... آبنبات خور... خیلی کارتونس خوبه، من همیشه نگاش می‌کنم... یه آدمه هم هست، ازش مراقبت می‌کنه... یه مرد آهنی سیاهه، یه قرمز.

...

- تو اسباب بازی مرد عنکبوتی رو هم داری؟

محمد: نه... طبقه سومی مون داره... قبلاً اسباب بازی تفنگ کلاشینکوف داشتم... نه، دارم.

- دیگه چی داری؟

محمد: دوستم نیسان خریده... انقدر خوبه که.

- (با اشاره به عکس روی کیف محمد) اسباب بازی این رو هم داری؟

محمد: چی؟

- مک کوئین.

محمد: ماشین مک کوئینه.

- لاک پشتای نینجا چه طور؟

محمد: قبلاً داشتم خراب شد.

- کی برات خریده بود؟

محمد: پیداش کرده بودم.

- از کجا؟

محمد: خریدمش دیگه بابا.

- خودت؟

محمد: آره.

- مگه پول داشتی؟

محمد: رفته بودم آبمیوه برای خودم بخرم... دیدم لاک پشتای نینجا تو مغازه اسباب بازی فروشیه...

من ۴ تومن آبمیوه خریدم... ۵۰۰ هم لاک پشتای نینجا... یه فراری هم از شمال خریدم ۷۰... نگا چه

قدر پول دارم.

- آره، خیلی داری.

محمد: بابام از بس بهم پول می‌ده... انقد گذاشته بانک، دیگه بانگ جا نداره... هر چی آدم بیاد پول

بذاره توی همین بانک، هی پولاش درمیاد.

محمدطاها: مینیون^۱ چی؟ ماشا و می^۲ شا^۲ با مینیون از همه چی باحال تره... مینیون بگم چه جوریه؟

- اون زردها هستن دیگه، نه؟



محمدطاها: آره... زرد، هان... دیدی... خوشت میاد از اون زردا... آبجیم از همه خوشش بیش تر میاد.

۱. داستان این انیمیشن، پیش درآمد فیلم من نفرت‌انگیز است که از سپیده دم زمان شروع می‌شود. مینیون‌ها که در ابتدا موجودات تک سلولی بودند، در طول سال‌ها و قرن‌ها تکامل پیدا کرده و در تمام این مدت هدفشان این است تا به بد ذات‌ترین اربابان خدمت کنند. مینیون‌ها که به طور مداوم در نگه داشتن اربابان خود ناموفق هستند، در یک غار ساکن می‌شوند، اما چون خود را بدون ارباب می‌بینند دچار افسردگی ناراحتی می‌شوند. اما یک مینیون با نام کوین نقشه‌ای در سر دارد. او به همراه دوستانش، استوارت و باب، سفری طولانی را آغاز می‌کنند تا بزرگ‌ترین و بدترین جنایتکاری که لایق خدمت به او بودند را پیدا کنند و عهد می‌کنند تا آن زمان هرگز به غار باز نگردند.

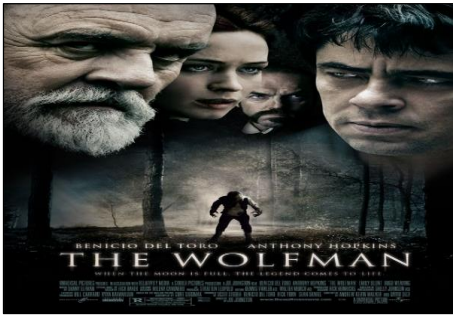
این سه نفر در سفری هیجان‌انگیز قرار می‌گیرند که در نهایت آن‌ها را به سوی ارباب بعدی خود، یعنی اسکارلت قاتل بی‌شمار (ساندرا بولاک) هدایت می‌کند. قاتل بی‌شمار اولین تبهکار مؤنثی است که به این درجه رسیده است. آن‌ها از قطب جنوب تا نیویورک ۱۹۶۸ سفر می‌کنند و سفرشان در نهایت به لندن ختم می‌شود؛ جایی که آن‌ها باید به دستور ارباب جدیدشان (اسکارلت قاتل بی‌شمار) تاج ملکه الیزابت دوم را بدزدند، اما در این میان با مشکلاتی مواجه می‌شوند (دانشنامه ویکی‌پدیا).

همان‌گونه که پیش‌تر از آن یاد شد، چرخش الگوها از الگوهای خوب و نیک‌اندیش به سمت الگوهای شرارت‌کار و بداندیش، وجه مهمی است که در پردازش الگوهای غربی مشاهده می‌شود. الگوهای ابر شر در عمل به توجیه و تبیین شرارت‌کاری حکومت‌هایی نظیر اسرائیل که غاصب سرزمین فلسطینیان است، می‌پردازند.

۲. ماشا دخترکی شیطان، شاد، مهربان و پُرانرژی است که با خوک، بز و سگش در جنگل زندگی می‌کند. تمام حیوانات جنگل از او گریزانند، چرا که ماشا وادارشان می‌کند تا با او بازی کنند. روزی ماشا، پروانه‌ای می‌بیند و هنگامی که این پروانه را تعقیب می‌کند، به خانه خرسی می‌رسد که برای ماهیگیری از منزل خارج شده‌است. ماشا در حین بازی در آنجا، حسابی کلبه خرس و محوطه‌اش را بهم می‌ریزد و هنگامی که خرس برمی‌گردد، با فاجعه‌ای که ماشا ایجاد کرده مواجه می‌شود. خرس تلاش می‌کند از دست ماشا خلاص شود و او را از آنجا براند، اما موفق نمی‌شود و سرانجام ماشا و خرس با هم دوستانی صمیمی می‌شوند (دانشنامه ویکی‌پدیا). لازم به ذکر است که پویانمایی ماشا و خرس یا ماشا و میشا، یک پویانمایی تلویزیونی روسی است که از سال ۲۰۰۹ تاکنون، در حال پخش است. این انیمیشن، اقتباسی آزاد از یک افسانه فولکلوریک روسی به همین نام و درباره دخترکی به نام ماشا و ماجراهایش با خرسی انسان‌واره و تنومند است.



- تو اسباب بازی‌های این کارتون‌هایی که گفتی رو هم داری؟
محمدطاها: چیز رو دارم... مرد آهنی... رباتشو... سوپرمن رو داشتیم، بهت می‌گفتم... مرد گرگی^۱ هم دارم؟



- تو همه‌ی این‌ها رو از کجا می‌بینی؟
محمدطاها: می‌دونم.
- نه، از کجا می‌بینی؟
محمدطاها: فیلم نگاه می‌کنم.
- خوب این فیلم‌ها رو از کجا می‌بینی؟
محمدطاها: چیز... از چیز...
- از کانال تلویزیون یا مثلاً سی‌دیش رو داری؟
محمدطاها: آره، بعد دستش رو مشت می‌کنه، از دستش یه چنگال آهنی میاد... از اینجاش، از استخوانش درمیاد.
- این اسمش چییه؟
محمدطاها: مرد گرگی... انقدر قویه...
- لاک پشته‌ی نینجا چه طور؟

۱. فیلم مرد گرگ‌نما درباره‌ی مردی است که در دهه‌ی ۱۸۸۰ زندگی می‌کند. این مرد تصادفاً مورد حمله‌ی گرگ‌ها قرار می‌گیرد و بعد از گاز یک گرگ، خودش هم تبدیل به یک گرگ می‌شود (دانشنامه ویکی‌پدیا).

محمدطاها: بعضی قسمتاش رو با پسر عمه‌ام دیدم.

- کدوم این‌ها قوی‌تر هستن؟

پارسا: لاک‌پشتای نینجا با بت‌من و بن‌تن.

محمدطاها: همه‌ی قهرمانا قوین.

پارسا: راست می‌گه.

(زنگ خورد و بچه‌ها رفتند تا به خانه‌هایشان بروند. روزی دیگر به مدرسه‌ی شهید رجایی رفته و در

حالی که بچه‌ها مشغول خمیر بازی بودند، با محمدطاها، شروع به صحبت کردم).

- چی می‌خوای درست کنی محمدطاها؟

محمدطاها: مرد عنکبوتی... ایناهاش (سازه‌ای را که درست کرده است، نشان می‌دهد).

- مرد عنکبوتی رو دوست داری؟

محمدطاها: (سرش را به نشانه‌ی تأیید تکان می‌دهد).

- چرا؟

محمدطاها: مرد عنکبوتی از همه قوی‌تره.

- پس مرد عنکبوتی از همه قوی‌تره.

محمدطاها: همه‌ی قهرمانا قوی‌ان.

- مرد عنکبوتی واقعیه؟

محمدطاها: آره.

دانیال: نه، نه، نه.

- نیست؟

دانیال: نه... فقط تو فیلم فقط می‌بینیش.

محمدطاها: من فیلمش رو دارم.

- دانیال می‌گه مرد عنکبوتی واقعی نیست، محمدطاها، تو می‌گی واقعیه؟

محمدطاها: همه‌ی قهرمانا قوین.

- واقعی هم هستن؟

محمدطاها: آره.

- یعنی وجود دارند؟

محمدطاها: نه، وجود ندارن.

- سی‌دی مرد عنکبوتی رو داری؟

محمدطاها: نه کارتوتش رو ندارم... چیزش رو دارم... فیلمش.

صدرا: من فیلم بت‌من رو دارم... سی‌دی بت‌من رو دارم.

- اسباب بازی مرد عنکبوتی رو هم داری؟

محمدطاها: اسباب بازی، دوتا دارم.

- مرد عنکبوتی رو؟

محمدطاها: آره.

- کی برات خریده؟

صدرا: من اسباب بازی لاک‌پشت‌های نینجا با سوپرمن رو دارم.



محمدطاها: سوپرمن رو منم دارم.

امیرعباس: من هالک هم دارم.

- اسباب بازی‌ش رو؟

امیرعباس: سی‌دی بازی‌ش... من یه بازی مرد عنکبوتی دارم.

- بازی مرد عنکبوتی؟

امیرعباس: آره... من هر چی دارم، جنگیه.

محمدطاها: مرد عنکبوتی سیاهش هم هست... مرد عنکبوتی سیاه و قرمز.

- سیاه و قرمزش چه فرقی دارند؟

محمدطاها: تو دیدی مرد عنکبوتی رو؟

- اوومم مرد عنکبوتی... .

امیرعباس: آبی و قرمز.

محمدطاها: دیدی؟

- یه فیلم دیده بودم ازش.

محمدطاها: فانوس سبز چی؟

- نه فانوس سبز رو ندیدم.

آرمین: آره، آره، من دیدم... خیلی باحاله.

محمدطاها: صبر کن... یه ماسک داره... .

آرمین: آره، آره، خیلی باحاله.

محمدطاها: صبر کن... یه ماسک داره، اونم سبزه... چشماشم سفیده... وقتی ماسکش رو می‌زنه، چشماش سفید می‌شه... بعدش موهاش هم قهوه‌ایه... لباس سبز داره... یه دونه اینجاش و یه دونه اینجاش (اشاره به سینه‌ی خود) یه دونه خطه... بعدش کل لباسش تا اینجا سبزه، بعدش پایینش هم سیاهه... بعدش یه انگشتر داره دستش، تو دوتا دستش هم انگشتر داره... تو این دستش داره، توی این دستش داره، تو این یکی انگشترش هم داره... تو این هم داره، تو این یکی هم داره... بگم چه کار می‌کنه؟ انگشترش بگم چه جوریه... انگشترش سبزه، قدرت (قدرت) داره، وقتی مشت می‌کنه، یه دست گنده میاد، آدم رو می‌گیره، پرت می‌کنه اونور، دسته خیلی گنده هست... می‌تونی باهاش همه چیز بسازی، با دستش.

- این آدم خوبییه؟

محمدطاها: آره... قهرمانه.

- چرا آدم خوبییه؟ چی کار می‌کنه که بهش می‌گی آدم خوب؟

محمدطاها: می‌خواست قهرمان بشه... چیز شد... شب یه لباس ساخت، بعدش یه انگشتر قوی ساخت، قدرت (قدرت) داشته باشه، اون طوری شد... قوی‌تر شدش.

- آدم‌های خوب چه کار می‌کنند که بهشون می‌گی قهرمان؟

محمدطاها: آدم نجات می‌دن... دزد می‌کشن.

- بعد به خاطر این کارهای خوب بهشون جایزه می‌دن؟

محمدطاها: نه (خنده).

- پس همین طوری این کارها رو انجام می‌ده؟

محمدطاها: همه‌ی مردم دوستش دارن.

- پس برای این که همه دوستش داشته باشند، کارهای خوب انجام می‌ده؟

محمدطاها: آره... هاک رو دیدی، هالک؟

- هالک... فقط می‌دونم اون سبز گنده هست... ولی کارتون و فیلمش رو ندیدم.
محمدطاها: اوون یه گول (غول) سبزه، هالکه اسمش... قهرمانه.
- اون هم قهرمانه؟
محمدطاها: آره.
- اون هم آدم خوبیه؟
محمدطاها: آره... بعدش بگم چه کار می‌کنه؟... خیلی قویه... یه مشت بزنه بگم کجا می‌ری؟
- کجا می‌رم؟
محمدطاها: پرت می‌شی تو آسمون.
- هالک واقعیه، یعنی وجود داره؟
محمدطاها: نه.
- فقط توی کارتون‌ها هست؟
محمدطاها: آره... مشت آهنی هم کنگ‌فو کاره.
- اسباب بازی‌های این‌ها رو هم داری؟
محمدطاها: هالک رو دارم... مرد عنکبوتی رو دارم با سوپرمن... سوپرمن رو دیدی؟



- نه ندیدم.
محمدطاها: سوپرمن پرواز می‌کنه... شنل داره... پاهاش هم سیاهه... تیر بزنی به دلش، هیچیش نمی‌شه... بگم! تیر بزنی به دلش، بگم دلش چی می‌شه؟
- چی می‌شه؟
محمدطاها: تیر بزنی به دلش، از دلش میفته تیر، هیچیش نمی‌شه.
- چه طوری؟
محمدطاها: دلش از سنگه... خیلی قویه... توی دلش سنگه.
- از خدا هم قوی‌تره؟
محمدطاها: هااا نه... خدا قوی‌تره.
- این قهرمان‌ها می‌خوان با آدم بدها بجنگند، قبلش از خدا می‌خوان که کمکشون کنه؟

محمدطاها: اِ کاپتان (کاپیتان) آمریکا رو دیدی؟
- نه ندیدم.

محمدطاها: کاپتان آمریکا، بگم چه کار می‌کنه؟
- چه کار می‌کنه؟

محمدطاها: کاپتان آمریکا یه عالمه کنگفا (کنگ‌فو) بلده... بگم؟... یه لباس تنشه... کنگفا هم بلده...
لباس‌هاش ستاره‌ایه، آبی هم هست... می‌تونه همه رو نابود کنه.

- با کنگ‌فو؟

محمدطاها: آره.

- کی‌ها رو نابود می‌کنه؟

محمدطاها: سلاح هم داره، از این سلاح‌ها (سپری را نشان می‌دهد).

- سپر داره؟

محمدطاها: آره... سپر... ازش محافظت می‌کنه... .

- مرد مورچه‌ای چی؟

بازیش رو دارم.

- بازی اون رو کجا داری؟

محمدطاها: اون یکی دیگه شه... بگم؟ قهرمانه... پرواز می‌کنه... ماشین بلند می‌کنه، اتوبوس هم
حتی.

صدرا: من لگوهای لاک‌پشت‌های نینجا و سوپرمن رو هم دارم.



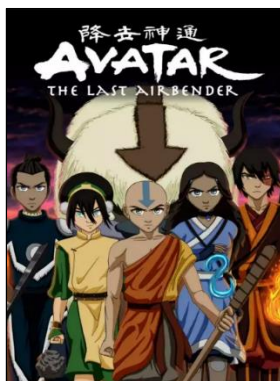
محمدطاها: صبر کن... بگم دیگه چی کار می‌کنه؟... ماشین بلند می‌کنه، ماشین سوار می‌شه، بعدش دزد می‌زنه، سریع می‌ره.

- دزدها آدمای بدی هستن؟

محمدطاها: آره. من نمی‌دونم چه جوری کوچیکش کنم... یه دونه هم هست، بگم چه جوریه؟ یه دونه هم هست، ساعتشو می‌زنه، کوچیک می‌شه، انقدری می‌شه... از مورچه هم کوچیک‌تر می‌شه، قد شپش می‌شه.

- این کارتونها رو کجا نشون می‌ده، منم برم نگاه کنم؟

محمدطاها: آواتار^۱ رو دیدی؟



- آره یه چند قسمتی از اون رو دیدم.

محمدطاها: یک کم دیدی؟

- کچله که رو سرش فلش آبییه؟

محمدطاها: آره.

- نگفتی این کارتونها رو کجا نشون می‌ده که من هم برم نگاه کنم؟

محمدطاها: این کارتونا رو؟ یه آقاهه هست، از این در می‌ری اونور، یه مغازه هست.

- آهان سی‌دی‌هاش رو می‌خری؟

محمدطاها: اوهوم.

- تلویزیون چی، نشون نمی‌ده از اون جا ببینم؟

۱. دنیای این داستان به ۴ بخش اصلی تقسیم شده است که شامل قبایل آب، حکومت خاک، کشور آتش و عشایر باد است. در این سرزمین‌ها برخی می‌توانند عنصر ملی خود را کنترل کنند و به «افزایش» درآورند. سبک نبرد هر ملت برگرفته از یک سبک رزمی شرقی است. در این بین یک نفر که آواتار نامیده می‌شود، می‌تواند هر ۴ عنصر را کنترل کند و مسوول برقراری صلح و سازش بین ملل و همچنین بین دنیای فیزیکی و دنیای ارواح است و این کارتونها ماجرای کوشش در جهت برقراری این صلح است (دانشنامه ویکی‌پدیا).

محمدطاها: تلویزیون هم نشون می‌ده.

- چه کانالی؟

محمدطاها: پلی استیشن هالک رو دیدی؟

- نه.

محمدطاها: پلی استیشن هالک یه جوریه... بگم؟ مرد عنکبوتی... پسر عموم یه مرد عنکبوتی داشت...

بگم چه جوری؟ یه مرد عنکبوتی داشت، پسر عموم، همسایشون، دوستشه همسایشون... .

- داشتی می‌گفتی پسر عموتون مرد عنکبوتی داشت.

محمدطاها: آره... مرد عنکبوتی داشت... بگم چه کار می‌کرد مرد عنکبوتی؟

دانیال: نجات می‌داد.

محمدطاها: مرد عنکبوتی می‌رفت، دزد می‌کشت.

دانیال: نه دزد نمی‌کشه، آدما رو نجات می‌ده.

محمدطاها: صبر کن یکی هست قوی‌تره.

- از مرد عنکبوتی؟

محمدطاها: آره... (فکر کردن)... گول (غول) آیوا... دیدی؟



- نه اسمش رو هم نشنیدم... چی هست؟

امیرعباس: من یه فیلم بابام می‌دید... بابام یه فیلمی می‌دید، پسر عموم می‌داشت... یکی باحال بود...

یه کسی بود... اسمش گویکا بود... یعنی هیچ کس شکستش نمی‌داد، همه رو می‌زد.

محمدطاها: اسمش بگم چی بود؟ آیوون... بگم چه کار می‌کرد؟... مرد عنکبوتی رفت بالای

ساختمون... پلیس با هلی کوپتر گفت: ایست!... یه دفعه با تفنگ زدن، افتاد... یه دفعه بگم مرد

عنکبوتی چه جوری سقوط کرد، پلیس رو آورد؟

- چه طوری؟

محمدطاها: پلیس تا بیفته زمین، یه دفعه این طوری بلند کردش... انداخت اونور. بگم چه کار کرد؟... حالا تار زد به ساختمون، با بیش‌ترین سرعتش رفت، رسید به ساختمون... بگم چه کار کرد؟... چیز کرد... مرده رو زد... مرده خیلی قوی بود... آمایگایسون... این یه گوله (غوله)، مرد عنکبوتی رو انداخت زمین... تارش رو کشید، تارش رو کشید... یه مشت زد، پرت شد اونور... تا مرد عنکبوتی بیفته تار زد به ساختمون، یه دفعه پرید یه لگد زد تو دهنش، پرت شد از ساختمون... .

- تو این کارها رو که می‌گی، توی خونه هم انجام می‌دی؟
محمدطاها: نه.

- دوست داشتی مثل مرد عنکبوتی باشی؟
محمدطاها: حسش رو دارم.

- حس این رو داری که مثل مرد عنکبوتی هستی؟
محمدطاها: برا من از یه لپ لپ دراومد، بگم چی بود؟ یه لباس.
- مرد عنکبوتی؟

محمدطاها: آره (از روی ذوق می‌خندد)... انقده... خیلی کیف می‌کنم باهاش.
- می‌پوشیش؟
محمدطاها: آره.

- بعد وقتی می‌پوشیش، مثل مرد عنکبوتی می‌شی؟
محمدطاها: آره... خیلی باحاله... اینو، دختره رو (با خمیر بازی دختر درست کرده).
- کارتون‌های دخترونه هم می‌بینی؟

محمدطاها: آاا نه، آبجیم از دخترونه خوشش میاد.
- چه کارتون‌هایی مثلاً؟

محمدطاها: باربی^۱، سیندننا (سیندرلا).

۱. باربی عروسکی است که در مارس ۱۹۵۹ توسط شرکت متل ساخته و روانه بازار شد روث هندلر (۱۹۱۶-۲۰۰۲) این عروسک را با الهام از عروسکی آلمانی به نام بیلد لیلی به وجود آورد
روث هندلر هنگام دیدن بازی دخترش باربارا با عروسک‌های کاغذی متوجه شد او از بازی‌دادن آن‌ها در نقش بزرگ‌سالان لذت می‌برد. آن زمان بیش‌تر عروسک‌ها به شکل کودکان خردسال ساخته می‌شدند. روث ایده ساخت عروسکی با اندام بزرگ‌سالان را به شوهرش الیوت پیشنهاد کرد. اما وی به عنوان مدیر شرکت متل، اشتیاقی به این پیشنهاد نشان نداد.
در سال ۱۹۵۶ روث در سفری به آلمان، به عروسکی که بیلد لیلی نامیده می‌شد برخورد کرد که عیناً مطابق آن چیزی بود که در سر می‌پروراند. او سه عدد از این عروسک‌ها را خریداری کرد. یکی را به دخترش داد و دوتای دیگر را به متل برد.
عروسک لی لی بر اساس شخصیت محبوب ظاهر شده در یک کمیک استریپ شکل گرفته بود. لی لی، خانم خوشنامی بود که می‌دانست چه می‌خواهد. عروسک لی لی نخستین بار در سال ۱۹۵۵ در آلمان به فروش رفت و اگر چه در آغاز به بزرگ‌سالان فروخته می‌شد، اما محبوبیتی بین کودکان به دست آورد که از پوشاندنش با قطعاتی که جداگانه در دسترس بودند، لذت می‌بردند.



– تو با آبیجیت نگاه نمی‌کنی؟

روث پس از بازگشت به آمریکا با کمک مهندسی به نام جک رابن اقدام به طراحی عروسکی مشابه کرد و به نام دخترش باربارا نام باربی را بر آن نهاد. عروسک باربی برای نخستین بار در نهم ماه مارس سال ۱۹۵۹ در شهر نیویورک به نمایش گذاشته شد. نخستین باربی لباس شنا مشکی با خطوط راه راه سفید برتن داشت و با مدل موی دم اسبی و نیز موی بور و خرمایی عرضه شد. این عروسک به عنوان مدل نوجوان با پوشاکی که شارلوت جانسون طراحی کرده بود روانه بازار گشت. درنخستین سال تولید باربی حدود ۳۵۰۰۰۰۰ عدد از این عروسک به فروش رفت.

روث هندلر عقیده داشت این بسیار مهم است که باربی ظاهری چون بزرگسالان داشته باشد. شکل باربی بارها تغییر یافت و به روز شد. حتی باربی جدید در اینترنت با کودکان چَت می‌کند.

باربی نخستین عروسکی بود که استراتژی بازاریابی بر اساس تبلیغات تلویزیونی داشت. برآورد می‌شود که بیش از یک میلیارد عروسک باربی در بیش از ۱۵۰ کشور جهان فروخته شده است و بنا بر ادعای شرکت متل هر سه دقیقه، یک باربی به فروش می‌رسد. محصولات باربی منحصر به محدوده‌ای از عروسک‌ها و لوازم همراهشان نمی‌شوند، بلکه شامل تعداد بی‌شماری از کالاهای دارای مارک باربی چون کتاب‌ها و اقلام مد و بازی‌های ویدیویی می‌شود. همچنین فیلم‌های انیمیشن چندی با بازیگری باربی ساخته شده‌است.

از انتقادهای وارده به باربی این است که همیشه اندامی لاغر و کشیده دارد. اندام، چهره، رنگ مو و چشم و ظاهر باربی، مانند مردم سفیدپوست است؛ بنابراین باربی به نژادپرستی و برترپنداری نژاد سفید متهم می‌شود.

در سال ۲۰۰۳ عربستان سعودی فروش باربی را به دلیل عدم تطابق با فرهنگ و اندیشه‌های اسلام غیرقانونی کرد. هیأت امر به معروف و نهی از منکر اعلام کرد که عروسک‌های یهودی باربی با پوشش آشکار و وضعیت ننگین و متعلقات و ابزارشان نمادی از فساد و انحراف غرب هستند.

در کشورهای خاور میانه عروسکی مانند باربی و با پوشش اسلامی و به نام فولا می‌کوشد تا بیش‌ترین مقبولیت را در بازار اسلامی به دست آورد.

در ایران عروسک‌های دارا و سارا که توسط کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان ساخته شد، جایگزین باربی به‌شمار می‌رفتند؛ ولی مورد استقبال جامعه ایرانی قرار نگرفتند. در سال ۱۳۹۰ نیروی انتظامی ایران برای مقابله با قدرت نرم غرب، فروش عروسک‌های باربی را در ایران ممنوع کرد (دانشنامه ویکی‌پدیا).

محمدطاها: من حالم ازش بهم می‌خوره^۱.

- چرا؟

محمدطاها: حالم از باربی بهم می‌خوره.

- برای چی؟

محمدطاها: حال بهم زنه.

- کارتون‌های دخترونه و پسرונה چه فرقی با هم دارند؟

محمدطاها: حالم رو بهم می‌زنه.

- خوب توی باربی مثلاً چی داره که حالت رو بهم می‌زنه؟

محمدطاها: همه‌ی باربی‌ها... السا آنا.



- این‌ها رو دوست نداری؟

محمدطاها: نه... من انقدر مرد عنکبوتی دیدم، بگم چه کار کردم؟ رفتم لباسش رو خریدم.

- کی برات خرید؟

محمدطاها: (سکوت).

- مثلاً بابا یا مامانت خریدن یا کس دیگه‌ای؟

محمدطاها: بابام خرید.

۱. لازم به یادآوری است که شرکت‌های ارایه دهنده الگوهای عروسکی - کارتونی غربی از سویی برای افزایش فروش خویش و از سوی دیگر جهت اثرگذار واقع شدن هر چه بیش‌تر الگوهایی که تهیه کرده‌اند، با عنایت به روان‌شناسی متفاوت دو جنس، الگوهایی متناسب با علایق روان‌شناختی آنان طرح کرده‌اند. به تعبیر دیگر، اگر چه پسران به دلیل افزایش ترشح هورمون تستوسترون جذب الگوهایی می‌شوند که در عین داشتن کوهی از عضله، به شکلی هیجانی و قدرت‌مند به حل و فصل مشکلات فرارو می‌پردازند، اما دختران به سبب افزایش ترشح آندروژن و استروژن‌شان، فاقد طبع اقتدارگرایانه جنس مذکر بوده، با لطافت طبع ذاتی و زیادوستی‌شان جذب الگوهای زیبایی می‌شوند که از اندام، آرایش و پوششی جذاب (نظیر باربی) برخوردارند. البته لازم به توضیح نیست که باربی و الگوهای عروسکی - کارتونی مشابه، در عمل مشحون از القائاتی مانند مصرف‌زدگی، برهنگی، بی‌قیدی و مانند آن هستند که به دنبال تحقق اهداف اقتصادی - فرهنگی - اجتماعی - سیاسی - عقیدتی نظام تبلیغاتی جهان سرمایه‌داری هستند.

- خودت بهش گفתי بخره؟

محمدطاها: نگاه کن می‌خواستم این طوری کنم (علامت دستی که مرد عنکبوتی با آن تار می‌زند)،
یه دفعه رفتم بالا (با ذوق و خنده)، بالای لوستر... یه دونه از چیزاش شکستش.

- مگه لباس تار هم می‌زد؟

محمدطاها: آره.

- چه قدر لباس باحال بوده... خودت گفתי برات بخرن یا بابات خودش برات خرید؟

محمدطاها: از اون جا یه دود اومد، از یه جایی... یه ساختمون داشت آتیش می‌گرفت... تا آتیش
می‌گیره، ترکید، بگم چه کار کردم لباسم رو، با کیسه انداختم تو آب... رفتم. بگم چه رنگیش رو
خریدم؟ قرمز، سیاه... من نارنجی شو خریده بودم... یه دونه دارم، انقد خوبه الآن، مرد عنکبوتیه.

- چه قدر کارتون نگاه می‌کنی؟

محمدطاها: یه عالمه.

- بعد تو که این همه کارتون نگاه می‌کنی، گردن، کمر یا چشمت درد نمی‌گیره؟

محمدطاها: نه.

- تا حالا درد نگرفته؟

محمدطاها: نه... من بازی مرد عنکبوتی دارم.

- کجاست بازیش؟

محمدطاها: سوپر مرد عنکبوتی؟

- تو موبایل یا کامپیوتر یا تبلت؟

محمدطاها: داشتم سوپر مورچه‌ای رو بهت می‌گفتم... بگم چه کار می‌کنه؟... لنگر می‌زنه به
ساختمون.

محمدطاها: مرد آهنی رو دیدی؟ مرد آهنی... انقد بازیش خوبه... می‌خوام بخرم... یه لباس... صبح
بود، تا شب گذشت تا صبح شد، اصلاً خوابش نگرفت... شب شد، صبح شد... بعدش بگم چی شد؟ تا
شب لباسش رو انجام داد، این طوریه لباسش، چشمش هم این طوریه... دهنش هم حرف نمی‌زنه...
ماسکشه فقط... ماسکش، با اون نمی‌تونه حرف بزنه... می‌تونه از توش دریاد... تو دستش یه چیز
قویه... لباسش قرمزها، قرمز و طلایی... از دستش یه سوراخ هست، قدرت آبی می‌زنه، از سینه‌اش
هم همین طور... بعدش بگم چه کار می‌کنه؟ پرواز می‌کنه، مثل موشک پرواز می‌کنه... بگم دیگه
چی داره؟ این همه قدرت داره... قایق وقتی نصف می‌شه، آتیش می‌گیره یه چیزایی کوچولو میاره،
مرد عنکبوتی رو کمک می‌کنه... من پلی استیشن هالک رو دارم... یه ربات نابود می‌کنه... هالک

و مرد آهنی بگم با هم چه کار می‌کنن؟

- مرد آهنی به همه کمک می‌کنه؟

محمدطاها: به همه کمک می‌کنه.

امیرعباس: حتی به دزد هم.

محمدطاها: به دزد کمک نمی‌کنه.

(با به صدا درآمدن زنگ مدرسه، مصاحبه با بچه‌ها نیمه کاره ماند).

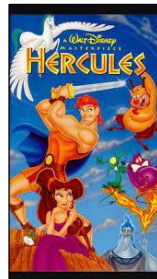
۲-۲- مصاحبه با علی ۲۰ ساله (روایت دوران دبستان)

الآن اصلاً برام مطالعه کردن خیلی سخت شده.

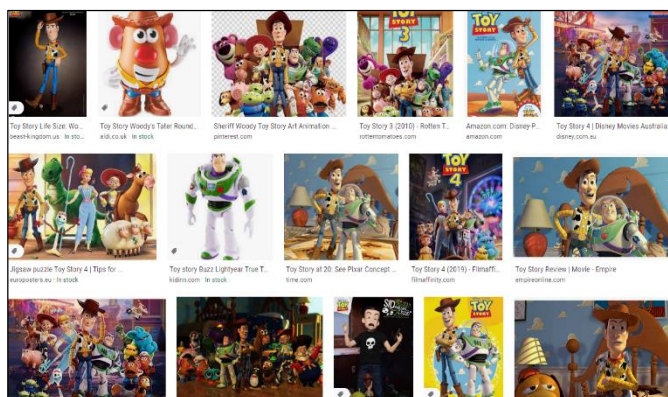
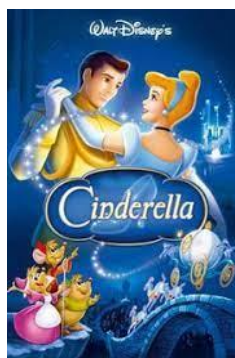
- همون طور که می‌دونی صحبت‌مون قراره درباره‌ی فناوری‌های ارتباطی جدید باشه، یعنی هر فناوری ارتباطی که استفاده‌هایی ازشون داشتی. حالا ما می‌خواهیم از اول اول شروع کنیم، از بچگی. خوب، من خیلی حرف در این زمینه دارم.

- می‌خوام از اولین خاطرات از استفاده از فناوری‌های ارتباطی برام شروع کنی.

بین من چشمام رو که باز کردم، با وی‌اچ‌اس^۱ و انیمیشن چشمام رو باز کردم، یعنی یادمه که یه وی‌اچ‌اس داشتیم، اولش هرکول^۲ بود، همه‌شون البته انگلیسی‌اند، بعد ارباب حلقه‌ها بود که البته ارباب حلقه‌ها رو من نمی‌دیدم. یه وی‌اچ‌اس دیگه داشتیم که شیرشاه بود، یه وی‌اچ‌اس دیگه داشتیم که سفیدبرفی بود، سیندرلا بود، شیرشاه‌های بعدی، توی استوری^۳ (داستان اسباب بازی‌ها) ولی توی استوری دو را با دیسک (سی‌دی) گرفتیم دیگه، بعد نکته‌اش اینجاست که این‌ها همه بلا استثناء انگلیسی بودند.

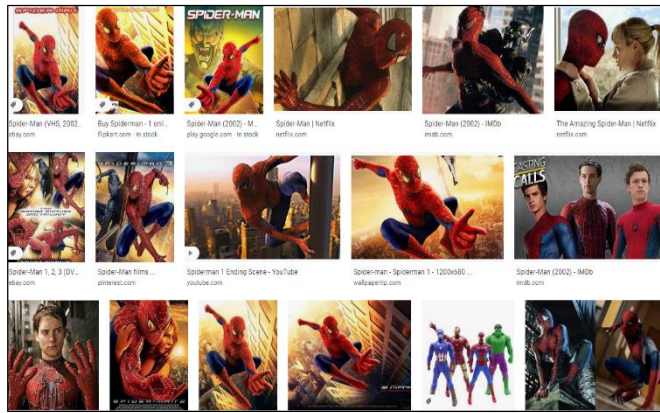


1. VHS
2. Hercules
3. Toy Story



بعد آروم آروم خودم که یاد گرفتم، شروع کردم ضبط کردن از روی تلویزیون، پشت سر هم، هر چی که می‌شد رو ضبط می‌کردم با وی‌سی‌آر^۱. من یادمه، ماهی یک بار با خانواده می‌رفتیم وی‌اچ‌اس می‌خریدیم، همین طور اکثر خاطراتی که من با داداشم که آمریکا رفته دارم، دو قسمته، یک قسمت‌اش اینه که می‌رفتیم بیلبارد و من دنبالش می‌رفتم و به قسمت دیگه‌اش اینه که با هم فیلم می‌دیدیم که اکثراً هم اسپایدرمن^۲ (مرد عنکبوتی) یک رو می‌دیدیم.

1. VCR
2. Spider Man



- میان کلامت، وی اچ‌اس چیه؟

یک کاست‌های گنده‌ای هست که قبل از دیسک بود و سایشش بیش‌تر از یک وجبه و وی‌سی‌آر دستگایه که اون رو می‌خونه.

- آهان متوجه شدم. گفتمی همه این‌ها انگلیسی بود؟

آره. تا قبل این که خودم یاد بگیرم از روی تلویزیون ضبط بکنم، همه انگلیسی بود که یکیش رو پسر خاله‌ام از کانادا آورده بود، بقیه‌اش را هم نمی‌دونم از کجا داشتیم، ولی داشتیم. دیسک توی استوری دو، اگه یادم باشه، اصل هم بود، یعنی لایسنس اصلی دیزنی را داشت که حدود ۲۰۰۳ این طورا می‌شه که دیسک رو گرفتیم.

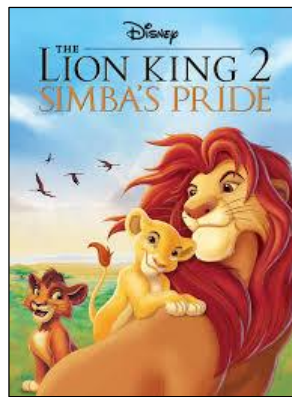
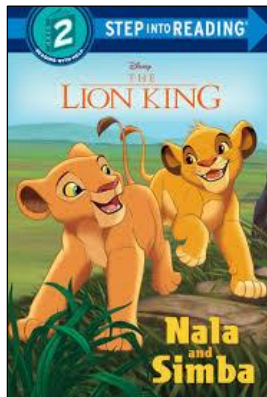
- بعد این‌هایی که انگلیسی بودند را می‌فهمیدی؟

نه، ببین من چون خب بچه بودم کارتون شبکه ۲ خودمون رو می‌دیدم، مگامن^۱ و اینا رو کاری ندارم، بزرگ‌تر هم که شدم، باز کارتون می‌دیدم، تلویزیون ایران که خیلی کارتون نداشت، شروع کردم خونه مامان بزرگم شبکه ام‌بی‌سی ماهواره را دیدم. البته اون موقع نمی‌فهمیدم. ولی خب آروم آروم یاد گرفتم که خودم رو عادت بدم و بتونم حدس بزنم که چی می‌گن، بعد سر همین هم شد که زبانم یهو خوب شد که شروع کردم یک سری از کارتون‌های انگلیسی را بدون این که هیچ چیز فارسی‌ای راجع بهش بخونم، دیدم، البته چند فصل اولش رو اصلاً نفهمیدم، بعد فصل سوم که شد، یهو دیدم انگلیسیم خوب شده و هر چی که می‌گن رو می‌فهمم. یعنی سر این حدس زدن‌هایم، به تدریج زبان رو یاد گرفتم.



- این کارتون دیدن با وی‌اچ‌اس که می‌گی، فکر کنم برای حدود پنج سالگیت باشه، درسته؟ نه، کم‌تر. از یک برو به بالا.

- اوه، یعنی یک سال، یک سال و نیمت هم که بود، وی‌اچ‌اس می‌دید؟ آره. من ویدیو دارم که هنوز درست نمی‌تونم صحبت کنم، نشستم یک گوشه روی مبل دارم لاین کینگ (شیرشاه) رو می‌بینم.



- بعد چیزی هم ازشون یادت میاد؟

انقدر دیدم که همه‌شون رو حفظم. یعنی نکته اینجاست که من اون مدت چون تعداد فیلم‌هام کم بود و نمی‌شد مثل الان دانلود کرد، فیلم‌ها رو تکراری و پشت سر هم می‌دیدیم، به حدی که من یادمه حتی خواهرام برای این که زبانشون خوب بشه، می‌نشستن می‌دیدن و متنش رو می‌نوشتند و از روی متنش می‌خوندند، من هم همراهش حرف‌هایی که این‌ها می‌زدن رو سعی می‌کردم تکرار بکنم و همین جوری اکثر موزیکاشون رو من تا الان حفظم.

- آهان، چون در واقع همه‌ی این‌ها انگلیسی بود.

دقیقاً، نمی‌فهمیدم چی می‌گفتن، بعضی وقتا خزعبل تکرار می‌کردم، ولی خب همین که تکرار می‌کردم، خواهرام هم می‌گفتن این درسته، اون غلطه، همین جوری باعث می‌شد که حفظ بکنم کلمه به کلمه دیالوگ‌هاشون رو.

- آیا شده بوده که از دیدن این‌ها مثلاً یک رفتار خاصی را سعی کنی تقلید کنی؟
خیلی، خیلی.

- خوب، چیزی از این موارد یادت میاد؟

بین هرکول، لاین کینگ با توی استوری این‌ها را یادم میاد با دیجی‌مون^۱، دیجی‌مون را البته دوران دبستان می‌دیدم.



اول از هرکول بگم که من این رو کم‌تر از بقیه می‌دیدم، چون بعدش ارباب حلقه‌های دو بود و حقیقتاً من می‌ترسیدم، ولی همون موقع‌هایی که می‌دیدم، یادمه که یه آهنگی توش می‌خوندن یه شبَلَلَه طوری می‌گفتن توش و من یادمه، من خب وقتی همین الآن وقتایی که حوصله‌ام سر می‌ره، و دارم راجع به یه چیزی تمرکز می‌کنم، شروع می‌کنم مزخرف گفتن، یک سری حرف‌هایی را تکرار می‌کنم، یعنی یه سری صداها بی‌معنی درمیارم از خودم، وقتی می‌خوام خیلی تمرکز کنم. بعد کل صحبت‌هام یادمه این شبَلَلَه عه بود که هی تند تند خواهرم مسخره‌ام می‌کرد راجع بهش و هی به طعنه بهم اون رو می‌گفت.

- الآن هم این رو داری؟

کم‌تر، بیش‌تر به خاطر می‌م^۲ و اینه، حالا چیزهای مدرن‌تر جاش رو گرفتند که اتفاقاً که یک می‌مای هم هست که جدیداً یک گربه اس که یک صدا (یک صدای خاص) یک صدای این جوری در میاره، این افتاده روم. ولی می‌شه گفت شروع‌اش از همین جا بود، دیگه این موزیکه در ذهنم افتاده بود.

1. Digimon
2. Meme

- آهان، بعد گفתי خواهرت....

خواهرم مسخرهام می‌کرد، یعنی مسخره که نه، هی تند تند بهم می‌گفت، می‌گفت که علی صدای فلان را داری در میاری، بعد همراهم می‌خوند شعر رو. یعنی یه جورایی بهم انگیزه می‌داد که بیش‌تر حفظ بکنم، این هرکول بود. لاین کینگ یه ذره بحث‌اش فرق داشت، چون لاین کینگ من همیشه می‌گم، زندگی من را بیش‌تر از هر چیزی لاین کینگ تحت تأثیر قرار داده. چرا؟ چون بالاخره میلیون‌ها بار که دیدمش و چه حال خوب، چه حال بد، کلاً در حال لاین کینگ دیدن بودیم و یک بحث کاملاً خانوادگی بود و اصلاً این جور می‌ما با هم ارتباط برقرار کردیم، یه بخش مهمی از زندگی من شد، و زندگی همه‌مون. لاین کینگ اصل قضیه‌اش داره سعی می‌کنه راجع به فرهنگ شرقی و فرهنگ غربی با هم صحبت بکنه که داره مثلاً فرهنگ غربی به اصطلاح اغراق شده را به عنوان کاراکتر منفی نگه می‌داره، فرهنگ غربی به مفهوم اقتصادی غربی، لیبرالیسم، و از اون طرف فرهنگ شرقی که می‌گه همه چیز در یک چرخه حیات و هرکسی به اندازه خودش برده به همه می‌رسه. این دوتا رو داره با هم مقایسه می‌کنه، فرهنگ شرقی رو به عنوان آدم خوب نگاه می‌کنه، فرهنگ غربی رو به عنوان آدم بد و نشون می‌ده که یه آدم غربی که کاراکتر اصلی داستان سیمبا هست، چه جور می‌تونه وارد فرهنگ شرقی بشه، به هیپی بودن برسه و به بی‌ارزشی زندگیش برسه و از این بی‌ارزشی و از این تفسیر غلط از فرهنگ شرقی، آرام آرام به مفهوم نیروانا که نمی‌شه گفت، ولی به مفهوم اوج فرهنگ شرقی که می‌شه گفت، همه چیز در یک چرخه‌ی کامل باشه و هیچ چیزی بیش از حد خودش نباشه، برسه. حالا دوباره بخوام بگم، یه آدم غربی در نگاه لاین کینگ یک آدمیه که می‌خواد همه چیز رو برای خودش بگیره، و وقتی با فرهنگ شرقی آشنا می‌شه، از اون طرف می‌افته، کلاً هیپی می‌شه، هیچ کاری نمی‌کنه، کلاً عشق و حال می‌کنه و بدون هیچ هدفی، حرکت می‌کنه، اما فرهنگ شرقی واقعی این جور نیست. فرهنگ شرقی واقعی به این برمی‌گرده که هرکسی یک محلی در دنیا داره و نسبت به آن محلش در دنیا باید فکر بکنه و رفتار بکنه. هر چند محلش خاص یا سخت یا عجیب باشه.

من یادمه انقدر با اعضای خانواده و خواهرام مخصوصاً راجع به این مسأله صحبت کردیم و انقدر این فیلم را دیدیم که همه مفاهیم لاین کینگ در متن زندگی ما قرار گرفت، و این که اتفاقاً چند وقت پیش داشتیم با خواهرام صحبت می‌کردم راجع بهش که اتفاقاً یک سری روش‌هایی هست که این اصطلاحی که در این انیمیشن زیاد می‌گه، هاکوناماتاتا^۱ که می‌گه، یعنی اگر یک چیزی حل می‌شه، بذار حل بشه خودش، اگر چیزی حل نمی‌شه، پس چرا خودت رو نگران می‌کنی، این که در هر صورت قراره همیشه سخت بمونه، پس راحت بگیر قضیه رو. بعد داشتیم صحبت می‌کردیم که اتفاقاً این پیام، یکی از اصل‌های قضیه‌ی خانواده‌ی ما شده که سر این قضیه خیلی راحت‌تر داریم

سر مشکلاتی که پیش او آمد، داریم حل می‌کنیم همه چیز رو. چون که اگه حل نمی‌شه، بذار حل نشه، به ما ربطی نداره، اگر هم حل می‌شه، بذار حل بشه، دیگه چرا خودت رو خسته می‌کنی براش. آره این مفهوم خیلی به صورت خانوادگی تأثیرگذار بوده، نه فقط در من.

- یعنی حتی بقیه خانواده هم بارها این رو با تو دیدن و از اون ایده گرفتن؟
دقیقاً، میلیون‌ها بار، یعنی در خونه‌ی ما کلاً یک رسمه که لاین کینگ را ببینیم و اون قسمتی که یکی از کاراکتراش می‌میره، همون اول داستان را ما همیشه اسکپ^۱ می‌کنیم، یعنی بعد سال‌های سال، باز هم برامون درک کردنش، تحملش یا حالا هر چیزیش سخته.

- یعنی کاراکتر اصلی در اول فیلم می‌میره؟
اصلیه نه، پدرش اول فیلم می‌میره، موفاسو، اول فیلم توسط کاراکتر منفی می‌میره و خب این خیلی بحث غم انگیزیه و مرگش واقعاً دردناکه، یعنی نشون می‌ده، مثلاً اون نماد این که همه چیز در یک آرامشه، توسط نماد اون کسی که می‌خواد همه چیز رو برای خودش بگیره و خیلی طمع‌کاره، از بین می‌ره و اون کسی که باید پادشاه بعدی بشه، می‌ترسه و فرار می‌کنه، چون هنوز آماده نیست و بعد دوباره وارد همون زندگی هیپی می‌شه، یعنی با این که شیره، شروع می‌کنه کرم خوردن و با حیوانات عجیب غریب گشتن و کلاً خوابیدن و چرخیدن و آهنگ خواندن و این دست موارد.

- پس با وجود این که این کارتون، کارتونی بود که در بچگی می‌دید، مفهومی که در زمینه‌اش داشته... .

آره، انقدر عظیم بوده که موند و همه خانواده رو تحت تأثیر قرار داد.

- آهان، بعد این شیرشاه، همون شیرشاهیه که زمان وی‌اچ‌اس می‌دیدید؟
دقیقاً.

- شیرشاه یک قسمته یا چند قسمت داره؟
فکر کنم سه قسمت داره. اون موقع که ما می‌دیدیم، یه دونه یک بود، یه دونه یک و بعد یه مدت، یک دو هم اومد، یه دونه دو که البته فکر کنم باز هم داره، اما ما ندیدیم، ولی می‌گم ما یک و یک دو اون رو هم به کل ندیدیم، دواش را هم فکر کنم داشتیم سال‌های بعدش، ۲۰۰۶ ریلیز^۲ شد، ولی باز هم درست حسایی نمی‌دیدیم، چون واقعاً برامون مهم نبود. همون یک‌اش را باز هم تکرار می‌کردیم و باز هم وی‌اچ‌اس‌اش را داریم، اگه اشتباه نکنم در اتاق منه، ولی خب دانلودی می‌دیدیم از یه جایی به بعد چون دیگه راحت‌تر شده بود این چیزها و این که وی‌سی‌آر و دستگاهی که وی‌اچ‌اس می‌خونه، خیلی معمول نیست الان و پیدا نمی‌شه.

- چه قدر معمولاً در طول روز کارتون می‌دید؟

عدد دقیق نمی‌تونم بگم، ولی هر موقع که من از اون موقع فیلم یا خاطره دارم، اینه که من یه جایی در حال دیدن یه چیزی بودم یا در حال بازی کردن بودم. یعنی هیچ وقت بی‌کار نبودم. حالا این دیدنه هشتاد درصد مواقع فیلم بود، ولی ۲۰ درصد مواقع در حال کتاب خوندن بودم، چون یادمه من بلد نبودم بخونم، ولی از چهار سالگی شروع کردم کتاب دیدن، یعنی کتاب‌هایی که یه خط بیش‌تر متن زیرشون نبود، عکس داشتند، من می‌رفتم عکس‌هاش را پشت سر هم، چندین بار ورق می‌زدم و نگاه می‌کردم. هنوز هم فکر کنم در اتاقم یکی از کتاب‌هاش را دارم که آناتومی بدن بود، بعد جالب بود من همین جوری نگاهش می‌کردم همیشه.

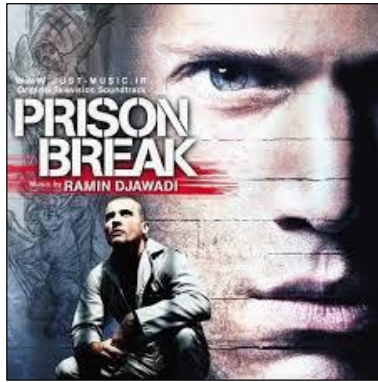
- بعد گفتم هشتاد درصد فیلم، منظورت فیلم‌های متناسب با اون سنه دیگه؟
آره، آره. من اتفاقاً خانواده‌ام خیلی سر این مبحث جدی بودند که خب، ما ماهواره هیچ وقت نداشتیم. چرا؟ چون مامانم مخالف بود که بچه تا وقتی که سنش انقدر کمه، نباید در خونه ماهواره داشته باشی، چون هر چیزی می‌تونه در ماهواره پیدا بشه. از اون طرف تلویزیون هم که هیچی نداره، به خاطر همین هر چی من می‌دیدم و جالب بود برام، توسط اعضای خانواده به صورت فیلم انتخاب شده بود. البته بعداً یک سری فیلم‌هایی که با داداشم می‌دیدم رو خیلی مامانم موافق نبود باهاش، ولی بازم مشکلی نمی‌دید، چون مثلاً اسپایدرمن بود، بازم مخاطبای اون فیلم هم‌سن‌های من بودن به خاطر این بازم مشکلی نبود.

- مامانم چرا مخالف بود؟

چون خب بالاخره هر مزخرفی در ماهواره پیدا می‌شد.

- اسپایدرمن رو که گفتم مخالف بود.

آهان. به خاطر این که خب، من مادرم خیلی مذهبی، سر این که مثلاً صحنه‌های در حد ساده‌ی ماچ و بوسه هم نباشه، براش مهم بود، به حدی که من یادمه، از مادرم حالا در سن‌های کم‌تر خیلی تأثیر گرفتم، به شکلی که من خودمم این چیزها رو می‌دیدم، اعصابم خورد می‌شد، البته نه این که مثلاً وای، چه چیز بدیه‌ها، به این دلیل که نمی‌خواستم چنین چیزی را ببینم، لذت نمی‌بردم از دیدنش. یعنی من یادمه با مامانم خیلی سال بعدتر، شاید دوازده، سیزده سالگیم بود، می‌نشستیم راجع به این قضیه که من بازی می‌کردم در تلویزیون و راجع به این صحبت می‌کردیم که الان این صحنه‌ای که مثلاً اینجا پخش شد، چه سودی داشت واقعاً برای داستان، جز این که فقط یه ذره به قول فرنگیا آی کندی^۱ باشه، یه ذره چشم طرف مثلاً حال بکنه، همین. هیچ سود دیگه‌ای نداشت، راجع به همین خیلی صحبت می‌کردیم یا مثلاً اکثر چیزهایی که من با مامانم شروع می‌کردم، مثلاً دیدن فرار از زندان و انگلیسی بودن را بعد یه هفته دیگه ادامه نمی‌دادیم، چون معمولاً یه صحنه‌ای داشت و من خجالت زده و عصبانی می‌شدم، دیگه ادامه نمی‌دادم و بقیه‌اش رو، مامانم خودش تنهایی می‌دید.



- بعد این که داشتی تعریف می‌کردی هشتاد درصد سرگرمیت هم فیلم دیدن بوده، به نظر می‌رسد که وقت فیلم دیدنت زیاد بوده، بخوای به بازه‌ی زمانی متوسطی بگی می‌تونی بگی چند ساعت بوده؟ به لحظه باید یه کم فکر بکنم راجع به این قضیه، چون خاطرات متفاوتی داره به ذهنم می‌رسد. ببین من واقعاً بچه‌ی بی‌کار و کم‌هیجانی نبودم اصلاً، اما از اون طرف خیلی دوست داشتم یه محتوایی رو ببینم یا یه محتوایی رو خودم درست بکنم. به خاطر همین کاری مثل نقاشی کردن را خیلی دوست داشتم یا مثلاً یکی از کارهایی که با اسباب بازی‌هایم زیاد می‌کردم، این بود که یه ماشین می‌گرفتم، باهاش غان غان می‌کردم، داستان راجع بهش تعریف می‌کردم، بزرگ‌تر هم که شدم، بازم اسباب بازی‌های بزرگ‌تر به دستم می‌رسید. یادمه آخر دبستان بودم یه کیت مربوط به سیستم برق خونه که سیستم را با اون کیت شبیه سازی می‌کردی، بعد مناسب سن دبستان و حتی راهنمایی هم بود داشتم که داداشم برام گرفته بود. کل زمانم با این بود که ور برم حالا الآن این جوری سیم‌کشی بکنم، اینجا این کار را بکنم، یعنی من اسباب بازی اینا کم نداشتم، ولی این که چه قدرش به کدوم می‌رسید رو حقیقتاً هیچ ایده‌ای ندارم، چون چیزی که در ذهنم خیلی متفاوت، بهترین حالتش شاید بگم که ترکیبی از جفتشون باشه که چون من هم خیلی نقاشی کردن رو دوست داشتم یا این که بشینم درگیر یه کاری بشم، و از اون طرف این که بشینم یه گوشه یه کاری رو ببینم هم خیلی دوست داشتم و تمام زمانم همین دوتا بود. همین، هیچ کار دیگه‌ای نمی‌کردم.

- پس از دیدن بصری بیش‌تر از حتی کتاب خوندن لذت می‌بری؟
دقیقاً. کتاب هم که می‌خوندم، بصر قضیه بود که مهم بود، تصویرش مهم بود نه بقیه‌اش. هنوز هم تا یه حد زیادی همین طوری هستم.

- آهان، پس یعنی هنوز هم همین جوری هستی؟
دقیقاً، تا یه حد خیلی زیادی و نکته‌اش هم اینجاست که هم اون موقع، هم الآن، من اصل تأثیری که می‌گرفتم از تصویر مطلب بود، حالا من کتاب خوندن برام واقعاً سخته، چه به خاطر ای دی اچ

دی^۱ (اختلال نقص توجه) باشه که درگیرش هستیم، چه به خاطر این که خودم آرامش روانی ندارم. ولی در چیزی که دارم می‌بینم، این طوری نیست. مثلاً من چند وقته دارم آدیوبوک^۲ گوش می‌دم، سعی می‌کنم برای این که این جوری کتاب بخونم، باز هم وقتی تصویر نیست، تأثیری که دارم می‌برم یک هزارمه، چون من یه کمیک بوک^۳ (داستان مصور) هست به اسم سَند مَن^۴ و آدیوبوک‌اش را شروع کردم گوش کردن، سَند مَن اصطلاح کسبه که خواب‌ها رو کنترل می‌کنه. حالا، کمیک بوک‌اش رو خوندم، حالا دارم آدیوبوک‌اش رو گوش می‌دم، درسته که آدیوبوک‌اش خیلی بهتر کار شده، یه سری بازیگرای معروف و خیلی خفنی دارن این کار رو انجام می‌دن، کلی براش پول رفته، ولی اون استفاده و هیجانی که کمیک بوک‌اش برای من داشت خیلی بیش‌تر بود. چرا؟ چون بصر قضیه خیلی برای من مهم بود و این که مفهوم هنر بصری‌اش، الآن که یه ذره مغز پیچیده‌تره، اون مفهوم هنری‌اش هم خیلی جذاب بود، زیرا در اون، این همه طراحی و نقاشی مختلف شده.

- آهان، پس به نوعی اون جوری که از بچگی بودی و الآن هستی، کلاً فهم و پردازش بصری تو بهتر از حالت کتابی و خوندنیه.

دقیقاً، آره درسته و الآن اصلاً برام مطالعه کردن خیلی سخت شده، یعنی من قبلاً که بچه بودم خیلی کتاب می‌خوندم، خیلی به معنای بیش از حد، سوم راهنمایی ساعت زدم، ماهی ۱۵۰۰ صفحه رسیدم، ولی الآن در حد شاید سالی مثلاً چهارتا دونه کتاب باشه، در این حد.

- در این میان تو با محتوای پورن هم برخورد داشتی؟

اون موقع زمان ما کسی دنبال پورن و اینا نمی‌رفت، ولی بازی‌های ناجور هم من می‌دیدم که بازی بکنن بچه‌ها، حالا ناجور در این حد که مثلاً وای فلانی فلانی را بوس کرد در همین حد، در حد یک پسر پنجم دبستانی که هیچ چیزی نمی‌دونه.

- خیلی کنجکاو بودن که ببینن چیه اینا درسته؟

به شدت و من یادمه ما یه سری کلمات خاصی مثلاً چی چی، جنیفر لوپز سکسی سه و نظایر اون‌ها رو داشتیم که این کلمات خاص، بیانگر آن بودند که یک نفر رفته مثلاً سرچ کرده، و دیده که مثلاً به این حالته، دیده که مثلاً یه صحنه‌ی قشنگ میاره و این هی مثلاً تند تند دهن به دهن می‌شد که فلان چیز رو سرچ بکنی، فلان چیز رو میاره و خب ما چه در خونه چه در مدرسه، سرچ می‌کردیم، ولی چیز خاصی نمی‌اومد هیچ وقت، به خاطر این که سیف سرچ^۵ وجود داشت یا مثلاً ما یه چیزی

-
1. ADHD
 2. Audio book
 3. Comic book
 4. Sand Man
 5. Safe Search

را یاد گرفته بودیم که حالا هر چیزی را در بینگ^۱ (نوعی موتور جست‌وجو مانند گوگل) سرچ بکنی و سیف‌اش را برداری و بهش اجازه بدی هر نوع خروجی‌ای رو بهت نشون بده، چندتا صفحه که بیای پایین بالاخره به پورن‌اش می‌رسی، و این کشفی که ما کردیم خیلی بحث عظیمی بود. فکر کنم هنوز هم این در بینگ هست، هر چیزی را سرچ کنی و به اندازه‌ی کافی بیای پایین، بالاخره به پورن هم می‌رسی و خب ماها هم هیچی بلد نبودیم، من یادمه سرچ‌هایی که می‌کردیم احمقانه بود و نمی‌دونستیم مثلاً دختر برهنه، در این حد که البته ما هم سرچ نمی‌کردیم، می‌گفتیم با همدیگه می‌خندیدیم که من یه مکالمه را یادمه که من دوستام اومده بودن خونه‌مون، شاید مثلاً پنجم دبستان بودیم، نه خونه یکی از دوستام بودیم، داشت می‌گفت که سرچ کن دختر لخت بعد هی هی هی گیگیلی گیگیلی می‌خندیدیم، اما نکته اینجاست که هی با هم می‌گفتیم چیزی نمی‌اره، خودتون رو خسته نکنید، فقط دارید هیستوری خودتون رو کثیف می‌کنید و این مکالمه بین همه‌مون شکل می‌گرفت.

- این سیف سرچ که گفتی یعنی چی؟

بین مثل به اصطلاح تفنگ که حالت سیف داره، می‌زنی تیر نمی‌زنه، دقیقاً مثل همون حالت، یک مفهومی به اسم سیف‌سرچ وجود داره و اِکسپلیسیت سرچ^۲ که سیف سرچ کلاً هرگونه چیزی که ذره‌ای نیاز به سانسور داشته باشه یا سیاسی باشه رو متوقف می‌کنه و نمی‌اره، قبلاً فقط برهنگی و نودیتی^۳ حذف می‌شد، ولی الان هر چیزی که سیاسی باشه، درباره نژاد خاصی صحبت بکنه یا هیت اسپیچ^۴ باشه یا خشونت توش داشته باشه، همه این‌ها را از صفحه‌ی سرچت برمی‌داره، بهت نشون نمی‌ده. اینستاگرام این جوریه که مثلاً می‌گه که این ویدیو مثلاً اِکسپلیسیت عه، خشونت توشه، می‌خواه ببینی یا نه، ولی در بینگ و گوگل اصلاً نشون هم نمی‌ده، حتی که بخوای انتخاب بکنی ببینی یا نه.

- آهان، یعنی خودشون سانسور می‌کنن و به تو حق دیدن نمی‌دن؟

دقیقاً. اگر بخوای می‌تونی ایمیل بزنی نشون بدی من سیزده سال بیش‌تر سن دارم، می‌تونی این سیف را قابلیتش رو برداری.

- پس این سیف سرچ را خود شرکت گوگل و بینگ و این‌ها تدارک دیدن تا بچه‌ها هر چیزی را مشاهده نکنن؟

1. Bing
2. Explicit Search
3. Nudity
4. Hate speech

دقیقاً، اصلاً هدف‌اش هم بچه‌ها هست، اگه دقت کنی، گفتم که ایمیل بسازی نشون بدی من سیزده سال بیش تر سن دارم، تمومه. ما هم همین جوری یاد گرفتیم دور بزنی که ایمیل درست می‌کردیم می‌نوشتیم من متولد سال هزار و هشتصد و مثلاً و همین جوری دسترسی پیدا می‌کردیم به هر چیزی. البته الان هم همین طوره دیگه، شما هر سایت ناجوری را بخوای باز کنی، می‌نویسه که آیا هجده سال داری یا نه یا بیست و یک سال داری یا نه، و حتی الان سایت‌های مربوط به سیگار رو سرچ کنی، تازه در سیگار و گل و این‌ها که قانونی هم هستند، اول ازت می‌پرسه که اگر هجده یا بیست و یک سال داری بمون، اگه نداری خداحافظ.

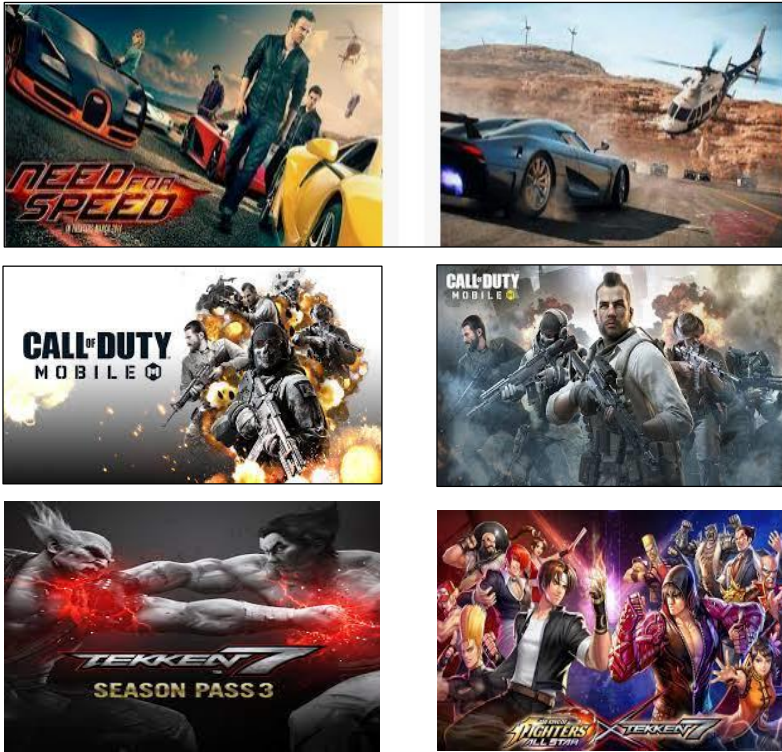
- بعد آیا واقعاً این اقدام تأثیری هم داشت؟

دقیقاً. البته برای کسی که بلد نباشه، یعنی این کار اون زمان چون هیچ کسی واقعاً بلد نبود، جوابگو بود، و اون زمان ما که فهمیدیم به خاطر کشف یکی از رفقا بود، یعنی این که مثلاً ما فهمیده بودیم هر چیزی که اکسپلیسیت هم باشه، خب ما بلد نبودیم سرچ بکنیم، سیف را برداری، باز هم ما بلد نبودیم سرچ کنیم، این مهم بود. حالا زمانی هم که فهمیدیم هر چه قدر بری پایین به ویدیوهای ناجور می‌رسی بالاخره، باز خودش این یه بحث خیلی عظیمی بود و کشف مهمی بود، چون آموزش که وجود نداره و این که اون موقع این جور بود، ولی الان چون اطلاعات زیاد شده، این قسمت شوخیه دیگه، هر کسی گوگلش را باز می‌کنه، اولین کاری که می‌کنه، سیف رو قطع می‌کنه. البته فکر کنم اصلاً حالت عادی هم اگر بالای هجده سال بنویسی ایمیلت رو، اصلاً سیف نداره.

- پس خود این سیف سرچی که گوگل و بینگ داشتن، مانع از دیدن هر چیزی می‌شد، ولی کافی بود یک نفر در مدرسه کشف کنه، دیگه همه می‌فهمیدن و از اون موقع همه می‌تونستن نوع دیگه‌ای استفاده داشته باشن؟
بله همین طوره.

- اگه بخوایم توی استفاده از فناوری‌ها بیایم جلو، تا ابتدایی اومدیم، به بازی هرکول و نید فور اسپید اشاره کردی... .

این هرکولی که می‌گم برای قبل ابتداییه. وارد ابتدایی که شدم، کلی بازی‌های دیگه هم اضافه شدن، نظیر نید فور اسپید، ولی اینا هیچ کدومشون مثل کال آف دیوتی^۱ پر خشونت بودن، چون که برای مامان من مهم بود که نباید بازی خشن کرد، مثلاً من وقتی که نه سالم بود، پلی استیشن یک پسر عمه‌ام رو که گرفتم بازی تیکن^۲ داشتم که این تیکن یهو غیب شد، یعنی بازی‌هایی که مثلاً اکشن بودن یا هرگونه بازی عجیب غریب خشن طور داشتیم، یهو توسط مادرم غیب می‌شدن.



- پس تا قبل از راهنمایی، کاربری تو از فناوری‌ها با کارتون شروع شد، وی‌اچ‌اس، بعد با ماهواره و دیسک، و کم‌کم آشنا شدن با بازی‌های روی کامپیوتر، حالا کی اولین کنسول بازی رو خریدی؟

نخریدم، من اکثر کنسول‌ها رو یکی دیگه برام خرید. دوم دبستان بود که پلی استیشن یک پسر عمه‌ام رو از اون گرفتم، بعد حدوداً چهارم یا پنجم دبستان بودم پی‌اس‌پی خریدم که اون موقع مد بود، بعد از اون اوایل راهنمایی بودم که نیتندو وی^۱ خریدم، یه کم بعد نیتندو وی، فکر کنم اوایل دبیرستان بودم که ایکس باکس سیصد و شصت^۲ خریدم، این رو خودم خریدم، پلی استیشن یک رو از پسر عمه‌ام گرفتم، پی‌اس‌پی خودم رو فکر کنم داداشم خرید برام فرستاد، نیتندو وی رو عموم برام خرید، ایکس باکس سیصد و شصت رو خودم جمع کردم خریدم، تازه زمانی بود که پی‌اس‌فور^۳ یک سال بعدش قرار بود معرفی بشه، ۲۰۱۵ این طورا بود، که اگه دقت بکنی من همیشه حدوداً چندین سال دیرتر از زمان مد شدن این بازی‌ها، اون‌ها رو خریدم، چون مُدش برام واقعاً مهم نبود، خودم هر موقع حس می‌کردم می‌رفتم می‌خریدم. پی‌اس‌فور رو هم که ۲۰۱۸ این حدودا خریدم.

-
1. Nintendo Wii
 2. Xbox 360
 3. Playstation 4

-آهان. بعد مثلاً وقتی که دوم دبستان بودی و پی‌اس‌وان (مخفف پلی استیشن یک) گرفته بودی، چه قدر بازی می‌کردی؟

خیلی. من همیشه دعوا داشتم با خانواده که بذارید من بازی بکنم و من هم واقعاً معتاد ویدیوگیم بودم، هنوز هم هستم تا یه حد خیلی زیادی. یادمه حتی مامانم یه قانونی گذاشته بود، می‌گفت که می‌تونم بازی بکنی به شرطی که، می‌گفت این دیسک رو می‌خرم به شرطی که امروز باهش بازی نکنی و همین که هیجانم می‌رفت، باعث می‌شد یهو نشینم هجده ساعت یه بازی رو انجام بدم، چون واقعاً توانش رو داشتم، پی‌اس‌وان هم چون قابلیت سیو کردن نداشت، باید پی‌اس‌وان رو روشن نگه می‌داستی یا این که می‌نشستی یه شبه تموم می‌کردی بازی رو و خب این خیلی بحث مهمی بود که من یادم هست سر بازی‌های کِرَش بِنَدیکوت^۱ روشن می‌گذاشتم، سه روز روشن بود، تموم می‌کردم، می‌رفتم سراغ موارد بعدی. بعد اون موقع هم مثل الان نبود تند تند و پشت سر هم بازی پخش بشه، یه بازی رو ما چهل بار تموم می‌کردیم، مثلاً بازی تموم می‌شد، اوکی هفته بعد دوباره از اول بازی رو تموم کنیم که چند وقت پیش همون بازی دوباره ساخته شده و کیفیت یک بازی قدیمی توسط کمپانی سازنده افزایش یافته و ریمستر شده.

من یک قسمت‌هایی از بازی کرش رو هنوز از حفظ می‌تونم برم، چون که انقدر این بازی رو تکرار کردم که عضلاتم عادت کردن بهش.



-آهان، پس با این وضعیت فکر کنم روزی هفت هشت ساعت بازی رو داشتی. اگر ولم می‌کردن تا کل روز رو هم بازی می‌کردم، اما معمولاً خانواده بهم گیر می‌داد، در بهترین حالت مثلاً دو سه ساعت می‌نشستم بازی می‌کردم، ولی کلی غُر و لند می‌کردم که بذارید بازی کنم، چون بالاخره با تلویزیون باید بازی می‌کردم دیگه.

- بعد وقت‌هایی که نمی‌گذاشتن بازی کنی، چه حسی بهت دست می‌داد؟
دیوونه می‌شدم، من واقعاً عصبی بودم، یعنی دعوا می‌کردم. اتفاقاً هنوز هم با مامانم سر خیلی کارهایی که می‌کرد ناراحتم از دستش که چرا این کارها رو کردی، لذت‌های فلان بازی‌ها رو از من گرفتی.

ولی واقعاً این بود که ما همیشه سر بازی خریدن دعوا داشتیم. می‌خریدن تهنش برام، ولی سرش دعوا داشتیم که آقا بذار، ولم کن، بذار بازی کنم که من یادمه وی که خریده بودم، دستم شکسته بود و دستم رو از گچ باز کرده بودم، به زور دستم رو تکون می‌دادم و وی کلاً به حرکتشه و من وقتی که وی من رسید، بازش کردم و چهار ساعت بازی کردم، یعنی دقیقاً رسید، زنگ در رو زدن، آقا بسته‌تون رسید، همون لحظه بازش کردم و شروع کردم به بازی کردن با این که دستم تازه از گچ باز شده بود و به زور تکون می‌خورد، یعنی قشنگ اعتیاد به معنای دقیق کلمه، ولی خب لذت هم می‌بردم. اصلاً این که قلنج میچ دستام رو می‌تونم بشکنم، از همون جا شروع شد که وسط بازی به طرز عجیبی میچ دستم یه صدای خیلی بلندی داد، یعنی یه صدای شکستن قلنج خیلی بلندی داد و از اون جا به بعد، جفت دستام رو می‌تونستم قلنجش رو بشکنم.

البته الان هم اتفاقاً همین طوره، یعنی من حالا اگر بازی کم‌تر می‌کنم، ولی نشستیم پای کامپیوترم به شدت زیاده، البته الان که کروناچه تمام مدت پای کامپیوترم. یعنی من بیدار می‌شم جز مواقع به اصطلاح دود و دعا و مواقع دستشویی، همیشه جلوی کامپیوترم نان استاپ^۱. حالا بعضی موقع‌ها مثلاً شاید یکی، دو ساعت برم بیرون با مامانم صحبت کنم، ولی این هفته‌ای یک بار هم نیست.

- آهان یعنی هفته‌ای یک بار هم با خانواده صحبت نمی‌کنی؟

هر چی باشه میان دم اتاق، همین. البته چرا با مامانم الان که دیگه خواهرم خونه نیستند، می‌رم بیرون، ولی در حالت عادی آره، اکثر مواقع توی اتاقم در بسته اس و من نود و نه درصد مواقع جلوی کامپیوترم.

- پس واقعاً اون بازی کردن برات لذت بخش بود؟

صد در صد، یعنی قشنگ تمام نقاط مختلف رو ارضا می‌کرد، یعنی من اکثراً بازی‌های مختلف رو داشتیم و بسته به این که حال و حوصله‌ی چی رو دارم، انتخاب می‌کردم؛ الان مثلاً اکشن بازی کنم، الان بازی فلان، الان هنوز هم اتفاقاً همین جور هستم، بستگی به این که توی مود^۲ چه حالتی‌ام، یه بازی جدید در میارم، یه ویدیو جدید، یه کانال یوتیوب جدید انتخاب می‌کنم.

- آهان، پس بازی نقش پر رنگی توی زندگی تو داره.

خیلی، خیلی. البته این هم هست که بیش‌تر نقشش فعالانه اس تا نقش منفعلانه.

- یعنی به انتخاب خودته؟

دقیقاً، اینم اضافه کنم که من مامانم همیشه بهم می‌گفت که نذار بازی تو رو کنترل کنه، بلکه تو بازی رو کنترل کن. به خاطر همین می‌گفت، وقتی می‌گم یک ساعت، پاشو، وقتی که مثلاً وسط

مَچ^۱ هم هستی، نگو وسط مَچ هستم، پاشو. بعد سر همین و سر این که من بالاخره نسبت به زمان باید بازیام رو اندازه‌گیری می‌کردم، چون یهو بازی قطع می‌شد و باید از اول شروع می‌کردم، سر این مسأله این مفهوم خیلی برام مهم بود که می‌نشستم، انتخاب می‌کردم الآن وقت این بازی، الآن به خاطر این شرایط باید این کار رو انجام بدم، این خیلی مهم بود برام.

- آهان، یعنی به نوعی این طرز نگاهی که مادرت در قبال بازی بهت داد و این که نقش فعالی در برابر بازی داشته باشی، در نحوه‌ی تصمیم‌گیری تو تأثیر داشته.

آره دقیقاً، اصلاً از همین قضیه اومد دیگه، کنترل کردن. با این که کاملاً بحث اعتیاده، قشنگ منم قبول دارم که من الآن مثلاً اعتیاد دارم به این که اکثر زمانم رو بشینم، ویدیو یوتیوب ببینم مثلاً، ولی بازم خودم انتخاب می‌کنم. اگر حالم خوش نباشه یا یه لحظه بهم لذت نده، نمی‌بینم دیگه، می‌رم سراغ یه کار دیگه و این بلند شدنش برام سخت نیست، این که هیچ جایگزین دیگه‌ای براش وجود نداره، اصل قضیه‌ی اعتیاده.

- آهان یعنی فوقش ممکنه انتخاب کنی که از یه بازی یا ویدیو بری سراغ یه بازی یا ویدیوی دیگه، ولی این که اصلاً بازی یا ویدیویی نباشه، برات عذاب آورده؟

نه، نه، بذار این جور بگم، جایگزین دیگه ای که بتونه چنین لذتی به من بده رو ندارم، وگرنه اگر باشه، مشکلی ندارم پاشم. به عنوان مثال، زمان‌هایی که خیلی وارد نقاشی کشیدن شده بودم، می‌نشستم چندین ساعت بدون این که آخ بگم و اصلاً کلاً بازی کردن از یادم بره، سرگرم نقاشی کردن بودم، یعنی این برام مهم‌تر بود و همون قدر بهم لذت می‌داد. نکته اینجاست که چون بازی جایگزینی برام نداره، من دارم بازی می‌کنم، اگر جایگزینی داشته باشه، بلند شدنش برام کار سختی نیست.

- آهان متوجه شدم. پس یه دوره‌هایی هم یه چیزهایی تونسته تا حدی جایگزینش بشه؟ آره خیلی، اتفاقاً اکثراً هم کامپیوتری بودن دوباره یا بصری بودن کاملاً مثل حالا، یه مدتی که درگیر نقاشی و کتاب خوندن بودم، یه مدت درگیر انیمیشن بودم، بعد درگیر برنامه‌نویسی و بازی‌سازی بودم، ولی اون زمان‌هایی که کار دیگه‌ای نداشتم، همیشه اولین چیزی که سراغش می‌رفتم ویدیوگیم بود که هنوز هم هست. یعنی زمان‌هایی که کار دیگه‌ای ندارم، اولین چیزی که می‌رم سراغش ویدیوگیمه، چون همیشه بستر خیلی خوبیه که مطمئنم بهم خوش می‌گذره تهش.

- آهان یعنی این جور نیست که جای کارهای دیگه تو رو بگیره؟ یعنی کارهای دیگه خودت رو می‌کنی، ولی وقت‌های آزادت رو ویدیوگیم بازی می‌کنی؟

جای کارهای لذت بخشه دیگه، این توی ذهنت باشه که الان مثلاً سر کارم، وقتی که اعصابم خورد می‌شه، دوباره میام بازی می‌کنم و کارم رو میندازم عقب، چرا، چون که کار اعصاب خرد کن با کاری که لذت بخشه برام، خیلی فرق داره.

- پس در واقع با بازی خلق خودت رو تنظیم می‌کنی؟

آره دقیقاً، وقت استراحتمه دیگه، استراحت روانی.

- آهان، اینم از پی‌اس‌وان. بعد پی‌اس‌پی گرفتی.

آره، پی‌اس‌پی به نکته‌ی مهمی داشت، قبل از این که گوشی به وجود بیاد، با پی‌اس‌پی می‌شد تا وقتی که شارژ داشته باشه، همه جا بازی کرد و این که من یادمه یه انیمیشنی اون موقع‌ها اومده بود به اسم یوگیو، یه انیمیشنی بود که کل ذات انیمیشن ساخته شده بود که یه بازی کارتی رو به بچه‌ها بفروشه و واقعاً هم موفق بود توی این قضیه که من توی دبستان هم به شدت طرفدارش بودم. یعنی ما سال سوم شطرنج و یه قل دو قل بازی می‌کردیم، سال چهارم هر کارت بازی‌ای که دستمون می‌رسید و آخر سال چهارم و سال پنجم بلااستثناء همه یوگیو بازی می‌کردن، بعد از اون جا که اکثراً قانونش رو هم بلد نبودیم، چون همه انگلیسی بود و پر از متن و خیلی پیچیده، همین جوری فقط بازی می‌کردیم. ولی آره، اون بازی رو ما برای پی‌اس‌پی پیدا کردیم، سال پنجم دبستان بود، یادمه که من دیگه هر جا راه می‌رفتم، اون دستگاه جلوم بود و داشتم بازی می‌کردم، چون با این که هیچی ازش نمی‌فهمیدم، ولی به خاطر انیمه و این که بازی کارتی مورد علاقه‌ام بود، در هر چیزی زمان صرفه‌جویی می‌کردم برای این که اون رو صرف بازی کنم، البته این هم بود که من اون موقع واقعاً کاری برای انجام دادن نداشتم، یادمه تابستون پنجم دبستان بود و من فقط داشتم بازی می‌کردم، بیرون هم باعث شده بود این جوری زیادتر برم، چون خانواده می‌گفت پاشو بریم خرید، می‌اومدم، چون برام مهم نبود وصلم به کامپیوتر یا نه، چون پی‌اس‌پی همراهم بود.



-می‌تونی کمی درباره‌ی بازی یوگیو توضیح بدی که چی بود؟

بین، بذار اول این جوری بگم که پی‌اس پی چون اولین کنسول همراه بود و به منبع برق وصل نبود و این که باید روی باتری کار می‌کرد و این که نمی‌تونست یه دستگاه خیلی عظیمی باشه که به تلویزیون وصله، یعنی همه چیزش باید توی خودش باشه، به خاطر همین به قدرت دستگاه‌های دیگه نبود و همه چیزهاش خیلی ضعیف‌تر و ساده‌تر بودند. به خاطر همین اکثر بازی‌هایی که توی اون بودند، ورژن به شدت ساده‌تر شده‌ی بازی‌های جدی بودند.

بازی‌هایی که ما در دوران دبستان داشتیم، چندتا بودن، یکیش همین بازی یوگیو بود، فوتبال بود، جی‌تی‌ای بود که همه دوستانم داشتند، ولی من نداشتم و ازش خوشم نمی‌اومد. خلاصه‌اش اینه که بازی‌های اون زمان اکثراً خیلی ذهنی‌تر بودند، یعنی مثلاً الآن بازی‌هایی که توی قرن بیست و یک می‌بینیم، کاملاً بصری‌اند، یعنی همه چی یه لحظه بهت نفس نمی‌ده که فکر بکنی، هی تند تند داره محرک‌های مختلف جلوت میندازه، ولی خب پی‌اس پی چنین قدرتی رو نداشت، توانایی این همه چیز پرت کردن توی صورتت رو نداشت، به خاطر همین، خیلی روی خلاقیت فرد برمی‌گشت، مثلاً یه سری بازی‌هایی بودن که کلاً شاید اکثر داستان به متن برمی‌گشت یعنی مکالمه رو باید به صورت متن خودت هم می‌خوندی، حتی صدای گوینده هم نداشت، در این حد ساده بود و هر اتفاقی می‌افتاد، تعریف می‌شد، دیده نمی‌شد و این خب خیلی بحث مهمی بود دیگه، اصلاً پی‌اس پی باعث شده بود که بازی‌های این جوری شکل بگیرن. خلاصه اکثر چیزها ذهنی بود و اون لذته، لذتی که حداقل من می‌بردم، هیچ‌گونه ربطی به قضیه مسایل بصری نداشت، بازی متن زیاد داشت و چون هیچ کدومون هم واقعاً نمی‌تونستیم متن انگلیسی بازی رو ترجمه کنیم، هر کسی یک تصور غلط از بازی داشت و اتفاقاً سر همین یوگیو هم ما خیلی توی مدرسه بحث‌مون می‌شد که من می‌گفتم، فلان بازی راجع به فلانه، رفیقم می‌گفت نه، راجع به فلانه و البته حرف هیچ‌کدام ما هم درست نبود و همین جوری فقط با هم دعوا می‌کردیم.

-پس در واقع ساده‌تر بودن بازی‌ها منجر به این می‌شد که خلاقانه‌تر باشند؟

آره. بازی سخت‌تر و خلاقانه‌تر می‌شد، دقیقاً مثل همون انیمیشن‌هایی که با یه زبان دیگه می‌دیدیم، حدس می‌زدیم دیگه.

-توی استفاده از پی‌اس‌وان و پی‌اس‌پی سوزش چشم، کمردرد یا هرگونه حس آزاردهنده‌ی جسمانی‌ای برات پیش نیامد؟

نه اصلاً. اطرافیان همیشه به من می‌گفتن که عینکی می‌شی و عینکی نشدم، چشمم هم هیچ وقت آستیگمات نشد، با این که دبستان برای تنبلی چشم عینک می‌زد، می‌گفتن انقدر بازی می‌کنی عینکی می‌شی، این همه گذشت و عینکی نشدم. الآن کمردرد می‌گیرم چون حالا صندلیم یه ذره داغون داره می‌شه و خودم بد می‌شینم، ولی اون موقع نه، نزدیک به صفر بود.

- این شد تا اواخر ابتدایی، بعد می‌رسیم به دوره راهنمایی.
آره. از راهنمایی عموم برام نیتندو وی گرفت... .

۳-۲- مصاحبه با آیتای ۸ ساله

ایران خوب هست، ولی آمریکا شیک‌تره، مردمش خوشگل‌ترن، مردمشونم مهربونن با هم، اون جا رو بیش‌تر دوست دارم.

- سلام عزیزم، اسمت رو بهم می‌گی؟
آیتا.

- چند سالته آیتا؟

۸ سالمه، کلاس دومم.

- یه کم از مدرسه‌ات برام بگو، با درس‌ها ت چه کار می‌کنی؟

مثلاً خانوممون دفتر رو برمی‌داره، از روش می‌خونه، ویس می‌گیره، بعد منم جواب سوالاش رو می‌دم.

- مدرسه رو دوست داری؟

خیلی.

- چرا دوست داری؟

چون درس می‌خونیم و مشق می‌نویسیم که باسواد بشیم.

- چه درسی رو دوست داری؟

ریاضی.

- چرا؟

نمی‌دونم خوبه، دوست دارم بخونم، باسواد بشم.

- دوست داری بزرگ شدی، چه کاره بشی؟

مهمم مهندس دوست دارم بشم، مثل داییم.

- مگه مهندس‌ها چه کار می‌کنن که دوست داری مهندس بشی؟

خیلییی خوبن.

- یعنی چه جوری هستن؟

مهمم نمی‌دونم، دوستشون دارم دیگه.

- باشه، خب آیتا وقتی مدرسه می‌رفتن، اون جا با دوست‌های خودتون چه کارهایی می‌کردید؟

مثلاً بازی‌های مختلف یاد می‌گرفتیم زنگای ورزش.

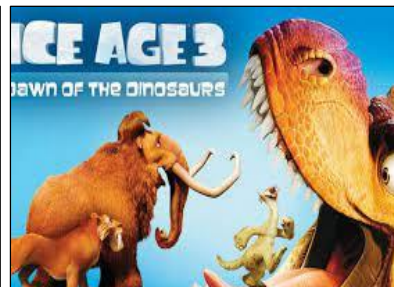
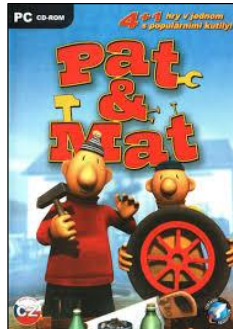
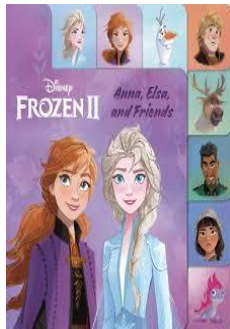
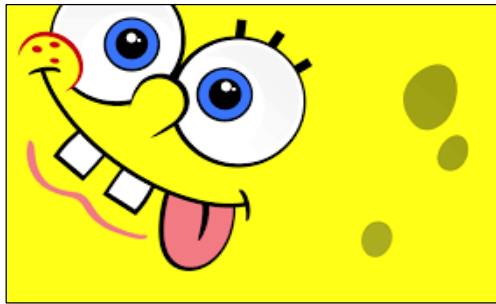
- برام از بازی‌ها بگو، چه بازی‌هایی می‌کردین؟

زنگ ورزشا بازی می‌کردیم، مثلاً زنگ تفریح لی لی رو اشتباه بازی می‌کردیم، بعد زنگ ورزش معلم ورزش بهمون درستش رو یاد می‌داد.



- خودت بازی‌ای که دوست داشتی چی بود؟
- همون لی لی، خیلی خوب بود.
- توی خونه هم بازی می‌کنی؟
- آره، یه داداش دارم، اسمش آرینه، با اون توی خونه می‌شینیم، بازی می‌کنیم.
- با آرین چه بازی‌هایی می‌کنید؟
- مامانم یه لی لی پارچه‌ای گرفته برام، با آرین بازی می‌کنیم. ولی آرین می‌خواد یه پایی بره تعادلش رو از دست می‌ده.
- با آرین دیگه چه بازی‌هایی می‌کنید؟
- مامانم یه بازی فکری گرفته، باید کارتا رو بچینی، اون وقت یه چیز داره باید بذاریم روشن، بعد تاس می‌ریزیم، یه رنگی میاد، باید اون رو برداریم ببینیم چیه، بعدش حدس می‌زنیم اون که زیر کارته چیه، بعد دیگه با هم عروسک بازی می‌کنیم، مهندس بازی می‌کنیم، ولی من خودم تو خونه لی لی رو بیش‌تر دوست دارم، خیلی خوبه.
- آنیتا تبلت هم داری؟
- آره، ولی خرابه، داداشم خرابش کرده.
- آنیتا تلویزیون هم نگاه می‌کنی؟
- آره.
- چه برنامه‌هایی نگاه می‌کنی؟
- برنامه کودک، شبکه آموزش.
- شبکه آموزش چی می‌ده؟
- درس‌مون رو می‌گه، بعضی وقتا نگاه می‌کنم.
- برنامه کودک و کارتون هم نگاه می‌کنی؟

کارتون امممم یه کارتونه هست، یه هیولایه مهربونه، اون وقت یه آدم به اسم مایکی با اون دوست شده. بعد دیگه باب اسفنجی، پت و مت، عصر یخبندان، آنا السا رو هم دیدم.
- کدومشون رو خیلی دوست داری؟
عصر یخبندان و آنا السا رو دوست دارم.



- چرا؟
عصر یخبندان و آنا السا رو دوست دارم، چون خیلی قشنگن، چون آنا میاد می‌گه، هالا هالا (ادای آواز خواندنش را درمی‌آورد)، عصر یخبندانم خیلی بامزه اس، خنده داره.
- فقط برای این که خنده‌داره، دوستش داری؟
آره، آنا السام دوست دارم، واسه این که همه‌اش آهنگ می‌خونن، ها ها هالا (با ذوق جیغ کوتاهی می‌کشد و می‌خندد).
- کدوم شخصیتشون رو دوست داری؟

آنا رو، واییی آنا!!!! (با ذوق زیاد) می میرم براش.
- چرا؟

خیلییی خوبی (با ذوق و خنده).

- چرا آنا رو دوست داری؟

خیلیی بامزه اس آخه، همون که سفیده موهاش.

- اون که السا هست!

ای وای، آرهمههههه قاطی پاتی کردم (دوباره با ذوق می خندد)، آره السا رو چون موهاش سفیده و

خوشگله، دوستش دارم. می گما جفتشونم دوست دارم هم آنا رو هم السا رو.

- آنا رو چرا دوست داری؟

چون اونم خوشگله، مهربونه، خواهرش رو خیلی دوست داشت و مراقب خواهرش بود.

- آهان، فیلم نگاه می کنی یا فقط کارتون می بینی؟

آره فیلم نگاه می کنم، ولی اونی که مناسب سنم باشه.

- مثلاً چی؟

یه دونه فیلمه هست خیلی بامزه اس، اسمش تنها در خانه اس، مناسب سن ما هم هست، توش بچه

هست، حالا می خوام برات توضیح بدم، اولش یه بچه‌ای با مامان و بابا و آجی ایناش زندگی می کنه،

بعد یه روزی مامان و باباش می رن مسافرت، بچه‌هه رو تو خونه تنهاش می ذارن، بچه هم اسمش

کوینه، یه موش داره اسمش دوریسه. بعد اونا که رفتن، بچه‌هه بیدار می شه، می بینه مامان باباش

نیستن، بعد دزدا میان توی خونه شون، بعد می خوان بچه‌هه رو که ماشین داره، ماشینش رو بدزدن،

بعد بچه‌هه تله می ذاره براشون، درب و داغون می شن، بعد که درب و داغون شدن زنگ می زنه به

پلیس می دتشنون به پلیس، همین خیلی بامزه اس.



- اون وقت تو کوین رو دوست داری؟

آره، دوست دارم مثل اون باشم، مثلاً مامان بابام رفتن جایجی تنها بودم، بعد دزدا که اومدن براشون

تله می دارم.

- یعنی چه کار کنی؟

جلوی درمون مثلاً می‌خوان وارد شن تو، یه نخ می‌ذارم وصله به کمد، بعد بالای کمدم یه چیزی می‌ذارم، مثلاً یه ماشین بزرگ، بعد جلوی درم ماشین کوچولو می‌ذارم که درو باز کرد، اون ماشینه بیفته روش، بعد پاشم بره رو ماشین کوچیکا.

- پس تو خیلی شجاعی.

آره خیلی.

- فقط تنها در خانه رو می‌بینی؟

نه چیزای دیگه‌ام می‌بینم، مثلاً عمو پورنگ، عمو پورنگم نگاه می‌کنم.



- بعد از عمو پورنگ چی یاد گرفتی؟

یاد گرفتم که مثلاً سربالا غذای مقوی نمی‌خوره، همه‌اش نوشابه اینا می‌خوره، بعد شب که خوابید صبح بلند شد، دید همه صورتش و دماغش اینا سیاه شده، بعد عموپورنگ رفت تو خونه سربالا اینا، دید سربالا سیاه شده، بعد محله هم فکر کردن سربالا هیولاس، بعداً دیدن نه چون غذای مقوی نخورده، نوشابه اینا خورده این‌جوری شده، اون وقت من یاد گرفتم که غذای مقوی بخورم و نوشابه هم نخورم.

- یعنی کلاً نوشابه نمی‌خوری؟

نه.

- پس از عموپورنگ یاد گرفتی که چیزای مفید بخوری.

آره، چیزای دیگه‌ام یاد گرفتم. مثلاً یه روزی دایی منوچهر داشت برای پرنده‌هاش دونه می‌ریخت، یه دفعه خورد به بلبلی و گلدون و راحت، دونه پرنده‌ها ریخت. بعد به اونا گفت، مواظب این دونه‌ها باشید من برم یه سر به جارو برقی بزنم و بیام، بعد یادش رفت بیاد دونه‌ها رو برداره، راحت و بلبلی و گلدونم کار داشتن باید می‌رفتن رستوران نمی‌تونستن بمونن، رفتن سر کارشون و دونه‌ها رو جا گذاشتن، اون وقت داداش جان و سربالا و نون خالی خور و آقای خوشحال اومدن تو این دونه‌ها لیز خوردن و همه دونه‌ها پخش شدن، اون وقت اومدن دیدن دونه‌ها رو یادشون رفته جمع کنن و پخش شدن رو زمین و سربالا و آقای خوشحال و داداش جانم افتادن زمین، بعد اومدن با عموپورنگ همه دونه‌ها رو جمع کردن تو پلاستیک و دادن به پرنده‌ها، منم یاد گرفتم که روی زمین آشغال نریزم.

- بعد می‌دونی که چرا نباید رو زمین آشغال بریزی؟

آرره، چون که کار رفتگر زیاد می‌شه، بعد محیط زندگی مون هم خراب و کثیف می‌شه، منم که بیرون خوراکی می‌خورم، پوستش رو زمین نمی‌ریزم، می‌رم یه سطل آشغال پیدا می‌کنم می‌ریزم اون جا یا تو ماشین بابام که باشم بابام یه کیسه گذاشته اون جا تو اون می‌ریزم.

- آیتا کتاب هم می‌خونی؟

آره، مثلاً شبا مامانم برامون قصه می‌خونه، منم بعضی وقتا خودم می‌خونم.

- چه کتابی می‌خونی؟

قصه.

- آیتا تو مدرسه شده خودت یا دوست‌هات معلم یا کسی دیگه‌ای رو اذیت کنیدی؟
نه نشده.

- یعنی همه شما همه قوانین رو رعایت می‌کنید؟

مثلاً وقتی زود اومدیم تو کلاس و خانومون نیست، اون وقت خانم ناظم میاد تو کلاس می‌گه خانومتون نیست، من این جا ازتون مراقبت می‌کنم تا شیطونی نکنید، منم شیطون نیستم، ولی بقیه شیطونی می‌کنن بعضی وقتا.

- توی شاد گروه دارین؟

نه تو شاد نه، تو واتساپه.

- خودت گوشی داری یا تو گوشی مامانت نگاه می‌کنی؟

مامانم که گوشیش خرابه، واتساپ اینا نداره. منم که گوشی ندارم، ولی با گوشی بابام نگاه می‌کنم.

- اون وقت سخت نیست کارهای مدرسه خودت رو با گوشی انجام بدی؟

یه ذره سخت هست، ولی خب کرونا تموم بشه، می‌ریم مدرسه.

- آیتا توی مدرسه درباره کشورمون ایران بهتون چیزی گفتن؟

نه نگفتن.

- خودت ایران رو دوست داری، مثلاً همین جا زندگی کنی یا بری کشور دیگه؟

نه ایران رو دوست دارم، چون پاکیزه‌تره.

- یعنی هیچ وقت دوست نداری از ایران بری یه جای دیگه؟

نه.

- آیتا تو اگه می‌خواستی یه قانون برای ایران بگذاری، چه کار می‌کردی؟

می‌گفتم آشغال رو زمین نریزید، ایرانمون پاکیزه بمونه تا کرونا نگیریم.

- آهان. آیتا به نظر تو اگر آدم بخواد پول‌دار بشه، باید چه کار کنه؟

باید کار کنه، مثلاً مغازه دار باشه، چیز میز بفروشه، آدما بیان ازمون چیز میز بخرن، پولش رو که

بگیریم پول‌دار می‌شیم.

- مثلاً چی بفروشه؟
- مثلاً لباس، خوراکی اینا.
- خودت هم این کار رو دوست داری؟
- نه، من خودم مغازه داری دوست ندارم، دوست دارم برم دانشگاه، مثل دایی مهدی و شما، اون وقت چیز یاد بگیرم راجع به سر کار و اینا، بعد برم سرکار.
- اون وقت دوست داری چه کاره بشی؟
- گفتم که، مهندس بشم... نه دکتر بشم، خیلییییی دوست دارم دکتر بشم، وقتی برم سر کار دوست دارم دکتر باشم.
- چرا دکتر بودن رو دوست داری؟
- آخه دکترها مهربونن، مثلاً می‌خوانن آمپول بزنی می‌گن وایسا وایسا (با صدای آرام و مهربان)، اون وقت آمپول می‌زنی، خیلییییی خوبن.
- یعنی دکتر بودن رو دوست داری بری آمپول زدن؟
- نه، دوست ندارم دکتر شم فقط واسه آمپول زدن، مثلاً داییم یا کسی که مریض شد، بیان پیش من، اون وقت بهشون دارو بدم، خوبشون کنم.
- چی شد که نتیجه‌گرفتی، دوست داری دکتر بشی؟
- مثلاً بچه که بودم، اون وقت مریض بودم، رفتم آمپول بزنی، دیدم وای دکتره چه قدر خوبه، چه قدر مهربونه، چه قدر دکترها خوبن. برای همین دوست دارم دکتر بشم که مریضا رو خوب کنم.
- خوب آئینا گفتی که فیلم‌های مناسب سنت می‌بینی.
- آره.
- مناسب سنت باشه یعنی چی؟
- یعنی فیلمایی که ماما بابام می‌بینن و برای اوناس رو نمی‌بینم، چون مناسب خودشونه.
- خوب یعنی چه جوریه که مناسب سن تو نیست، می‌دونی؟
- مناسب من نیست مثلاً یه فیلم عاشقانه‌ایه و یا یه فیلمیه که جنگیه و اینا، من این‌ها رو نمی‌بینم.
- پس فقط فیلم‌های خنده‌دار می‌بینی.
- آره فیلمای خنده‌دار که توش عاشقانه و جنگی این‌ها نباشه، خنده‌دار باشه دوست دارم، مثلاً بچه محل رو که می‌بینم، هم خنده‌داره، هم مناسب سن منه.



- آهان. خب آنیتا تو خونه بیش تر با مامانت وقت می‌گذرونی یا بابات؟
- با مامانم، مثلاً تو مشقام کمک می‌کنه.
- دیگه چه کارهایی می‌کنید؟
- مامانم مثلاً وقتی همه کاراش رو انجام داد و ظرفاش رو شست، اون وقت با هم می‌ریزم اسباب بازیایی که داداشم می‌ریزه رو جمع می‌کنیم، من اسباب بازی نمی‌ریزم تو اتاقم، وقتی هم بریزم، خودم جمع می‌کنم، چون اصلاً دوست ندارم که مامانم خسته بشه.
- با بابات هم بازی می‌کنی؟
- آره اون لی‌لی پارچه‌ای که گرفتیم رو با بابام بازی می‌کنیم، بابامم مثل من، عاشق لی‌لی هس.
- بازی‌های دیگه هم می‌کنید؟
- آره مثلاً بادکنک بازی، تولدم که بود بادکنک گرفته بودیم، اون وقت بادکنکا رو که باد کردیم، با بابام با هم می‌زدیم بادکنکا رو تو هوا بازی می‌کردیم.



- آنیتا تبلت اینترنت داره؟
- نه اینترنت نداره اصلاً، فقط بازی داره، بعد می‌شه با اون عکس بگیریم و فیلم بگیریم و اینا.
- بعد از اینترنت گوشی مامانت استفاده می‌کردی؟
- مامانم که اینترنت نداره، ولی بابام داره.
- تو از اون استفاده می‌کنی؟
- نه.
- چرا؟

چون اینترنت مال بزرگ‌ترهاست، مال بچه‌ها نیست که.

- به نظرت چرا مال بچه‌ها نیست؟

خب می‌ریم توش باید بریم یه چیزی بنویسیم تا بیاد، خب من که اهل اینا نیستم.
- چرا؟

آخه من همه چی رو می‌دونم، لازم نیست برم تو اینترنت تا بفهمم چیه.

- از کجا اون وقت همه چیز رو بلدی، منظورم اینه که از کجا یاد گرفتی؟

از تو کتابا، عمو پورنگ رو می‌بینم چیز یاد می‌گیرم دیگه.

- خوب آیتنا گفته بودی یه خرگوش داری، تو ازش مراقبت می‌کنی؟

(با خوشحالی شروع کرد به تعریف کردن) آره خرگوش دارم، اسمش جانیه، رنگشم کاراملیه، اون قدرم بازیگوشه که نگو، ولش می‌کنی سریع می‌پره از سر و کله من بالا می‌ره، از سرم می‌ره رو شونم از شونم می‌ره بغلم، خیلی شیطونه خیلییی. اون وقت مامانم ازش می‌ترسه، یعنی کلاً از حیوونا می‌ترسه. مامانم نمی‌تونه بگیرتش، بابام می‌گیرتش، مامانم فقط نگاهش می‌کنه، خیلی بامزه اس. دیشب با کله می‌زد به در قفسش می‌خواست باز کنه بیاد بیرون، مامانم گفت نه نمی‌تونه بیاد بلد نیست، ولی دیدیم سرش گیر کرده به در قفس، اون وقت بابام رفت درش آورد، خیلی مراقبشیم، اصلاً نمی‌ذاریم اتفاقی براش بیفته. اون قدر بامزه غذا می‌خوره، خیلی بامزه اس.

- تو خودت بهش غذا می‌دی و مراقبش هستی؟

آره، البته نمی‌تونم قفسش رو تمیز کنم، بابام کاراش رو می‌کنه، ولی من بهش آب و غذا می‌دم همیشه. می‌خوام تربیتش هم کنم، مثلاً یاد بدم بره اونور یا نره اونور، براش شناسنامه گرفتم، واکسن زدیم براش.

- فقط خرگوش رو این قدر دوست داری یا همه حیوون‌ها رو دوست داری؟

وای من عاشق همه حیوونام، دلم می‌خواد همشون رو بغل کنم و بهشون غذا بدم، تازه بعضی وقتام برای گربه‌های بیرون آب و غذا می‌ذاریم با بابام.

- آفرین چه خوب، از کجا یاد گرفتی؟

بابام بهم یاد داده، می‌گه حیوونام آفریده خدان، باید مواظبشون باشیم و اذیتشون نکنیم.

- خوب آیتنا دفعه پیش گفتی که السا رو خیلی دوست داری، شده تا حالا کارهایی که السا می‌کرد رو انجام بدی؟

بله من دستام رو می‌بردم بالا شعرش رو می‌خوندم، مثلاً با آراین بازی می‌کردم، مثلاً بعضی وقتا من السا بودم، بعضی وقتا اون السا بود، اون وقت با هم بازی می‌کردیم.

- با آراین چه جور بازی می‌کردین؟

مثلاً آراین وایمیستاد کنار من، دستامون رو می‌بردیم بالا می‌گفتیم لالالالالا شعش رو می‌خوندیم، خیلی حال می‌داد.

- فقط شعش رو می‌خوندین؟

نه کارای دیگه‌ام می‌کردیم، مثلاً چوب‌دستی که نداشتیم، آراین می‌رفت یه چیزی مثل چوب‌دستی برمی‌داشت، اون وقت می‌گفتیم هاهاهاه، بعد این‌جوری بازی می‌کردیم، انقدر خوب بود. اون وقت برنامه‌اش رو هم تلویزیون و ماهواره می‌ذاره، انقدر قشنگه برنامه‌ش، من تو ماهواره دیدمش.

- با چوب‌دستی چه کار می‌کنی؟

مثلاً می‌رم یه جایی مثل حیاط یا کوچه یه چوب برمی‌دارم مثل چوب‌دستی، اون وقت برگم می‌ذارم بالای سرش بعد با اون بازی می‌کنم. یه لباس دامنی هم می‌پوشم مثل آنا السا بعد تاب می‌خورم، می‌گم، ها من السا هستم.

- اون وقت آنا رو بیش‌تر دوست داری یا السا رو؟

من السا رو بیش‌تر دوست دارم چون موهاش سفیده، خیلی هم مهربونه.

- چه کار می‌کرد که مهربونه؟

مثلاً آجیش که اسمش آناس رو خیلی دوست داره، با اون عذرخواهی می‌کنه وقتی کار بد کرده، بغلش می‌کنه، خیلی مهربونه.

- تو دوست داری مثل السا باشی؟

آره من دوست دارم مثل السا باشم، وقتی که لباسش رو گرفتم، چوب‌دستیشم برمی‌دارم، کفشام می‌پوشم، اون وقت اگه هلن دخترعموم بزرگ شد، اون وقت آنا می‌شه با هم بازی می‌کنیم.

- عه پس لباس السا رو هم داری.

نه ندارم، می‌خوام بگیرمش، یعنی مامانم می‌گه لباسش گرونه نمی‌شه بگیریم، ولی شاااید بگیریم.

- دوست داری همه لباس‌ها و وسایل السا رو داشته باشی؟

آره ولی مامانم می‌گه شاید لباسش رو بگیرم یا موی مصنوعیش رو بگیرم، نمی‌دونم شاید برات همه چیزش رو بگیرم یا نگیرم، چون خیلی گرونه.

- چرا دوست داری لباس‌ها و موهای السا رو داشته باشی؟

چون که خیلی قشنگه، به تن منم میاد، چون پوستم سفیده، لباسش و موهاش خیلی خوشگله، به منم میاد. اون وقت الان آنا السا رو سرچ کرد داییم، لباسش رو ببینه، الان این جاست، خیلی قشنگه لباسش. برای واقعیم هست، با آجی کوچیکش وایساده دختره، دختر بزرگه السا شده، دختر کوچیکه آنا شده، اون وقت منم دوست دارم بگیرم لباسش رو، هلنم کوچیکه، حتی وقتی کلاس چهارمم برم باز کوچیکه، می‌تونم مثلاً با محیا دوستم بازی کنم این‌جوری.

- آنیتا به نظرت آدم هر لباس خوشگلی رو ببینه و بهش بیاد باید بگیره؟

نه ولی اگه دلش یه کوچولو بخواد می‌تونه بگیره... یا نگیره... نمی‌دونم. خب آخه خوشگله دیگه، من دلم آب می‌شه.

- یعنی تو هر لباسی که خوشگل بود و خوشت اومد می‌گیری؟
شاید بگیرم، شاید نگیرم.

- خوب چرا شاید بگیرم چرا شاید نگیری؟

خب اگه دلم بخواد بگیرم، اول از مامانم اجازه بگیرم ببینم می‌شه این لباس آنا السا یا یه چیز دیگه رو بگیرم یا نه، اگه اجازه داد می‌گیرم، نداد نمی‌گیرم.

- خوب، گفتی السا خیلی مهربونه و خواهرش رو دوست داره، این‌ها رو از کجا فهمیدی؟
چون که فیلمش رو دیده بودم.

- خوب توی فیلمش چه جوری متوجه شدی که مهربونه؟

مثلاً تو فیلمش آنا اومد با هم دعواشون شد، همدیگه رو هل دادن با هم قهر کردن، بعد فردا اومدن آشتی کردن، السا بوسش کرد آجیش رو، دوشش داشت، اون وقت خیلی مهربون بودن.

- تو هم مثل السا مهربونی؟

آره من خیلی مهربونم، با داداشم آراین که قهر می‌کنم، سریع می‌رم بوسش می‌کنم تند تند، این جوری (صدای بوسیدن درمی‌آورد) یا این که مثلاً وقتی یه کاری می‌کنم، فکر می‌کنم خرگوشم ناراحت شده، ازش عذرخواهی می‌کنم.

- از السا یاد گرفتی با داداشت مهربون باشی؟

آره از السا، چون اون اول آجیش رو بوس کرد، خیلی مهربونه.

- یعنی قبل این که السا رو ببینی با آراین مهربون نبود؟

چرا!!!! مگه می‌شه مهربون نباشم.

- پس از کجا یاد گرفته بودی مهربون باشی با آراین؟

خب از اول مهربون بودم با آراین.

- پس قبل این که آنا السا رو ببینی با داداشت چه جوری بودی؟

قبلش خب همیشه آشتی نمی‌کردیم، بعد چند روز آشتی می‌کردیم، بعدش که السا رو دیدم، دیگه همون روز با اون آشتی می‌کنم، نه که داداشم رو چند روز دوست نداشته باشم، ولی خب مثل آنا السا که فردا با هم دوست شدن نیست، مثلاً پس فردا با اون دوست می‌شدم. ولی الان دیگه چون آنا السا رو دیدم یاد گرفتم، زود دوست می‌شم.

آهان راستی من می‌ز تحریرم هم آنا السائه، اون وقت من همه‌اش می‌شینم روش همیشه دیگه مشقام رو اون جا می‌نویسم. اون وقت داییمم بهم چراغ مطالعه داده، روشنش می‌کنم، سریع تند تند می‌نویسم.

- همه وسایلت رو وسایل آنا و السا می‌گیری؟
- همه‌ی وسایلم رو که نه نمی‌شه (باخنده)، ولی میز تحریرش و لباسش و موهاش و چوب‌دستیش رو چرا دوست دارم داشته باشم، بعد اتاق خودمم سبز لیمویی، به لباس السا یا آنا که سبز بود به اون میاد.
- بعد آنیتا تو خودت دوست داری قیافه تو همیشه مثل السا بشه؟
- نه، من که نمی‌تونم مثل اون بشم، ماسکش رو می‌تونم مثلاً بزنم.
- مگه خودت قشنگ نیستی که ماسک السا رو بزنی شبیه اون بشی؟
- چرااااا قشنگممم، ولی چون السا رو خیلی دوست دارم، به خاطر همین می‌خوام ماسکش رو بگیرم با اون بازی کنم، مثل آراین عاشق مرد عنکبوتیه، ماسکش رو برایش گرفتیم.
- آنیتا تو گفتی آنا و السا رو از ماهواره دیدی، غیر از اون توی ماهواره چی می‌بینی؟
- برنامه کودک مثل باب اسفنجی، بعد یه هیولایی هم هست به نام ارکسی، خیلی مهربونه، اون وقت یه آدم با اون دوست شده به اسم مایکی، با هم می‌رن مدرسه، بعد از تو سر هیولاعه از این کاغذ رنگی رنگیا بیرون میاد، هیولاعه خیلی بامزه اس، واقعاً می‌گما.
- به جز برنامه کودک چیز دیگه‌ای هم توی ماهواره نگاه می‌کنی؟
- آره، مثلاً یه برنامه هست، آدمای واقعین، راجع به ازدواج اینا نیستا (با خنده و کمی خجالت) خب اونو می‌شینم نگاه می‌کنم.
- راجع به چیه اون برنامه؟
- یه پسرهای هست کوچولوعه، مثلاً اندازه آراین، بعد این پسره می‌ره برنامه بزرگسالان میاد، اما من ازدواج و اینا رو نگاه نمی‌کنم. یه دفعه که این تموم شد، داشتیم نگاه می‌کردم که اون بزرگساله شروع شد، مامانم اومد گفت برو بینم بچه، چی می‌بینی (باخنده).
- یعنی تو هیچ‌وقت برنامه‌هایی که مناسب سنت نیست رو نگاه نمی‌کنی؟
- من نه اصلاً نگاه نمی‌کنم، یه موقع‌هایی که داره نشون می‌ده، بعد من جلو تلویزیون باشم مامانم میاد سریع کنترل رو برمی‌داره می‌گه چی داری نگاه می‌کنی هان؟ (می‌خندد) می‌زنه تبلیغ (دوباره می‌خندد).
- اون وقت اگه مامانت نباشه چه طور، نگاه می‌کنی؟
- نه وقتی مامانم نباشه، بابام هست. راجع به ازدواجیا چیزی بینم، بابام می‌زنه تو کله‌ام (می‌خندد).
- یعنی همیشه با مامان و بابات ماهواره رو نگاه می‌کنی؟
- آره همیشه با مامان بابام نگاه می‌کنم، وقتی مامان بابام هستن، برنامه‌ای که مناسب سن من و آراین باشه، همه‌مون نگاه می‌کنیم، ولی وقتی که یه فیلمی باشه که مال مامان و بابام باشه، فقط نگاه

کنیم نه، اون موقع مامانم می‌گه پاشید برید شما نبینید، ما هم نگاه نمی‌کنیم. مثلاً می‌رم می‌زنم شبکه ۱۸ شبکه کارتون، برنامه‌های مناسب خودم رو نگاه می‌کنم.

- بعد اگه مامان و بابات خونه نباشن چی، نگاه می‌کنی؟

اگه مامان و بابام نباشن اون موقع آرین هست، منم نگاه نمی‌کنم. بعد مامان بابامم گفتن هر موقع ما خونه نیستیم، برید پیش مامان جون اینا، چون ما سه طبقه‌ایم، می‌ریم پیش مامان جون ایرانم، برنامه کودک نگاه می‌کنیم.

- یعنی خونه هیچ وقت تنها نمی‌شید و همیشه خونه مامان جونت می‌رید؟

نه، گفتم که سه طبقه‌ایم. عموم هست می‌ریم اون جا با دختر عموم و پسر عموم بازی می‌کنیم و مثلاً عمو پورنگ می‌بینیم.

- یعنی شما توی خونه تنها باشین ماهواره نمی‌بینید؟

چرا ماهواره می‌بینم، ولی اون شبکه‌هایی که کارتون داره.

- یعنی تو مامان و بابات خونه نیستن ماهواره روشن می‌کنی، مگه بلدی؟

آره بلدم روشن کنم، ولی اگه مناسب سنم نبود، می‌زنم تلویزیون برنامه کودک نگاه می‌کنم.

- اون وقت تو برنامه‌های تلویزیون رو بیش‌تر دوست داری یا ماهواره؟

من دوتاشون رو دوست دارم، جالبین دوتاشونم، هم برنامه‌های ماهواره، هم تلویزیون. مثلاً تو ماهواره اون هیولاه خیلی بامزه بود، بعد تو تلویزیونم برنامه‌های مختلف داره، خیلییی برنامه‌هاش قشنگه.

- کدوم رو بیش‌تر می‌بینی، ماهواره یا تلویزیون؟

دوتاشونم می‌بینم، خیلی برنامه‌هاشون جالبه.

- جفتشون رو هم دوست داری یا مثلاً یه کدومشون برنامه‌هاش از اون یکی قشنگ‌تره؟

بیش‌تر ماهواره رو می‌بینم، آخه برنامه‌های خوبی داره، مناسب سن منم هست، خوبه.

- یعنی برنامه‌های ماهواره بیش‌تر مناسب سن تو هست؟

زیاد نه خب، چون برنامه‌های بزرگ‌سالا رو هم داره، ولی مثلاً تلویزیون این‌جوری نیست، اما شب ساعت ده تموم می‌شه تلویزیون^۱.

- آخه الان گفتم ماهواره برنامه‌هاش جالب‌تره و مناسب سنته.

اووم... برنامه کودکاش مناسبه، جالبم هست برنامه‌هاش.

- از تلویزیون جالب‌تره؟

شب که ساعت ده می‌خواد تلویزیون تموم شه، یه برنامه می‌ذاره که اون خیلی جالبه.

- یعنی برنامه کودک‌های ماهواره رو بیش‌تر دوست داری؟

۱. پخش برنامه‌های شبکه پویا تا ساعت ۲۲:۰۰ است.

آره، من برنامه‌های ماهواره رو دوست دارم. البته عموپورنگ خیلییی عالییه، فقط همون برنامه ساعت ده که گفتم خوبه تو تلویزیون خودمون، با عمو پورنگم که دیگه عالییه.

- خوب چرا ماهواره رو بیش تر دوست داری، پیش بهتره؟

برنامه کودکاش خیلی بهتره، البته عمو پورنگ بهترتره.

- فقط عمو پورنگ رو بیش تر از ماهواره دوست داری؟

آره.

- خوب ماهواره برنامه کودکاش چه چیز قشنگ تری داره نسبت به برنامه کودک‌های خودمون؟ خوبیش اینه که مناسب سن خودمونه.

- یعنی مال تلویزیون مناسب سنت نیست؟

اون که چرا هست.

- خوب پس چه چیز بهتر داره؟

عه گیج شدم، خب جالبین دیگه، مثلاً صبحا ساعت ۱۰ می‌زنم ماهواره برنامه کودک، اونو می‌بینم، اون وقت برنامه کودک خودمونم ساعت ۶ عصر می‌زنم، نگاه می‌کنم.

- آنیتا دفعه پیش گفته بودی فیلم عاشقانه نمی‌بینی، چرا؟

چون که آخه مناسب سن خودم نیست، اصلاً دوست ندارم ببینم این چیزا رو.

- مگه چیز زشتیه؟

آره خصوصیه، الآن مثلاً شما با دوست‌های خودت صحبت می‌کنی خصوصیه، فیلم عاشقانه‌ام خصوصیه، مال مامان و باباهاست. باید بزرگ شیم، بعد چیزای عاشقانه و این‌ها ببینیم، الآن کوچیکیم، وقتی که بزرگ شدیم می‌تونیم نگاه کنیم.

- چرا زشته به نظرت آنیتا؟

چون که آدمای بزرگ سال قضیشون خصوصیه که می‌خوان ازدواج کنن، من نباید بدونم و ببینم.

- گفتم کسی نباید بدونه، چرا؟

چون که گفتم قضیه خصوصیه، باید بین خودشون بمونه وقتی که می‌خوان عروسی کنن، بعد به همه بگن.

- خوب چرا خصوصیه و نباید کسی بدونه، مگه کار بدی می‌کنن؟

مثلاً از این حرفای عاشقت شدم و این‌ها می‌گن، که کسی نباید بدونه، وقتی تنهان باید بگن، بچه‌هام نباید ببینن، بزرگ‌سالا فقط می‌تونن.

- خوب تو که الآن این‌ها رو گفتی، می‌دونی که این چیزا رو.

آره می‌دونم، ولی تا حالا فیلمش رو ندیدم.

- یعنی منظورت اینه که واقعی نباید دید.

- آره، بچه‌ها نباید ببینن این چیزای عاشقانه رو.
- آئینا دفعه پیش گفته بودی که گروه مدرسه شما توی شبکه شاد نیست، آره؟
- آره، ولی فقط ورزش رو تو شاد می‌فرستیم، ولی بقیه درسا نه.
- بقیه درس‌های شما توی واتساپ؟
- فقط ورزشمون تو شاده، وقتی هم با خانم ورزشمون کار داشته باشیم، مامانم براش پیام می‌فرسته، درسای دیگه‌مونم تو واتساپه.
- چرا به جز ورزش بقیه درساتون تو واتساپه؟
- چون که خانوممون گفت.
- یعنی خودت نمی‌دونی دلیلش رو که درساتون تو واتساپه؟
- نمی‌دونم.
- مثلاً برنامه شاد خراب نمی‌شه؟
- چرا بعضی وقتا اصلاً نمیداد، ویدیوها نمایان اصلاً یا ما نمی‌تونیم چیزی بفرستیم، نمی‌ره. خوب نیست شاد، یه بارم خانوم پیام داده بود اینم از شاد، همه‌اش خراب می‌شه.
- به نظر خودت شاد بهتره یا واتساپ؟
- واتساپ بهتره آخه هنگ نمی‌کنه، ولی شاد همه‌اش هنگ می‌کنه.
- یعنی به نظرت همه اون‌هایی که درساتون تو شاده باید برن واتساپ؟
- نمی‌دونم خب نظر خودشونه.
- نظر خودت چیه؟
- فکر کنم آره، فکر کنم.
- چرا؟
- چون که واتساپ بهتره و هنگ نمی‌کنه و می‌تونن بقیه چیزاشون رو بفرستن، مثلاً تو واتساپ که می‌ری خانوممون صدا رو می‌فرسته، سریع باز می‌کنه.
- تو شاد این جوری نیست؟
- نه وقتی می‌زنی باید دو ساعت صبر کنی تا باز شه، هی آرووووم، آرووووم می‌ره.
- یعنی پس مدرسه‌ها از اول باید می‌گفتن برید واتساپ؟
- اول آخه نمی‌دونستن شاد هنگ می‌کنه، بعد که رفتیم تو اپلیکیشن شاد، دیدیم همه‌اش هنگ می‌کنه.
- خوب نه منظورم اینه که شما که دیدین واتساپ بهتره، به نظرت چرا از اول نگفتن برید واتساپ؟
- چون که خانوم معلم ورزشه جداست.
- خوب به نظرت چرا نمیداد واتساپ؟
- شاید اجازه نمی‌دن، شاید.

- یعنی مدیر اجازه نمی‌ده؟

آره.

- پس چرا اون یکی معلمتون تونست بیاد واتساپ؟

شاید خودش دلش خواسته، شایدم کلاساشون جداست، نمی‌دونم.

- حالا فکر می‌کنی دلیل این که مدرسه خودتون از اول نگفت بهتون بیاید واتساپ چیه؟

نمی‌دونم.

- بعد آیتا گفتی شاد هنگ می‌کنه، هنگ یعنی چی؟

هنگ می‌کنه دیگه، نمی‌دونم شاید مثلاً اینترنت ما قطع می‌شه، مثلاً مامانم میاد بره تو شاد، میاد بیرون کلاً، می‌ریزم تو شاد مثلاً صدا گوش کنی یا چیزی بفرستیم واسه خانوم ورزش، میاد بیرون خودش، ولی واتساپ این جور نیست.

- آیتا تو کشورهای دیگه رو می‌شناسی؟

آره کشورای دیگه رو می‌شناسم مثلاً مثل ایران، خارج.

- خارج می‌دونی چه کشورهایی هست؟

نه.

- خارج یعنی خارج از ایران، یعنی هر کشوری به جز ایران می‌شه خارج، الان تو می‌تونی یه کشور بگی که خارج از ایرانه؟

ایم آمریکا؟

- آره مثلاً آمریکا یکیشه، به جز آمریکا کشورای دیگه هم بلدی بگی؟

نه، بلد نیستم.

- خوب حالا درباره آمریکا چی می‌دونی؟

می‌دونم که مثلاً آمریکا مو طلایین همشون، مثلاً پرچمشون قرمز و آبی، همه‌شون روسری نمی‌پوشن، فیلماشونم قشنگه مثلاً تنها در خانه، کوینم موهاش طلایی بود.

- بعد به نظر تو روسری نمی‌پوشن کار بدیه؟

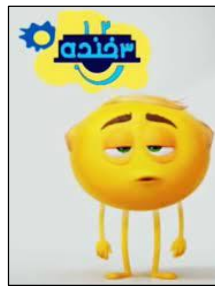
آره، خدا ازشون ناراحت می‌شه، نمی‌دونم تو کدوم درس‌مونم گفته بود، باید روسری بپوشید حتی تو خارج، اصلاً به حرف گوش نمی‌دن زناى خارج، روسری نمی‌پوشن. زناى ایران همه‌شون روسری دارن، من ندیدم تا حالا از کوچه کسی رد شه، روسری نداشته باشه، همه‌شون روسری دارن، همه‌شون آدمای خوبین.

- یعنی می‌خواهی بگی زن‌های آمریکایی که روسری نمی‌پوشن، آدمای بدی هستن؟

نه، آدم بدی نیستن، ولی زناى خارج که روسری نمی‌پوشن، کارشون اشتباهه، شاید آدم خوبی باشن.

- گفتی که کارشون اشتباهه، ولی شاید آدم خوبی باشن، چرا این رو می‌گی، دلیلش رو به من می‌گی؟

- خب کار اشتباهی می‌کنن که روسری نمی‌پوشن، چون که خدا از شون ناراحت می‌شه.
- پس واسه چی گفتی خوبن، دلیلش چیه؟
- چون که مهربونن، مثلاً مثل تنها در خانه، اینا که زنگ زدن پلیس مهربونن.
- آنیتا تو خودت هم روسری می‌پوشی؟
- نه، هنوز من نرفتم کلاس سوم، چادر و روسری این‌ها نمی‌پوشم، وقتی رفتم کلاس سوم، اون وقت دیگه چادر به سر می‌رم کوچه و دیگه حجاب می‌کنم و نمی‌ذارم غریبه‌ای موهام رو ببینه.
- از کی یاد گرفتی این‌ها رو که بعداً بخوای باحجاب باشی؟
- از مامانم، بهم گفته که رفتی کلاس سوم، تو کوچه و این‌ها مثل سارینا دوستت، چادر سرت کن.
- بعد اون موقع نمازم قراره بخونی؟
- بله، اون موقع چادر که سر کردم نمازم می‌خونم به خاطر خدا.
- اون وقت، اگر چادر سر نکنی یا نماز نخونی، چی می‌شه؟
- خدا با من قهر می‌کنه.
- خدا باهات قهر کنه، چه کار می‌کنه؟
- وقتی قهر کرد مثلاً از من بدش میاد، می‌گه وای چه دختر بدی، تو دلش می‌گه، ما که نمی‌فهمیم، تو دلش می‌گه وای چه دختر بدی، به حرف من گوش نمی‌ده، اصلاً با من حرف نمی‌زنه.
- یعنی اگه نماز نخونیم یعنی با خدا حرف نزدیم؟
- آره، یعنی با خدا اصلاً حرف نزدیم.
- یعنی به جز نماز خوندن نمی‌شه با خدا حرف بزنی؟
- چرا.
- پس چرا می‌گی اگه نماز نخونیم با خدا حرف نزدیم؟
- خب اون موقع اگه یادمون بره با اون حرف بزنی، نماز یادمون میندازه با خدا حرف بزنی.
- اون وقت تو الان نماز نمی‌خونی، یادت نمی‌ره با خدا حرف بزنی؟
- نماز نمی‌خونم، ولی می‌رم جلو پنجره شعر می‌خونم برای خدا، با اون حرف می‌زنم. مثلاً بارون میاد، می‌رم می‌گم، خدایا می‌خوام برات یه شعر بخونم، دستم رو می‌گیرم بالا، شعر می‌خونم.
- آنیتا گفتی فیلم‌های آمریکا رو هم دوست داری، چرا؟
- چون که قشنگن، مثلاً همون تنها در خانه، خیلی خنده‌داره، دزدا میان تو خونه، خیلی خنده‌داره.
- یعنی فیلم ایرانی اون جوری نداریم؟
- چرا داریم، ولی فرق می‌کنه، مثلاً یک، دو، سه، خنده، اون قدر بامزه اس، ولی امریکایی‌ها رو هم دوست دارم. یک، دو، سه، خنده، یه عروسکیه که دماغش مثل پینوکیو درازه، می‌ره می‌گه سلام (ادایش را درآورد).



- این رو بیش تر دوست داری یا تنها درخانه رو؟
جفتشونم دوست دارم خنده‌دارن.
- فقط فیلم خنده‌دار دوست داری؟
آره، ولی آمریکاییا و خارجی این‌ها بیش تر فیلمای خنده‌دار داره، ولی ایران نه فقط یک، دو، سه، خنده بامزه اس.
- یعنی آمریکاییا رو بیش تر دوست داری؟
آره.
- آهان. حالا آیتا می تونی ایران و آمریکا رو مقایسه کنی با هم؟
آره، مثلاً ایران خوبیش اینه که چادر می پوشن، خارج بدیش اینه که چادر نمی پوشن. دیگه مثلاً ایران خوبیش اینه که دزد نیست، ولی آمریکا خیلی داره. همینا.
- یعنی به نظرت آمریکا جای بدیه؟
آمریکا الان هم جای خوبیه، هم جای بد، چون که زناشون چادر نمی پوشن، ولی هم کشور خوبیه، هم کشور بدیه.
- چرا می گی خوبه؟
خب چون مردمشون خوبه، مهربونن، مو طلایین. من موطلایی خیلی دوست دارم.
- از کجا فهمیدی امریکایی‌ها خوب و مهربونن؟
فیلمشون رو دیدم.
- توی فیلمشون چه جوری بودن؟
خوب بودن، مهربون بودن با همدیگه.
- حالا آیتا تو حاضری بری آمریکا زندگی کنی؟
بزرگ شدم آره، الان کوچیکم، باید با پدر مادرم زندگی کنم، با پدر بزرگ، مادر بزرگم زندگی کنم. ولی بزرگ شدم می تونم برم.
- چرا می ری اون جا؟
چون که مردم خوبی داره، با منم خوب و مهربونن.
- ایران مردم خوبی نداره؟

- ایران آره مردم خوب داره، ولی اون جا بهتره.
- مگه نگفتی اون جا خانوما حجاب ندارن؟
- آره، دیگه زناش حجاب ندارن، ولی خب مرداش خوبن، خب مردا که روسری نمی‌پوشن، مرداش قشنگ و شیکن، مو طلاییین.
- بعد از کجا فهمیدی اگه بری اون جا باهات خوب و مهربونن؟
- تو فیلماشون مهربونن دیگه، مثلاً تو تنها در خانه مامان و بابای پسره مهربونن.
- ولی آیتا قبل تر که با هم حرف زدیم، گفتی نمی‌رم خارج زندگی کنم و ایران رو دوست دارم.
- هم ایران رو دوست دارم، هم آمریکا رو دوست دارم، ولی الآن که کوچیکم دوست دارم ایران زندگی کنم، بعداً که بزرگ شدم برم آمریکا، چون آمریکا مردمش مهربونن، بهتره.
- مردم ایران خوب و مهربون نیستن؟
- چرا خوبن ولی آمریکام خوبه، من دوست دارم برم آمریکا، دوشش دارم دیگه.
- اون وقت دوست داری بری آمریکا مسافرت یا برای همیشه زندگی کنی؟
- دوست دارم برم مسافرت کشورای خارج، بعدش برم آمریکا زندگی کنم.
- فقط برای این که مردمش مهربونن؟
- خب اون جا قشنگ تره، مردمشونم خوبن، اون جا همه چی خوبه.
- ایران همه چی خوب نیست؟
- ایرانم خوب هست، ولی آمریکا شیک تره، مردمش خوشگل ترن، مردمشونم مهربونن با هم، اون جا رو بیش تر دوست دارم.
- دوست‌های تو هم دوست دارن برن آمریکا زندگی کنن؟
- نمی‌دونم بهم نگفتن، شاید دوست داشته باشن، شاید دوست نداشته باشن.
- درباره خارج و کشورای دیگه باهاشون حرف نزدی؟
- نه.
- باشه عزیزم، من دیگه سوالی ندارم.

۴-۲- مصاحبه با الهام ۹ ساله

- دختراشون همیشه پاشنه بلند می‌پوشیدن و لباسای خوشگل... شبیه پرنسسا و باربیا بودن... خیلی دوست دارم بزرگ که شدم، شبیه اینا بشم.
- تذکر پژوهشگر:
- الهام در یک خانواده سطح متوسط رو به بالا زندگی می‌کند. پدر او مهندس و مادر او آرایشگر است. الهام تک فرزند است. بیش تر وقت‌ها پدر و مادر به دلیل مشغله پیش او نیستند. و او نزد مادر بزرگ یا پرستارش می‌ماند.

- الهام جون همون طور که از قبل با هم صحبت کرده بودیم، قرار هست امروز در مورد موضوع‌های مختلفی، مثل فناوری‌هایی که استفاده می‌کنی، ارتباطات با دوستان، مدرسه و مسایل دیگه با هم صحبت کنیم. شروع کنیم؟

بله. من آماده‌ام.

- شما الآن کلاس چندمی؟

سوم.

- خوب الآن که کلاس‌هاتون مجازی هست، از چه وسیله‌ای برای وصل شدن به کلاس استفاده می‌کنی؟

از شاد و بعضی موقع‌ها از واتساپ.

- با چه وسیله‌ای به شاد و واتساپ وصل می‌شی، مثل تبلت، گوشی؟
من تبلت دارم.

- از چند سالگی تبلت داری و استفاده می‌کنی؟

از پنج سالگی.

- خوب پس خیلی وقته که از تبلت استفاده می‌کنی، چی شد که اولین بار برات تبلت خریدن؟
اولش یه تبلت سامسونگ خریدن برام. من و دخترخاله‌ام، هم سن بودیم تقریباً. بعد تصمیم گرفتیم که تبلت بخریم. اولش اون رفت خرید یه هفته زودتر. بعد من خریدم. بعد از ما هم یه دختر خاله‌ی دیگه‌مون که کوچولوتر از من بود هم خرید. بعد هم که بزرگ‌تر شدیم، تبلت جدید خریدیم.

- الآن از چه تبلتی استفاده می‌کنی؟

آن یه تبلت جدید دارم.

- می‌تونی بگی چه مارکی هست؟

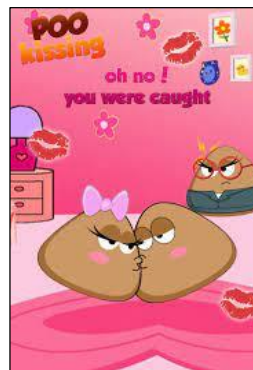
اپل. در واقع آپید می‌گن بهش.

- خب اولش سامسونگ داشتی و بعد رفتی سراغ اپل. برات مهم بود چه مارکی باشه؟
آره. من اولش رفتم مدرسه، بعد دوستانم اکثراً گوشی داشتن یعنی مدلای مختلف اپل رو داشتن. من ولی گوشی نخریدم. آپید خریدم. این جور بود که من تا قبل از این که برم مدرسه، سامسونگ رو داشتم، ولی بعدش تبلت رو دادم بابام. بعد هم کلاسیام گوشی داشتن ولی برای من آپید رو خریدن که بازی هم بکنم.

- از اولش چی شد که برای تو تو ۵ سالگی تبلت خریدن؟

من اول به بابام گفتم چون مامان می‌گفت نه مثلاً زوده و اینا. بعد به بابا گفتم که همه دارن و بازی می‌کنن تو مهدکودک. بابام گفتش باشه.

- مامانت چه طور راضی شد؟
- بابا راضیش کرد.
- چه حسی داشتی وقتی که می‌دیدى بقیه همبازی‌های تو تبلت دارن، ولی خودت نداری؟
- اون اولش ناراحت می‌شدم.
- چرا ناراحت می‌شدی، چیزی بهت می‌گفتن؟
- نه چیزی نمی‌گفتن، ولی دوست داشتم که داشته باشم.
- می‌گذاشتن تو باهاشون بازی کنی؟
- آره بعضی وقتا. البته زیاد طول نکشید که من نداشته باشم، دو ماه اینا بیش تر نشد.
- بعد که تبلت خریدی با اون چه کار می‌کردی؟
- بازی می‌کردم باهاش. تو مهندس بودی که می‌رفتیم، مربی پیش خودش نگاه می‌داشت و بعد توی زنگای تفریح بهمون می‌داد بازی کنیم.
- توی خونه چه کار می‌کردی؟
- توی خونه خیلی بازی می‌کردم قبل از مدرسه. ولی وقتی می‌رفتم مدرسه، خیلی سخت‌گیری خانوادهم زیاد بود که به تکالیفم برسیم. کم‌تر بازی می‌کردم.
- نگفتی چه بازی‌هایی با تبلت می‌کردی؟
- خیلی بازی‌ها می‌کردم، مثلاً کلبش آو کلنز... پوو... بازی‌های آشپزی... بازی‌های آرایش... از اینا که باید سه تا چیز رو شبیه هم می‌کردیم تا امتیاز بگیریم.





- مثلاً وقتی پو بازی می‌کردی، چه کارهایی با اون می‌کردی؟
- به پو مثلاً باید بهش غذا می‌دادیم و دسشویی می‌بردیمش. نازش می‌کردیم... .
- چه حسی داشتی؟
- نمی‌دونم ولی یادمه هر وقت که صدای پو می‌اومد از تبلت، یعنی وقتایی که یه کاری داشت که باید براش انجام می‌دادم، می‌پریدم روی تبلت که بهش برسیم. نگرانش می‌شدم که کتیف نشه و این چیزا.
- کلش او کلنز چه طور؟
- اینو دوست داشتیم، ولی زیاد بازی نمی‌کردم یه کم اون موقع بزرگونه بود. باید یه جایی رو می‌ساختی و قلعه درست می‌کردی تا بهت حمله نکنن. بعد گروه پیدا می‌کردی تا باهاشون هم‌گروه بشی و حمله کنی. اما همه خیلی بزرگ‌تر بودن انگار بعد بازیش هم خیلی طولانی بود چند ماه بازی کردم، بعد ول کردم. آها ماشیین سواری و مسابقه دادن هم دوست داشتیم.



- ماشین سواری چه طوری بود و چه حسی بهت می‌داد؟
- هیجانی بود. صدای بازی‌ها خوب بود. مثلاً با مهسا دختر خاله‌ام می‌نشستیم و می‌دیدیم کی بیش‌تر می‌تونه بره.
- همیشه با مهسا بازی می‌کردی؟
- نه وقتی که می‌رفتیم خونه همدیگه یا خونه مامان بزرگ مثلاً.
- بازی‌های پرتحرک هم می‌کردید؟
- اوممم وقتی که همه‌ی دخترخاله پسر خاله‌ها باشیم بیش‌تر. ولی وقتی دوتایییم، بازی‌های تبلتی می‌کنیم.
- در مورد بازی‌های آشپزی برام بگو.
- چند مدل بازی‌های آشپزی بود که من بازی می‌کردم. بعد غذاهای متفاوت و مختلف درست می‌کردیم. مثلاً غذاهای هندی، چینی، ایتالیایی... .
- دوست داری آشپزی رو؟
- بدم نمیداد... اما الآن نه دلم نمی‌خواد واقعاً آشپزی کنم... همین طوری دوست دارم تو تبلتم بازی کنم.
- چرا دوست نداری تو واقعیت آشپزی رو امتحان کنی؟
- آخه کار سخته. هم وقت می‌گیره هم ممکنه چیزیت بشه، یه بار اومدم به مامان کمک کنم دستم سوخت. اینجا (محل سوختگی را نشان می‌دهد) اما تو بازی دیگه فقط هیجانسه و حال می‌ده.
- اون موقع‌ها چه قدر از وقتت رو در روز برای بازی کردن می‌گذاشتی؟
- اوایل که خریده بودم خیلی، چون تازه بود... مثلاً ۵ ساعت ۶ ساعت... بقیه‌اش رو دیگه بازی نمی‌کردم، کارتون یا فیلم نگاه می‌کردم.
- چه فیلمی نگاه می‌کردی؟
- فیلم ترسناک دوست داشتم و جنگی. چون بابام اینا رو می‌دید، منم دوست داشتم و می‌دیدم. البته بابام ترسناک نمی‌دید، خودم می‌دیدم.
- خب فیلم ترسناک که می‌دید چی تأثیری روت می‌گذاشت؟
- البته اولین بارش کارتون ترسناک دیدم یه کارتون دیدم خون آشام بود. قشنگ هم بود. خیلی واقعی بود. چون اونو خیلی دوست داشتم. بعدشم چند بار خواب ترسناک دیدم، کلاً خیلی دوست داشتم.
- می‌ترسیدی؟
- آره خیلی ترسیدم، وقتی اولین بار اون کارتون رو دیدم. ولی بعد که بابام برام توضیح داد که هیچ‌کدوم اینا واقعی نیست و الکیه، دیگه هیچ‌کدوم رو باور نمی‌کنم و کم‌تر می‌ترسم.
- چه خوب. از فیلم‌های جنگی چی می‌دید؟

اوایل فیلمای چینی رزمی می‌دیدم. مثلاً با شمشیر. اینا رو البته بیش‌تر توی تلویزیون و ماهواره می‌دیدم. خیلی دوست داشتم دنبال کنم اینا رو... بعد مثلاً می‌اومدم چیزای دیگه رو که شبیهش بود رو دانلود می‌کردم.



- دانلود کردن رو از کی یاد گرفتی؟
- یه پسر خاله بزرگ‌تر دارم که ازش سوالای کامپیوتری‌مون رو می‌پرسیم. اون گفت چه کار کنیم تا فیلم دانلود کنیم
- چه فیلم‌هایی رو دانلود می‌کنی؟
- همین فیلمای جنگی مثلاً. بابا فیلمای جکی جان رو خیلی دوست داره... با هم می‌بینیم. بعد من اگه تعریف فیلم دیگه‌ای رو بشنوم، میام دانلود می‌کنم... .
- از ماهواره دیگه چی نگاه می‌کنی، فیلم‌های جم رو شده که ببینی؟
- فیلمای جم رو مامان و بابام نمی‌داشتن که ببینم. هنوزم نمی‌دونم چرا نمی‌ذارن من ببینم. بعضی وقتا که دیدم چیز خاصی نداشته. هیچ مشکلی نداشت.
- پس فیلمی رو از جم و بقیه شبکه‌ها دنبال نکردی؟
- بعضی وقتا دیدم، ولی این که بشینم و نگاه کنم نه.
- همون بعضی وقت‌ها چی می‌دید؟
- مثلاً پیش اومده بود که دختر و پسر همدیگه رو بوس کنن یا لباس‌های خیلی کوتاه اینا می‌پوشیدن، شاید واسه همین بابا نمی‌داشت ببینم.
- به نظرت لباس پوشیدنشون چه طور بود و تو چه حسی نسبت به اون لباس‌ها داشتی؟
- دختراشون همیشه پاشنه بلند می‌پوشیدن و لباسای خوشگل... شبیه پرنسسا و باریبا بودن... خیلی دوست دارم بزرگ که شدم، شبیه اینا بشم.
- باریبا رو هم نگاه می‌کنی؟
- آره کارتونای باریبا رو که نگاه می‌کردم، دلم می‌خواست اون جور لباس بپوشم، اون جور راه برم، آرایش کنم، همه‌اش دلم می‌خواست اون طوری لباسای قشنگ بپوشم و کارای باریبا رو بکنم.



- فکر می‌کنی اونا با ما خیلی فرق دارن؟
اونا خوشگل ترن. مثلاً السا و آنا... وای اینا خیلییی خوشگلن. عاشق لباس السا بودم. گیسو کمند رو هم خیلی دوست دارم خوشگل بودن. بریوا^۱ رو هم خوشم می‌اومد.



- السا و آنا رو چرا دوست داشتی و ازشون چی یاد گرفتی؟
دلم می‌خواست خواهر داشته باشم. اونم این جور من رو دوست داشته باشه. دلم می‌خواست پرنسس باشم، قدرت‌های جادویی داشته باشم. خیلی قدرت‌های جادویی رو دوست دارم.
- دوست داری چه قدرتی داشته باشی؟
ذهن بخونم. غیب بشم.

- چرا دوست داری غیب بشی؟
- بعضی وقتا حال می‌ده، مثلاً این طوری می‌تونم یکی رو اذیت کنی. توی کارتونا بعضی وقتا ازین کارا می‌کنن. حتی هری پاتر هم می‌تونن غیب بشه. بعد مثلاً کارای باحال می‌کرد.
- چه کارهای باحالی؟
- مثلاً شنل انداخت روی خودش و غیب شد. بعد رفت به صحبت معلماش با هم گوش داد.
- دوست داری غیب بشی تا به صحبت بقیه یواشکی گوش بدی؟
- نه، ولی هری پاتر با این کارش تونست بفهمه کی داره کار بد می‌کنه، شاید این طوری منم بتونم به کسی کمک کنم.
- ذهن خوندن چه طور؟
- ذهن خوندن رو هم دوست دارم، مثلاً می‌خوام بدونم، آدما چه فکری راجع به من می‌کنن.
- کلاً پس از جادو و اینا خوشت میاد؟
- آره به نظرم خفنه. آدم کارای خفن می‌کنه... بعد یه کارایی بکنی که یه عده دیگه نمی‌تونن بکنن خیلی خوبه.
- خب به نظرت جادو واقعیه؟
- نمی‌دونم ماما اینا می‌گن نه. ولی من دوست دارم تو بازی‌هایی هم که می‌کنیم باحالیش به همینه که یه چیز متفاوته دیگه. می‌تونم یه کاری بکنی که واقعی نیست و هیجان داره.
- به نظرت جادوگری رو می‌شه یاد گرفت؟
- اِممم نمی‌دونم. تو هری پاتر این طوری بود که با قدرتش به دنیا اومده بودن، اما باید می‌رفتن مدرسه تا یاد بگیرن.
- خب فکر می‌کنی می‌شه از تو مدرسه همچین چیزی رو یاد گرفت؟
- احتمالاً نه.
- حالا چی دختر شجاع رو دوست داری؟
- از موهای نارنجیش خوشم می‌اومد و این که هر چی دوست داشت رو انجام می‌داد. کاراش رو شجاعانه انجام می‌داد. با این که بقیه می‌خواستن جلوش رو بگیرن، اما اون تونست کاری که می‌خواست رو انجام بده.
- چی شد که آخر ماما و بابات برات تبلت رو خریدن؟
- دیدن که من خیلی ناراحت بودم و تنها بودم و کسی رو نداشتم که باهاش بازی کنم. خونه ماما بزرگم که می‌رفتم بی‌کار بودم. همیشه که دختر خاله‌ام اینا پیشم نبودن. ماما اینا هم سرکار می‌رفتن. دیگه این طوری شد که تبلت خریدن تا من از تنهایی در بیام.
- بعد چی شد که تبلت رو عوض کردی؟

- آخه آید رو خیلی دوست داشتم و خیلی خوشگل بود. تبلت‌های سامسونگم زود خراب می‌شن و کند می‌شن. دوستای خانوادگیمون بچه‌هاشون آیفون داشتن که گوشی بود. من رفتم آید گرفتم.
- خب الان نسبت به دختر خاله‌ات که آید نداره، چه حسی داری؟
- یه کوچولو خوشحالم که فقط من تو خانواده تبلتم آیدمه. حس خوبی می‌ده. ولی اون ناراحت نیست، همون تبلت خودش رو دوست داره.
- شماره تلفن هم داری؟
- آره دارم.
- خب با تلفنت به جایی وصلی؟
- واتساپ و تلگرام دارم.
- از تلگرام چه استفاده‌ای می‌کردی؟
- تلگرام رو الان دیگه ندارم.
- چرا نداری؟
- چون فیلترشکن نمی‌ذاره بابام داشته باشم. فقط یه سال تلگرام بدون فیلتر داشتم.
- اون موقع پس هنوز مدرسه نمی‌رفتی درسته، پس چه طوری با تلگرام پیام می‌دادی؟
- ویس می‌دادم... عکس می‌فرستادیم واسه دختر خاله اینا... مامان بابامم برام عکس می‌فرستادن.
- دوست‌هات هم اون موقع تلگرام داشتند؟
- نه اون موقع گوشی نداشتم اونا.
- تو واتساپ با کیا چت می‌کنی؟
- گروه داریم با دوستانم... با معلمام... با خانواده خودمون... عکس و فیلم و اینا می‌فرستن.
- با دوست‌هایی که داری، در گروه راجع به چه چیزهایی حرف می‌زنین؟
- نمی‌دونم، پیام می‌ذاریم، حرف می‌زنیم... مثلاً چالش اجرا می‌کنیم... در مورد همین السا و آنا حرف می‌زدیم... .
- مثلاً چه چالش‌هایی؟
- مثلاً یه بار چالش بالش رو اجرا کردیم.
- چه جالب در موردش نشنیدم... این چالش چه جوریه بود؟
- یکی از بچه‌ها اومد گفتش که چالش بالش دارن بقیه انجام می‌دن. این طوریه که لباساشون رو در میارن و فقط یه بالش می‌ذارن جلوی بدنشون. بعد اون بالش رو با کمر بند می‌بندن و عکس می‌گیرن جلوی آینه از خودشون. عکس سلفی مثلاً... بعد اینو می‌داشتن تو اینستا... بعد دوستم، آوینا که اومد اینو گفت. خودشم عکس گرفت و گذاشت.
- تو هم عکس گذاشتی؟

من یه کم خجالتیتم. ولی این چالش این جوریه بود که بچه‌ها اصرار داشتن همه انجام بدیم. آوینا هم قول گرفت که همه انجام بدن، بعد عکس خودش رو گذاشت. خیلی باحال بود. منم یه کم خجالت می‌کشیدم، ولی بعد منم انجام دادم. این طوری نبود که همه جامون معلوم باشه‌ها... بیش‌تر بدنمون پوشیده بود.

- این چالش برای کی بود؟

تو همین دوران که مدرسه‌ها تعطیله بود. تو همین کرونا... .

- بعد با اون عکست چه کار کردی، پاکشون کردی؟

از توی گروه نه، باید پاک می‌کردم؟

- نمی‌دونم بستگی به خودتون داره... اما معمولاً بهتره عکس‌هایی که عرف نیست رو توی اینترنت و فضای مجازی پخش نکنیم... شاید کسی بعداً از این عکس‌ها سوءاستفاده بکنه.

آهالااا نمی‌دونم... من به دوستانم اعتماد دارم.

- اینستاگرام هم داری؟

نه، من ندارم.

- دوست‌هاش چه طور؟

اونا هم یکی دوتا شون شاید داشته باشن، ولی از گوشی مامانشون نگاه می‌کنن.

- تو چه طور، تو هم نگاه می‌کنی؟

نه، من چیز زیادی نمی‌دونم از اینستاگرام. مامانم بعضی وقتا صدف بیوتی رو نگاه می‌کنه. منم نگاه می‌کنم، چون آرایش می‌کنه باحاله.

- دیگه چه کارهایی می‌کنین؟

جوک و چیزای خنده‌دار می‌فرستیم... راجع به بقیه دوستانمون شاید حرف بزنیم.

- مگه همتون توی اون گروه نیستید؟

نه، ما یه سری دوستایی هستیم که صمیمی‌ایم. بعد به قول بزرگ‌ترا اون جا غیبت می‌کنیم.

- چه جوک‌هایی برای هم می‌فرستید؟

یه سریاشون توشون بی ادبی هم هست.

- چیزی هست که مثال بزنی؟

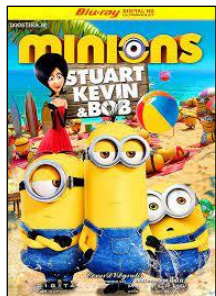
نه، یادم نمیداد... ولی مامانم یه بار اومده بود سراغ تبلتتم، این رو خوندم و خوشش نیومد گفت این چیزا چییه... .

- مامانت همیشه تبلتت رو چک می‌کنه؟

نه، اتفاقاً چون اکثراً سرکاره، حواسش نیست. اتفاقی اومد چک کرد.

- بابات چه طور؟

- نه، اونم سر ساختمون می‌ره، زیاد براش مهم نیس.
- خب بهم بگو که کارتون و انیمیشن رو از کجا نگاه می‌کنی؟
- چم جونپور... برنامه کودک تلویزیون بعضی وقتا عمو پورنگ نگاه می‌کنم. ام‌بی‌سی هم نگاه می‌کنم.
- شبکه پویا رو نگاه نمی‌کنی؟
- آخه کیفیتش پایینه. رنگاش قشنگ نیست، کارتوناشم قشنگ نیست. بعضی موقعا یه چیزایی می‌ده، ولی ترجیح می‌دم که دانلود کنم خودم.
- دانلود که می‌کنی، دوبله نگاه می‌کنی یا زبان اصلی؟
- قبلاً دوبله. ولی الان که یه مدته زبان انگلیسی رو کلاس می‌رم، سعی می‌کنم زبان اصلی دانلود کنم.
- توی چم جونپور چی نگاه می‌کنی؟
- هر چی خوشم بیاد... بعضی موقع‌ها فیلمم نگاه می‌کنم.
- این‌ها رو که نگاه می‌کنی، کسی بهت نمی‌گه نگاه نکن؟
- چرا مامانم می‌پرسه که درسات رو خوندی؟ بعد بیا نگاه کن. اما خاله ریحان که میاد پیشم وقتی تنهام، اون زیاد گیر نمی‌ده، بخوام نگاه کنم، می‌ذاره.
- چه کارتون‌هایی از چم جونپور می‌بینی؟
- اگه کارتونای مثل باریبی و السا بده خوشم میاد... اما این مدلی کم می‌ده... مثلاً داستان اسباب بازی‌ها رو دیدم ازش. کارتون در مورد مینیون‌ها می‌ده. مینیونا خیلی بامزه ان... بعد بعضی وقتا باب اسفنجی نگاه می‌کنم.



- داستان اسباب بازی‌ها چه طوری بود؟
- خیلی خوبه. اندی رو دوست دارم. این که اندی و اون دختره همدیگه رو دوست داشتن هم خوشم می‌اومد. البته می‌دونم قدیمیه، ولی باحاله.
- کارتونهایی که نگاه می‌کنی، روابط عاشقانه رو هم نشون می‌دن؟
- آره، اکثراً نشون می‌دن. مثلاً دختره، پسره رو دوست داره یا برعکس. مثلاً آنا و کریستف همو دوس داشتن و عاشقونه بود. گیسو کمند هم همین طور. بعد اینا با هم دوست می‌شن و ازدواج می‌کنن.



- خوب بعد این‌ها برات دیدنشون جذاب هست؟
- آره، قشنگه دیگه.
- خوب حسرت راجع به این طور رابطه‌ها چیه؟
- نظری ندارم.
- توی کارتونهایی که نگاه می‌کنی، بعد می‌بینی که دخترها و پسرها رابطه‌شون با هم خیلی صمیمیه، به نظرت این کار، کار درستیه؟
- آره، به نظرم مشکلی نداره.
- چرا فکر می‌کنی مشکل نداره؟
- آخه تو مدرسه به ما می‌گن خوب نیست، ولی مامانم اینا می‌گن، اگه درست رفتار کنی مشکلی پیش نمیاد.
- پس مامانت این‌ها مشکلی ندارن؟
- نه، اونا چیزی نمی‌گن در این مورد.

- راستی الهام جان الان که کلاس‌ها مجازیه، درس‌ها رو می‌خونی؟
نه، زیاد درس نمی‌خونم. آخه می‌شه تقلب کرد، بعد وقتی می‌شه تقلب کرد، چرا درس بخونم.
- مامانت این‌ها بهت نمی‌گن درس بخون؟
چرا می‌گن، مامانم همه‌اش می‌گه درس بخون، دکتر بشو یا خانم مهندس شو. من ولی دلم می‌خواد هنرمند بشم، مثلاً بازیگر بشم.
- چی شد که به این فکر افتادی که بازیگر بشی؟
چون وقتی فیلم می‌بینیم، دوست دارم که خودم جای اونا باشم و بازی کنم یا مثلاً تو نقششون می‌رم.
می‌رم جلوی آینه با خودم صحبت می‌کنم.
- خودت رو آرایش هم می‌کنی؟
نه، آرایش زیاد نمی‌کنم. مامانم دوست نداره.
- خودت چه طور؟
من عاشق آرایشم. گفتم که صدف بیوتی رو هم می‌بینم. من رژ رو خیلی دوست دارم.
- چه طور از بین همه چیزها، رژ رو بیش‌تر دوست داری؟
- مثلاً برتزا که یه مدل کارتون، لبای گنده دارن و رژاشون خوشگلن.



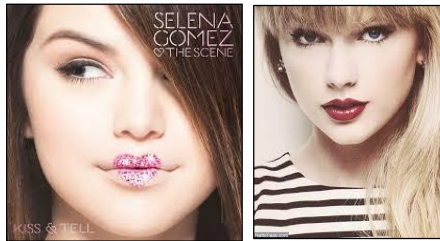
- خب برتزا که خیلی کارتونی هستن، قیافه‌هاشون طبیعی نیست.
اتفاقاً خیلی دوست دارم بزرگ که شدم، اون طوری کنم لبامو یا دماغمو عمل کنم.
- عه چرا، تو که خیلی خوشگلی؟
اونا از من خوشگل‌ترن... تو همین اینستا هم که مامانم می‌بینه، بچه‌ها خیلی خوشگل‌تر از منن.
- خب اون‌ها رو می‌بینی، چه حسی بهت دست می‌ده؟
حس این که خوشگل نیستم و باید تغییر کنم تا خوشگل بشم. حتی مامانم هم دماغش رو عمل کرده. به منم می‌گن که دماغم شبیهه اونه. واسه همین بهتره که منم عمل کنم.
- کسی بهت گفته خوشگل نیستی؟
نه کسی نگفته. ولی همه از دختر خاله‌ام مهسا بیش‌تر تعریف می‌کنن تا من.

- چه تعریفی ازش می‌کنن؟
- این که مثلاً چه دختر آروم و خوبیه و به درس‌هاش می‌رسه.
- در مورد تو چی می‌گن؟
- من رو هم چون تک فرزندانم، ناز می‌کنن، ولی نمی‌گن تو هم خوشگلی! واسه همین دوست دارم بزرگ بشم تا بتونم خوشگل بشم. مثل پرنسسا لباس بپوشم.
- ولی به نظر من شما هم خیلی خوشگلی. البته که خوشگلی نباید معیار باشه. خیلی چیزای خوب دیگه‌ای هم هست که آدم می‌تونه به دست بیاره.
- مادربزرگم همین رو می‌گه... (لبخند می‌زند).
- خب الهام جون، توی واتساپ گروه‌های مختلط هم دارید، مثلاً هم دختر باشید هم پسر؟
- داریم، با همکلاسی‌های زبانمون یه گروه داریم.
- خب چند نفرید و در مورد چی صحبت می‌کنید؟
- ده نفریم. شیش تا دختر چهارتا پسر. همه با هم دوستیم. تولد گرفته بودم، اونا هم اومده بودن. مامانمون هم همه با هم دوستن.
- چه خوب. ارتباطات با پسرهای گروه چه طوریه؟
- خوبیم با هم. مامانمون با هم در ارتباطن. هر چند وقت جمع می‌شن خونه همدیگه. ما هم بعضی وقتا تو این مهمونیا می‌بینیم همدیگه رو. راستش خاله جون به کسی نگه‌ها، من یکیشون رو خیلی دوست دارم. اسمش رادانه، ولی اون حس می‌کنم من رو دوست نداره.
- چی شد که این فکر رو کردی؟
- همه‌اش با من دعوا داره، ولی با یکی دیگه از دخترا خوبه. ولی من کاری نکردم آخه که بخواد با من بد باشه.
- خب خاله جون این دوست داشتنی که می‌گی، مثل دوست داشتن بقیه دوست‌هاست هست؟
- آره، ولی بیش‌تر از بقیه دوستام دوسش دارم. همون طور که آنا کریستف رو دوست داشت. تولدش که بود، لپش رو بوس کردم.
- بعد رادان تعجب نکرد که بوسش کردی؟
- نه، چون خیلی خوشگله، همه دوسش دارن.
- تو توی کارتون‌ها، این طور حرکت‌ها رو زیاد دیدی؟
- آره، تو کارتون‌ها انجام می‌دن و کسی ناراحت نمی‌شه.
- پس برات طبیعی بوده؟
- آره.
- الهام جون در مورد موسیقی و آهنگ‌هایی هم که گوش می‌دی بهم بگو.

امم برنامه‌های موزیک رو نگاه می‌کنم. مثلاً آمریکاز گات تلنت^۱ که تو ماهواره می‌ده و ایران عصر جدید رو ازش تقلید کرده. خیلی برنامه‌ی باحالیه. کلی آدم عجیب و غریب میان و کارای خلاقانه می‌کنن. صداهاشونم خیلی خوبه.



کانال‌های موزیک هم نگاه می‌کنم مثلاً پی‌ام‌سی و رادیو جوان.
- از کدوم خواننده‌ها بیش‌تر خوشت میاد؟
خودم بیلی آیلیش و سلنا و تیلور سوییفت رو دوست دارم. یه گروه کره‌ای رو هم دوست دارم که اسمش یادم نیست.



- چرا ازشون خوشت میاد؟
چون خیلی خوشگلن. هم بیلی خیلی خوشگله هم تیلور. این گروه کره‌ای هم که خیلی خوشگلن حتی رادان هم یه کم شبیه همیناست.
- چی شده که این قدر زیبایی برات مهمه و فکر می‌کنی که همه باید خوشگل باشن؟

نمی‌دونم، کلاً به نظرم مهمه. بعد محل کار مامانم که می‌رم، می‌بینم همه اومدن که خودشون رو خوشگل کنن. پس نشون می‌ده که برای همه مهمه. توی اینستا و توی هم همه‌اش خوشگلا رو نشون می‌دن. واسه همین منم از خوشگلی و خوشگلا کلاً خوشم میاد.

- چرا مگه خوشگلی چه اهمیتی داره؟

همه آدم رو دوست دارن، همه به آدم احترام می‌ذارن و آدم باکلاس تر می‌شه.

- با کلاس از نظر تو یعنی چی؟

یعنی خفن. چیزای گرون و خوشگل داشته باشی. نه مثل بعضی از آدم‌ها.

- کدوم آدم‌ها؟

مثلاً خاله‌ام اینا خیلی بد تیپن و به خودشون نمی‌رسن، اما مامان من به خاطر کارش، تیپش خوبه.

به نظرت بین نسل شما و دوست‌هات و بزرگ‌ترها خیلی تفاوت هست؟

نمی‌دونم!

- به نظرت کدوم یکی از کارهایی که می‌بزرگ‌تر وقتی بچه بودن انجام می‌دادن، بهتر از الان بوده؟

اونا خیلی خواهر و برادر داشتن. ولی من فقط یکیم. به نظرم اون طوری بهتر بود. اونا خیلی همبازی داشتن. می‌رفتن خونه همدیگه... مامان که تعریف می‌کنه، خوشم میاد.

- یعنی دوست داشتی مثل اون موقع همبازی بیش‌تر داشتی یا بازی با تبلت رو دوست داری؟

هر دوتاش رو دوست دارم. آخه وقتی آدم خیلی هم با تبلت بازی می‌کنه، خسته می‌شه.

- فقط با تبلت بازی می‌کنی؟

ایکس باکس هم دارم.

- چه بازی‌هایی با اون می‌کنی؟

بازی‌هایی که حرکت و رقص داره. می‌ذارم بعد باهاشون می‌رقصم یا ماشین بازی می‌کنم.

- بازی‌هایی که می‌کنی، باعث نشده که درست ضعیف بشه؟

یه کوچولو... البته تو دوران کرونا بهتر شد. چون همه تقلب می‌کنیم. مامان اینا می‌دونن تقلب می‌کنیم، ولی خب چی می‌شه کرد.

- بهت می‌گن درس بخون؟

آره بهم می‌گن بخون. اگه می‌خوای تقلب کنی هم بکن، ولی قبلش خودت بخون. منم می‌گم می‌خونم، ولی نمی‌خونم.

- به نظرت تقلب کردن کار درستیه؟

آخه درسا رو دوست ندارم، مثلاً کلاس زبان که می‌رم می‌خونم درسام رو یا کلاس نقاشی رو هم دوست دارم، ولی مدرسه حوصله املا و علوم و اینا رو ندارم.

- معلمتون رو دوست داری؟

آره، معلم پارسالمون خیلی خوب و مهربون بود. درس خوندن مون براش مهم بود. امسال چون معلم جدیدمون رو نمی‌بینم و منم درسا رو دوست ندارم، دیگه زیاد چیزی نمی‌خونم. می‌خونما، اما زیاد نمی‌خونم.

- نگفتی به نظرت تقلب کار درسته؟

نمی‌دونم. اگه تقلب نکنم نمرم پایین میاد. آخه خود معلم هم می‌دونه و چیزی نمی‌گه.

- استفاده کردن از تبلت و ایکس باکس باعث شده که تو روند خواب روزانت تغییر ایجاد بشه؟
آره. مثلاً قبلاً که مدرسه بود، زود می‌خوابیدم. ولی الان تا ۳، ۴ هم بیدارم. کارتون می‌بینم یا بازی می‌کنم.

- مامانت این‌ها چیزی بهت نمی‌گن؟

اونا زود می‌خوابن.

- دوست‌هات هم سبک زندگیشون تغییر کرده؟

آره، همه. بعضی وقتا که مامان یه چیزی می‌گه، می‌گم ما همه این شکلی‌ایم، مامان به ما گیر نده.

- الان که دیگه مدرسه هم نداری، باعث شده که فعالیت‌های دلخواهت رو بیش‌تر انجام بدی؟
نه. چون هیچ‌جا نمی‌تونیم بریم. اوایل خونه مامان بزرگ هم نمی‌رفتیم. کم‌کم دیگه رفتیم. پارک و مسافرت و اینا هم نمی‌تونیم بریم.

- قبلاً می‌رفتی مسافرت؟

آره.

توی مسافرت هم با تبلت زیاد کار می‌کردی؟

نه زیاد. مامان هم می‌گفت که اومدیم تفریح، بسه دیگه کنار بذار. منم می‌داشتم.

- از آهنگ‌های بیلی آیلیش کدوم رو دوست داری؟

یه آهنگش خیلی معروف شده بود. اسمش بود آیم اِ بد گای. کلاً هم از تیپش و کاراش خوشم میاد. درسته که من از خوشگلا خوشم میاد، ولی بیلی براش مهم نیست که کی چه نظری در موردش بده.

- مگه تیپ بیلی چه طوریه؟

رنگ موهاش سبزه. البته من مدل پرنسسی رو بیش‌تر دوست دارم.

از خواننده‌های ایرانی هم کسی هست که دوستش داشته باشی؟

اِمَمَمَم... آره از سحر خوشم میاد، خوشگله... از محسن ابراهیم‌زاده همون که دونه دونه رو می‌خونه هم خوشم میاد. ماکان بند هم خوبه. ولی اکثرشون بی‌کلاسن و شیک نیستن.



- از کجا باهاشون آشنا شدی؟
- از برنامه‌های تلویزیونی یا مثلاً آهنگاشون رو تو تلگرام یا واتساپ می‌دیدم که گذاشتن دانلود می‌کردم.
- خارجی‌ها رو بیش‌تر دوست داری یا ایرانی‌ها رو؟
- خارجی‌ها رو، هیجانشون بیش‌تره، کاراشونم متفاوته.
- چرا گفتی شیک نیستن؟
- چون لباساشون جذاب نیست.
- به نظرت الآن مد و تیپ چه طوریه؟
- تیپای ایرانی رو دوست ندارم. از چادر و حجاب خیلی بدم میاد. امسال می‌خوان برامون جشن تکلیف بگیرن، واقعاً بدم میاد از این کار. خیلی دمه هست. تیپای خارجی رو دوست دارم.
- خانواده خودتون چه طورین، نظرشون در مورد حجاب چیه؟
- نه، اکثراً شال و اینا نمی‌ذارن، فقط خاله‌ام چون معلمه، بیش‌تر رعایت می‌کنه.
- حالا که از این تیپ‌ها خوشت نمیاد، از چه مدلی خوشت میاد؟
- مثلاً چون نمی‌تونم مثل باربی یا پرنسسی لباس بپوشم، مجبورم اسپرت بپوشم. مثل همین بیلی.
- در کل نظرت در مورد فضای مجازی و تکنولوژی‌هایی که استفاده می‌کنیم چیه؟
- اگر نبود، خیلی تنها می‌شدم. خوبه که هست.
- چی بهت می‌ده که احساس تنهایی نمی‌کنی؟

چون من مامان و بابام که اکثراً سرکارن. خودمم یا پرستارم هست یا پیش مامان بزرگمم. فامیل رو هم که همه‌اش نمی‌بینم. به خاطر همینه که یا بازی می‌کنم یا فیلم و سریال می‌بینم یا با مدهای روز آشنا می‌شم و یا با دوستانم چت می‌کنم و این طوری کم‌تر حس می‌کنم ازشون جدا شدم.

- به کتاب خوندن هم علاقه داری؟

بدم نمیاد. چندتا کتاب قصه دارم. بابام از نمایشگاه کتاب خریده برام. بعد یه بار هم رفتیم شهر کتاب، پر از کتاب و لوازم تحریر بود. اون جا هم خرید کردم. ولی خب کتاب رو چند دقیقه‌ای می‌شه تموم کرد دیگه.

- پس دوست داری که کتاب بخونی؟

آره، بدم نمیاد.

- تا حالا شده بابا و مامانت در مورد سیاست و اخبار روز با تو صحبت کنن؟

مستقیم فکر نکنم، اما می‌شنوم که اخبار چی می‌گه در مورد ایران.

- چی شنیدی؟

مثلاً اون موقع هی تو اخبار می‌گفتن که ایران زده به هواپیمای مسافرا من خیلی ترسیدم. دیگه دوست ندارم با هواپیما جایی بریم.

- چرا عزیزم؟

چون خیلی زیاد پیش میاد این حرف رو مامان هم زده بود.

- دیگه چی از سیاست شنیدی؟

مثلاً این که رابطه مون با آمریکا خوب نیست... تلویزیون ایران هم هی مرگ بر آمریکا و اینا نشون می‌ده.

- نظر تو در مورد آمریکا چیه؟

من چیز زیادی نمی‌دونم... اما آمریکا خیلی خوبه، نمی‌دونم چرا همه‌اش بهش فحش می‌دن.

- چرا فکر می‌کنی آمریکا خوبه؟

چون خوشگله شهراش... فیلما و اهنگاشم قشنگه... ولی خب تو ایران چیز قشنگ زیاد نداریم.

- نظرت در مورد ایران چیه؟

نمی‌دونم، مثلاً چه نظری؟

- دوست داری ایران رو؟

آره دوست دارم.

نظرت راجع به محیط زیست و طبیعت ایران چیه؟

اوممم من زیاد عاشق گل و گیاه نیستم... مامان بزرگم هست، اون گلاش رو خیلی دوست داره، ولی من نه. من بیش‌تر دوست دارم یه حیوون خونگی داشته باشم.

- مثلاً چه حیوانی؟

سگ کوچولو خیلی دوست دارم. آوینا یه دونه داره، خیلی نازه.

- می‌دونی که توی اسلام می‌گن سگ نجسه و نباید توی خونه باشه؟

خب بگن... یعنی چی، آخه سگ به این خوشگلی چرا باید کثیف باشه؟

- به خانواده گفتی و برات نخریدن؟

آره.

- چرا؟

مامان زیاد دوست نداره. می‌گه موهاش می‌ریزه. بزرگ‌تر که شدم خودم می‌رم، می‌گیرم.

- پس به طبیعت علاقه نداری؟

دارم اما نه زیاد...

- به مسایل هنری علاقه داری؟

کلاس نقاشی هم می‌رم، دوست دارم نقاشی کشیدن رو.

- با چی نقاشی می‌کشی؟

فعلاً با مداد رنگی، ولی بعداً شاید آبرنگ هم رفتم، خیلی دوست دارم. آبرنگ یه دونه کوچیک دارم

که رنگاش کمه، بعداً یه دونه بزرگ و خوشگلش رو می‌خرم. عاشق مداد رنگی هم هستم. یه عالمه

مداد رنگی دارم. فابر کاستل، پیکاسو و اینا... به مامان گفتم امسال برای تولد ازین مداد رنگی

طبقه‌ای‌ها بخره برام. گرونه، ولی اگه اصرار کنم می‌خره.



- مگه نگفتی مداد رنگی زیاد داری، پس چرا بازم می‌خوای؟

کلاس که می‌ریم یکی از بچه‌ها ازینا داره، خیلییی خفته. شباً کلی بهش فکر می‌کنم که منم بالاخره

ازینا می‌خرم یه روزی.

- ولی بهش نیاز نداری درسته؟

ممممم... می‌شه گفت... دو سه تا رنگ توش هست که من ندارم.

- دوست داری در آینده هم نقاشی رو ادامه بدی؟

آره خیلی.

- الهام جون خیلی ممنون که وقت گذاشتی تا با هم صحبت کنیم.
مرسی خاله جون.

۵-۲- مصاحبه با سوده ۱۱ ساله

اون جا حیوونایی که دوست دارند رو نگه می‌دارند، آرایش می‌کنند، لاک می‌زنند، موهاشونو درست می‌کنند، نه مثل اینجا که به سگ‌هامون گیر می‌دن.
تذکر پژوهشگر:

سوده کلاس پنجم ابتدایی در مدرسه غیرانتفاعی درس می‌خواند و پدرش جانباز جنگ است. سوده تک فرزند خانواده است، آن‌ها از وضع اقتصادی خیلی خوبی برخوردار هستند، بسیار آرام است و نسبت به دخترهای هم سن و سال خودش خیلی شیطنت نمی‌کند، به قول مادر او حتی وقتی اتفاق بسیار خنده داری می‌افتد یا وقتی فیلم کمدی نگاه می‌کند، فقط لبخند زده، هیجانانگیز خود را بسیار کنترل می‌کند. در مجموع آرام‌تر از هم سن و سال‌های خود به نظر می‌آید، طبق اظهارات مادر نمرات بسیار بالایی در مدرسه کسب کرده، در ابتدا با هماهنگی مادر سوده با سوده شطرنج بازی کردم که البته کیش و مات شدم، بعد از این که سوده با من احساس راحتی کرد، مصاحبه را شروع کردم.

- سوده جان تو چند سالته؟

یازده سال و چهار ماه.

- کلاس چندم هستی؟

کلاس پنجم هستم.

- در مورد درس‌ها و کلاس‌ها دوست داری با هم صحبت کنیم؟

بله، درس‌ها کمی سخت شده، دارن ما رو آماده می‌کنند برای کلاس بالاتر. کلاس‌ها هم خوبه، چون معلم‌های خوبی دارم. مادرامون با معلم‌ها صحبت کردن، بعد ساعت دو برامون کلاس فوق‌العاده ریاضی گذاشتند. البته من کلاس زبان هم می‌رم.

- چرا مادران شما این تصمیم رو گرفتن؟

می‌خوان تا پایه ما قوی بشه.

- با کدوم یکی از دوست‌ها صمیمی‌تر هستی؟

روشا، زهرا، فلور، دینا و رژان، البته با رژان خیلی صمیمی هستم با بقیه یه کمی.

- غیر از زمان کلاس هم همدیگه رو می‌بینید؟

بله، رژان و من وقتی درس نداریم با اجازه مامان من و مامان رژان، خونه همدیگه می‌ریم.

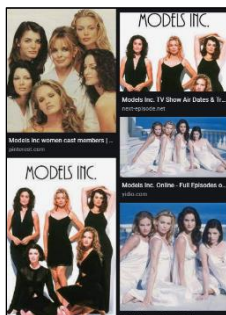
- وقتی همدیگه رو می‌بینید، چه کارهایی می‌کنید؟

نیم ساعت تا یک ساعت اول، درس‌هامون رو از هم می‌پرسیم. من و رژان شاگرد اولیم، بعدش هم با هم حرف می‌زنیم.

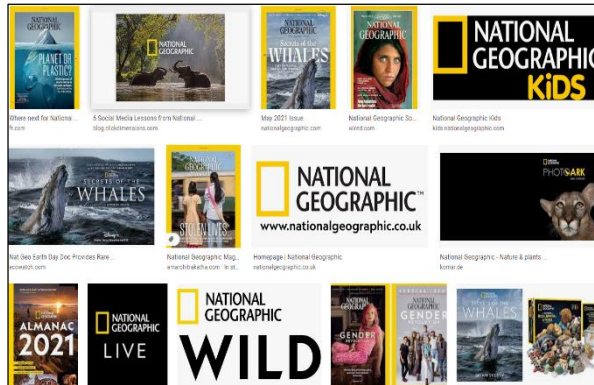
- اگه اشکالی نداره، خیلی دوست دارم بدونم معمولاً رژان در مورد چی بیش‌تر با تو صحبت می‌کنه؟
ممممممممممم خوب در مورد همه چی، مثلاً رژان اینا خیلی پارتنی می‌گیرند، یه دخترخاله داره، اسمش صباست، خیلی حسوده، به رژان حسودی می‌کنه، آخه درس صبا خوب نیست، به خاطر همین هر روز یه چیز جدید می‌خره، کلی برای رژان کلاس می‌ذاره، عکس جدید می‌گیره می‌ذاره تو پروفایلش. من و رژان در مورد صبا خیلی حرف می‌زنیم، خیلی لوسه، یه جوریه، یه بار هم من رو مسخره کرد. منم خیلی دوستش ندارم، مثل مدلا با اون لباس‌های خیلی گرون، تیپ می‌زنه. من خوب دوست دارم مدلا رو، تیپ زدن هم بد نیست، ولی نباید کسی رو مسخره کنه.

- منظورت از مدل‌ها که می‌گی چی هست؟

مامانم موقع درس‌ها، ماهواره رو جمع می‌کنه، تابستونا می‌ذاره، تازه فقط هم اجازه می‌ده جم تی‌وی و فیفا رو به خاطر لباس‌ها و مدلاش ببینم (می‌خندد و ادامه می‌دهد)، آخه مدلا خیلی خوشگلند، لاغرند، قد بلندند و کلی لباس‌های خوشگل و رنگ رنگی می‌پوشند، لباس‌های جدید می‌پوشند و تندتند لباس عوض می‌کنند، چون مامان می‌دونه من خیلی مدلا رو دوست دارم.



آهان نشنال جغرافیک رو هم می‌بینم. حیوانات رو دوست دارم، جنگل و سبزه و ... اینا، ولی از جم جونیور خوشم نیامد، بعضی وقت‌ها الکی تلویزیون رو روشن می‌کنم، چون خیلی بی‌خوده، حوصله‌ام سر می‌ره، بقیه‌اش رو اجازه ندارم.



- می‌توننی بگی جم جونپور چه برنامه‌هایی می‌ده؟
- مامان و پدر فقط یک ساعت اجازه می‌دن از ماهواره استفاده کنم، تو اون یک ساعت وقت نمی‌ذارم برای کارتون، بیش‌تر مدل لباس‌ها رو نگاه می‌کنم.
- دوست‌هات هم مثل شما از ماهواره استفاده دارن؟
- ازشون نپرسیدم، ولی از بچه‌ها شنیدم که اونا بیش‌تر یه سریالی که جدید اومده رو می‌بینن.
- می‌توننی اسمش رو بگی؟
- بازی پادشاهان.
- داستانش رو می‌دوننی؟
- ندیدم من (کمی مضطرب به نظر می‌آید).
- نمی‌دوننی دوست‌هات چرا این فیلم رو دوست دارن؟
- (می‌خندد و می‌گوید) این اسم یه سریاله هالیووده، نه فیلم.
- آهان خوب، علت علاقه‌مندی اون‌ها رو می‌دوننی؟
- اوممممممم من ندیدم، ولی خوب می‌گن همه چیز داره.
- می‌توننی فیلم بازی پادشاهان رو بیش‌تر توضیح بدی؟
- من ندیدم، ولی دوستام می‌گن همه چیز داره، اژدهای خیلی ترسناک داره که یه دختره سوارش می‌شه و خیلی کیف داره، همه جا با اون می‌ره و هرکاری می‌خواد انجام می‌ده.
- اژدها؟
- بله، اژدهاهایی که واقعی هستن، مثل جادوگرها.
- واقعاً اژدها وجود داره؟
- الآن می‌دونم وجود نداره، ولی می‌گن اون قدر واقعی هستش که دوستام می‌گن، فکر می‌کنی وجود داره، من که فیلم رو ندیدم.

دختره مثل جادوگراست، با این اژدها که مثل جادو هستند، به دخترایی که نیاز دارن کمک می‌کنه، تمام شهر رو که مردا زور می‌گن رو از بین می‌بره تا همه جا زن باشه که من خیلی خوشم اومد، وقتی تعریف کردند.

- گفتی ... دختره مثل جادوگرها هست و اژدهاش هم مثل جادو هست. حالا از جادوگری خوشت اومد؟

من دوست دارم قدرتی داشته باشم که بتونم به همه کمک کنم.

- حالا به نظرت جادو وجود داره؟

خوب پدرم می‌گه جادو وجود نداره، ولی تو تمام فیلم‌ها نشون می‌ده هست، نمی‌دونم.

خوب لباس‌های قشنگی می‌پوشند، خیلی قشنگ مثل ملکه‌ها و پرنسس‌ها، بچه‌ها می‌گفتند که خیلی جاهای قشنگی تو فیلمه، همه جاش سرسبزه.

یه شهرهایی داره که خیلی عجیبه، اصلاً فکرشم نمی‌تونم بکنی، من دوست داشتم برم ببینم اون شهرهای عجیب رو.

- شما هم دیدی؟

نه ندیدم، وقت زنگ تفریح می‌گفتند.

- دوست‌هات دیگه از چه چیز فیلم بازی پادشاهان خوششون اومده بود؟

(بسیار تردید دارد، آب دهان خود را فرو برده، می‌گوید): خوب خیلی چیزهای بدی هم داشت.

- بد؟

بچه‌ها از چیزهای لختی هم می‌گفتن که به نظر من بد بود.

- یعنی بچه‌ها بدشون اومده بود؟

نه اونا داشتن از اون چیزها می‌گفتند و خوششون اومده بود. می‌گفتند که همه‌اش تو فیلم زن و مرده لختن و همدیگه رو بغل می‌کنند و... (سرش را پایین می‌اندازد).

- خانواده‌هاشون اجازه می‌دن این فیلم رو ببینند؟

نه، اینا یواشکی به جای درس خوندن می‌ریزن تو لپ‌تاپ و با هم می‌رن خونه یکیشون و یواشکی می‌بینند.

- دوستت رژان چی، اون هم این سریال رو که می‌گی، ندیده؟

نه، من و رژان ندیدیم، پدر و مادرمون اجازه نمی‌دن. البته من بعضی وقت‌ها من و تو رو می‌بینم.

مخصوصاً وقتی مسابقه خواننده‌هاست. بعد هم چون پدرم جانباز هست، من پیش پدرم نگاه نمی‌کنم،

یعنی بهش احترام می‌ذارم، ولی مامانم اجازه می‌ده مسابقه خواننده‌ها رو خونه دایی اینام ببینم. من

عاشق آهنگ و رقصم، بعضی وقت‌ها هم می‌رقصم. کانال نشنال رو هم با پدرم می‌بینم، اون این

کانال رو خیلی دوست داره، البته خودمم دوست دارم.

- مگه کانال ایران طبیعت و حیوانات را نشان نمی‌ده؟

منظورتون راز بقااااااست؟ (می‌خندد).

- چی شد خندیدی؟

آخه هیچی نداره اصلاً.

- بعضی کانال‌ها طبیعت و حیوانات رو با دوبله فارسی نشون می‌ده، درست‌ه؟

بله، ولی به قول مامانم همه‌اش سانسوره، منم خوشم نیماه کانال ایران رو ببینم، من فکر می‌کنم همه کانالا همینن.

- خوب گفتی مسابقه خوانندگی رو هم خیلی دوست داری؟

بله، من عاشق خوندم، چون خیلی کیف داره، همه تشویقت می‌کنند و کیف می‌کنم. من دوست داشتم برم کلاس آواز، آخه دختر دوست مامان، کلاس آواز می‌ره، مثل خواننده‌های آمریکایی، می‌دونید چه قدر پولدار می‌شن با خوانندگی، ولی پدرم می‌گه دختر مسلمان نباید آواز بخونه و دوباره در مورد جنگ و... صحبت می‌کنه. وقتی در مورد خاطراتش صحبت می‌کنه، من قبول می‌کنم که نباید این کار رو انجام بدم.

- پدرت در مورد جنگ چی می‌گه؟

خوب خیلی چیزها، پدر در مورد دوست شهیدش می‌گه که با هم دوست بودن و به خاطر ما جبهه رفتن تا ما راحت باشیم، ولی الآن خیلی‌ها این چیزها رو نمی‌بینند، خیلی چیزها می‌گه، بعضی وقت‌ها حوصله‌ام نمی‌گیره گوش بدم چون که همه‌اش غمگینه و ناراحت می‌شم، به خاطر همین مامان صدام می‌کنه تا به این چیزها گوش ندم. من جنگ رو دوست ندارم، همه‌اش غمه و ناراحتیه. بچه‌ها رو می‌کشند، سر پدر و مادرشون رو می‌بریدند.

- خوب نظر دوست‌هات در مورد جنگ و شهدا، چی هست؟

خیلی نمی‌دونم، ولی بعضی‌هاشون اینا رو مسخره می‌دونند، ببخشید اصلاً نمی‌دونند این چیزا چیه، دایم توی سفرند و کیف و حال.

- سوده جان توی مدرسه به جز درس، کار دیگه‌ای هم می‌کنید؟

آره. مثلاً وقتی کلاسی کنسل بشه، بچه‌ها در مورد چیزایی که دیدن و شنیدن حرف می‌زنن. زنگ تفریح‌ها هم همین جوریه. مثلاً دیروز یکی از دوستای کلاس دیگه، برامون یه سورپرایز داشت.

- چه سورپرایزی؟

یه مجله مدل ایتالیایی آورده بود، می‌دونست من خیلی دوست دارم.

- توی مدرسه مشکلی نیست این چیزها رو بیارن؟

زنگ تفریح بود، معلم‌ها متوجه نشدند.

- مگه شما رو کنترل نمی‌کنند؟

نه بابا (می‌خندد). اگه کنترل هم بشه، نوشین خیلی خوب بلده قایمش کنه، می‌ذاره تو لباسش روش پانچو می‌پوشه. چند بار این کار رو کرده.

- خوب مجله رو دیدید؟

خیلی قشنگ بود، چه مدلینگی (با لذت توصیف می‌کند).

- سوده نگفتی منظورت از مدل‌ها و مدلینگی که دیدی، چی هست؟

منظورم مدلینگه لباس هست. خیلی به روز لباس می‌پوشن و بعد میان رو صحنه، خیلی جذابه، لباس‌هاشون جدید و به روزه، من دوس دارم اون طوری تیپ بزنم. اون‌ها عکس‌های جدید سال بود، هیچ جا نداره، تیپشون خیلی قشنگ بود.

- می‌تونی دقیقاً بگی چه جور تیپی بود و چه تیپی رو تو دوست داری؟

دامن و پیرهن با پارچه‌های طلایی و تیکه‌دوزی شده و پیرهن دنباله‌دار. من از لباسای خیلی کوتاه و لختیشون خیلی خوشم نیامد، چون پدرم هم اصلاً موافق این چیزها نیست، صبا هم اون جور تیپ می‌زنه.

- صبا؟

دخترخاله رژان که خیلی‌لیلی حسوده.

- صبا چه جوری یعنی تیپ می‌زنه، پیرهن بلند و تیکه تیکه می‌پوشه؟

نه، صبا اسپرت می‌پوشه، البته اون همه‌اش در حال خرید از مغازه‌های مارکه و عمه رژان لباس‌های مزون ایتالیا و فرانسه رو میاره، اینم همه‌اش از اون لباس‌ها می‌خره. لباسای صبا از اونایی که تو عکس رژان دیدم، خیلی بازتره. ولی اینا رو نمی‌گم، اون بلوز شلوارهای پارچه‌ای نرمی که داره، رنگاش دیوونه کننده هست. اینجا از اون رنگ‌ها نیست. منظورم اینه که هر چی دوست داره می‌خره، همه‌اش در حال خرید، ایناش خوبه، تکه، همه جذبش می‌شن، فقط خیلی بی‌تربیته، همه رو مسخره می‌کنه، هر کس رو با هر تیپی که داره، مسخره می‌کنه و اونا رو با تمام بازیگرای توی فیلم‌ها مقایسه می‌کنه، چاقیشون رو مسخره می‌کنه، اونایی رو که آرایش نمی‌کنند رو مسخره می‌کنه، اونایی رو هم که پول ندارند رو مسخره می‌کنه، ولی خیلی لباسای رنگ رنگی می‌پوشه، رنگ‌هاش خیلی محشره.

- رنگ‌هاش محشره؟

رنگ لباساش رو می‌گم، خیلی رنگ‌هاش تکه.

- می‌شه بیش‌تر توضیح بدی؟

من با مامانم برای عروسی دختر یکی از دوستای مامانم، خیلی تو تهران و تبریز و کیش رو گشتیم، ولی یه لباس رو که می‌خواستیم، پیدا نکردیم.

- مگه چی می‌خواستی؟

من یه فیلم دیده بودم، تو اون فیلمه دختر یه پادشاه یه لباس دو تیکه آبی با تورهای طلایی پوشیده بود که یه کمی فقط کمرش باز بود و با همون تور موهاش رو بسته بود، براشینگ کرده بود. من و مامان خیلی گشتیم تو خیابون زرتشت، ولی اون رنگ پارچه رو پیدا نکردیم.

- معلومه از اون رنگ خیلی خوشت اومده بود.

بله خیلی تک بود، طلایی داشت، واقعی بود، برق می‌زد، همه رو جذب خودش می‌کرد، مدلش ساده بود، ولی خیلی خوشگل بود، رو مد بود.

- اسم فیلم یادت میاد؟

اسمش نه، از شبکه جم تابستون پخش می‌کرد، یه بار دیدم، ولی خیلی خوشم اومد از لباسش.

- داستان فیلم یادت میاد؟

نه خیلی، فقط یادمه موقع شام داشتیم می‌دیدیم، وقتی لباس رو پوشید، من سریع ضبط کردم همون یه تیکه رو.

- یعنی دیگه فیلم رو ندیدی؟

نه، خیلی احساسی بود، شاهزاده و دختره خیلی صمیمی بودند و همدیگه رو بغل می‌کردند و... منم سریع رفتم تو اتاقم خجالت کشیدم...

- پس از لباس‌های طلایی و براق خوشت میاد.

بله، لباسی که مثل لباس اون دختره رنگش واقعی باشه، رنگ خیلی واقعی، نه مثل رنگ پارچه‌های تو ایران. صبا همه‌اش از اون لباسا می‌پوشه، منم برای پیدا کردن لباس عروسی، از مامان خواستم به خاله‌ام بگه، خاله‌ام هم یه مزون برام معرفی کرد.

- رنگ واقعی رو می‌گی، منظورت چیه؟

(کمی فکر می‌کند و بلند می‌شود و از داخل کمدش یک لباس می‌آورد و به من نشان می‌دهد و می‌گوید): مثل این، بین این رو، رژان برای تولدم خریده، خیلی خوشگله، رنگش رو ببین، چه قدر رنگ داره، چه پولک‌های واقعی داره، نرمه رنگش، ببین اصلاً اینجا ما این رنگ رو نداریم. مامانم می‌گه این رنگ پوست پیازیه، ولی رژان می‌گه اسم این رنگ بژ بازه و کلی طرفدار داره، هر کسی نداره، از کم رنگ به پر رنگ می‌ره. مامانم می‌گه چه فرقی می‌کنه که اسم رنگ چی باشه، مهم اینه که پوست پیازی و بژ رنگ نزدیک بهم هستند، ولی من برام مهمه رنگ لباس، اینجا این رنگ‌ها نیست، مثل رنگ ماشین که ما اینجا کم داریم، رنگ لباس هم کم داریم، به خاطر همین یه لباس، به مزونی که خاله‌ام معرفی کرد رفتیم، ولی پدرم موافق نبود، من بهش گفتم که دوستام همه از خارج لباس می‌گیرند. ما که این کار رو انجام نمی‌دیم، می‌گه اسرافه، می‌گه ما باید از اجناس کشور خودمون خرید کنیم، باید ساده لباس بپوشیم، ولی مامانم خدا روشکر طرف من رو می‌گیره و موافقت پدر رو گرفت.

- لباس همونی شد که می‌خواستی؟

بد نبود، ولی رنگش رو دوس ندارم، خیلی خاص نبود. لباس صبا خیلی خوشگله، تکه. همه‌اش از اون طرف براش میارن، ولی این قدر بدجنسه، اصلاً لباساش رو به رژان نمی‌ده، حتی من رو اذیت می‌کنه. - معلومه خیلی از لباس‌های صبا خوشت میاد؟

بله، خیلی دوست دارم بهش بگم که از لباسات خوشم میاد، ولی اون همه چیز رو مسخره می‌کنه، خیلی فخر می‌فروشه به چیزایی که داره. آخه یه روزی که نوبت من بود برم خونه رژان، خاله رژان اومد.

- خوب؟

من و رژان داشتیم تو اتاقش زوتوپیا رو می‌دیدیم، یه بار دیده بودیم، یه بار دیگه سی‌دیش رو گذاشته بودیم که سر و کله صبا پیدا شد.



صبا این قدر لوس بود که در رو نزد و محکم در رو باز کرد. بعد گفت، این بچه‌ها رو ببین مامان مهربونش، دارن زوتوپ مسخره رو نگاه می‌کنند. من تا اون موقع با صبا رودررو نشده بودم، خیلی خوشگل بود، آرایش داشت، من و رژان آرایش نمی‌کنیم، یعنی مامانمون نمی‌ذارن (ولی دوست داریم)، ولی اون رژ قرمز زده بود، به من گفت کلاس اولی اسمت چیه، منم خیلی حرص خوردم، اون نباید ما رو مسخره کنه، پدرم می‌گه، همه باید به هم احترام بذارند (سوده ناراحت شد، سرش را پایین انداخت و با لبه لباسش بازی کرد).

- اون موقع کلاس اول بودی؟

نه، داشت مسخره می‌کرد ما رو که داریم کارتون زوتوپیا نگاه می‌کنیم.

- خوب تو چی گفتی؟

من ناراحت شدم، خودمو نگه داشتم، سریع رژان جواب داد. دقیقاً یادم نمیداد که چی گفت، ولی جوابش رو داد، اونم قهر کرد و رفت.

- خوب پس با رژان کارتون هم می‌بینید؟

بله، من زوتوپیا رو خیلی دوست دارم.

- می‌تونی برام تعریف کنی؟

بله زوتوپیا اسم یه شهره، یه خرگوش کوچیک و خیلی بامزه هم نقش اصلی رو داره. تو زوتوپیا یه خرگوش هست که خیلی خوبه.
- خوبه؟

بله، وقتی نگاش می‌کنی، متوجه می‌شی، اون بازیگوشه، شیطون و خوشگله، خیلی باهوشه، خیلی مهربونه، خیلی هم تلاش می‌کنه تا به خواسته‌اش برسه.



- خوب همین؟

زوتوپیا اسم یه شهر هست که همه حیواناتش با هم خوبند. هابس می‌خواد پلیس بشه، اما خیلی‌ها اذیتش می‌کنند، ولی خرگوشه کوتاه نمیداد، خیلی قویه و برای رسیدن به هدفش تلاش می‌کنه، آخرم به هدفش می‌رسه که این خیلی خوبه. این کل داستانه و به خاطر تک بودن خرگوش، من خیلی ازش خوشم میاد.

- تک بودن خرگوش؟

زرنگه، باهوشه، مهربونه، به همه کمک می‌کنه، خسته هم نمی‌شه.

- گفتم دومین باره که داری این کارتون رو می‌بینی، علت خاصی داره؟
خیلی دوسش دارم، خیییییییلی.

- خوب برام دقیقاً می‌گی از چه چیز زوتوپیا خوشت می‌آید؟

شما این کارتون رو دیدی؟

- یه بار خواهرم می‌دید، منم دیدم، ولی خیلی یادم نمیاد.

این کارتون رو معلمون بهمون گفت ببینیم و در موردش تو کلاس حرف بزنیم.

- خوب؟

مامانم برام این کارتون رو خرید، من و رژان با هم دیدیم، ولی دوتا از بچه‌های کلاس خیلی خوششون

نیومد، ولی من و رژان خیلی کیف کردیم.

- خوب نگفتمی علت دوست داشتنتون رو؟

اومممممم خرگوشه خیلی خوبه، همه‌اش می‌خواد همه چیز رو درست کنه، همه رو آشتی بده، به همه کمک کنه، با این که کوچولو هستش، ولی فکراش بزرگه، زرنگه.

- می‌تونی بیش‌تر توضیح بدی؟

تو شهر اونا، همه حیوانات با این که دشمنند، ولی قانون دارند که این خوبه، قانونشون می‌گه که باید با هم خوب باشند و به همدیگه احترام بذارند، ولی خوب بعضی‌هاشون خیلی با این قانون موافق نیستند، حتی هابس رو مسخره می‌کنند و نمی‌ذارند اون پیشرفت کنه، اون رو کوچیک می‌کنند، کار بی‌خود به اون می‌دن، اون خیلی باهوشه، ولی یه کار تکراری بهش می‌دند تا سرکار باشه، ولی اون اصلاً متوجه نمی‌شه، چون مهربونه، قلبش مهربونه، کارش رو خوب انجام می‌ده.

- یعنی به خاطره مهربونیش دوستش داری؟

بله، هم مهربونه، هم خیلی تلاش می‌کنه، به فکر شهر و کشور شه، می‌خواد خوب باشه و خوبی کنه، خسته نمی‌شه با این که کوچیکه، هیچ کس بهش فکر نمی‌کنه که توانایی داره، اون رو کوچیک می‌بینند، ولی اون زیرک و همین باعث می‌شه اون قدرتمند بشه، اون با مشکلات می‌جنگه و اون وقت همه اون رو می‌شناسند. من خیلی دوست داشتم یه سگ داشتم (البته پدرم خیلی بدش میاد) اسمش رو هابس می‌داشتم. سگ‌ها هم باهوشند، اصلاً فکر هابس خیلی بزرگه.

- فکرش بزرگه؟

آره، اومده که به شهرش خدمت کنه، به همه احترام می‌ذاره تا خانواده‌اش بهش افتخار کنند، می‌خواد شهرشون رو نجات بده، همه‌اش به فکر کشورشه، همه‌اش به فکر عدالتشه. من دوست دارم مثل اون بشم تا همه جا رو پر از عدالت بکنم و به همه کشورم کمک کنم.

- مگه نگفتی که شهر و کشورشون قانونمنده؟

آره قانون داره، ولی بعضی‌هاشون به قانون توجه نمی‌کنند، اصلاً کارتون در مورد گم شدن بعضی حیواناته، چون یه عده حیوانات رو قایم کردن، روشون آزمایش انجام می‌دادند تا دوباره حیوانات خوب بد بشند، این طوری روباه با خرگوش دوست می‌شدند تا به هدف خرگوشه برسند.

- خوب این کارتون چه فرقی با بقیه کارتونها برات داره که این قدر دوستش داری؟

- این کارتون یه شهر قشنگ و خیلی پیشرفته رو نشون می‌ده، خیلی وسایل شیکه داره، متروی جدید داشت، خیلی پیشرفته و رنگارنگ بود، همه فصل‌ها رو نشون می‌داد، همه حیوانات کنار هم خوب بودند، همدیگه رو نمی‌خوردند، اگه وسوسه هم می‌شدند، خودشون رو نگه می‌داشتند، تمیز بود خیلی، خیابونا خلوت بود، آشغال رو زمین نبود، هوای تمیزی هم داشت. من وقتی کارتون رو با رژان می‌دیدم، آرزو کردم کاش تو اون شهر بودم، مثل خواب بود، خوشگل بود، مثل باغ وحش بود، ولی خیلی تمیز بود، تابستون قبل رژان با مادر و پدرش رفته بودند مالزی، رژان می‌گفت شهر بازیش مثل مالزی هست، خیلی باکلاسه، کلی وسایل داره که هیجان داره، یه دفعه دلت هری می‌ریزه، تو این

کارتون هم وسایل شهر بازش جدید بود، هم همه به هم احترام می‌ذارند، تازه کلی خنده‌دار هم هست. هم می‌خندی هم یه چیزی یاد می‌گیری، مثلاً توی اداره‌هاشون خیلی خنگ زیاده، خیلی یواش کار می‌کنند و خیلی طول می‌دند که باعث می‌شه هم آدم بخنده و شاد باشه، هم حرص بخوره.

- تو از کارتون زوتوپیا چی یاد گرفتی؟

خوب من هر چی که خانمون گفت رو یاد گرفتم.

- خوب می‌تونی برام بگی؟

خانم معلم خیلی چیزها به ما یاد داد، یه ساعت با ما حرف زد، کلی من فکر کردم، اون می‌گفت زوتوپیا شهریه که همه به همدیگه احترام می‌ذارند، هرکس دنبال آرزوش باید بره، اول آرزوی خوبی کنه، بعد تلاش کنه. اون می‌گفت، شماها هم باید تلاش کنید تا موفق بشید. می‌گفت هابس به خانواده‌اش احترام می‌ذاره، ما هم باید همیشه به خانواده‌هامون احترام بذاریم. می‌گفت ما ایرانی‌ها خیلی به خانواده‌هامون احترام می‌ذاریم، می‌گفت، نباید بین آدم‌های فقیر و پولدار فرق بذاریم، چون تو زوتوپیا همه به هم احترام می‌ذارن، دیگه خیلی بین حیوانات فرقی نیست، می‌گفت ببینید، خرگوشه با روباه که دشمن هم بودند، دوست شدند تا به هدفشون برسند، تازه می‌گفت، دوستی خوب همین طوره، اگه هر کس، هر وقت کار خلاف کرد، می‌تونه توبه کنه و برگرده به راه خوب، مثل روباهه. روباهه بد بود، چون همیشه ذاتش بد بوده، ولی با کارهای خوبش باعث شد خوب بشه، پس ما هم می‌تونیم با کار خوب به شهرمون کمک کنیم تا پیشرفت کنه، تا توی شهرمون دزدی کم بشه، همه بهم کمک کنند. معلمون می‌گفت، نباید بذاریم کشوری دیگه از ما سوءاستفاده کنند، نباید آشغال رو زمین بریزیم، ببینید شهر تمیز چه قدر خوبه، ببینید همه چیز سرجاشه، جنگلش چه قدر خوشگل، همه به قانون احترام می‌ذارند، همه با هم شاید دشمن باشند، ولی عدالت برای همه هست، همه، همه جور امکانات دارند، هیچ فرقی بین اونا نیست، جنگ نیست توش، زن زن مثل فیلم‌های دیگه نیست، آرامش می‌گیره آدم. همه خرگوش رو مسخره می‌کنند، ولی اون خیلی محکمه، با این که کوچیکه، کسی باورش نمی‌کنه، ولی اون ثابت کرد که مهم نیست آدم کوچیک باشه، آدم‌ها فرقی با هم ندارند، هیچ کس حق نداره کسی رو مسخره کنه.

- خوب دوست‌های تو از فیلم چی یاد گرفتن؟

من و رژان خیلی خوششمون اومد، می‌خوایم مثل هابس خیلی، خیلی زحمت بکشیم، درس‌هامون رو بخونیم، بهتر از الان، خوب بخونیم، به دوستانمون کمک کنیم. خوب بعضی دوستانمون خیلی از این کارتون خوششون نمیداد، اونا دایم دنبال مد هستند، هر روز می‌خوان بیان مدرسه، موهاشون رو یه جور درست می‌کنند، وقتی معلم گفت این کارتون رو ببینید، اونا کمی اعتراض کردن، می‌گفتند الان کسی تو این سن دنبال این چیزهای مسخره و رؤیایی نیست، اینا تو کارتوناست، الان دنیا رو فیلم‌های چند بعدی گرفته، اون موقع ما باید یه کارتون مسخره و رؤیایی ببینیم؟

- به نظرت چرا دوست‌هاات فکر می‌کنند این کارتون مسخره یا رؤیایی هستش؟

نمی‌دونم، کلاً اونا این جوریند.

- چه جوری؟

کلاً از همه چیز ایراد می‌گیرن، یه مدلی‌اند، الان اکثر همکلاس‌های من هر چیزی که مد هستش رو دنبال می‌کنند. منم مد و مدلینگ رو دوست دارم، ولی وقت‌هایی که آزادم، نه این که همه چیزم باشه، مامانم هم اجازه نمی‌ده، اونا کلاً از این که تو ایران زندگی می‌کنند، ناراحت هستنند. از اینجا بدشون میاد، به خاطر همین همه‌اش تو کانال‌های ماهواره و اینترنت هستنند، دنبال زندگی اشرافی هستنند. دنبال دوستی‌های خیابونی هستنند، هر هفته یه بار می‌رن خیابون ایران زمین، اون جا تو پارک نزدیک خیابون با پسرها دوست می‌شنند تا کم نیارند از بقیه، سوار ماشین مدل بالا شدن و رانندگی با سرعت و عکس گرفتن و تو پروفایل گذاشتن شده کلاسه براشون، ببخشید سؤال یادم رفت (نفس عمیقی می‌کشد).

- علت مسخره دونستن این کارتون براشون چی بود؟

خوب اینا دنبال این چیزها هستنند، کسی که این چیزا رو می‌بینه، دیگه از کارتون زوتویپا و این چیزها که خوشش نمیاد.

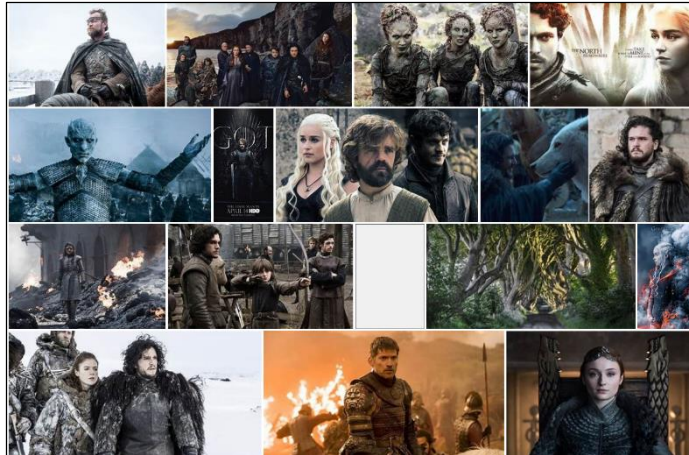
- یعنی دنبال مد و ظواهر بودن روشن تأثیر داشته؟

بله خیلی، اصلاً فقط به مد فکر می‌کنند، می‌خوان فقط خودنمایی کنند، وقتی معلم نظر همه رو می‌پرسید، اصلاً اینا حتی به فکر نمره‌شون هم نبودن، خیلی راحت به خانم معلم گفتنند، این کارتون خزه، دروغه، مگه می‌شه حیوانات این طوری تو دنیا با هم زندگی کنند، شهر به این تمیزی وجود داشته باشه، وقتی عرب‌ها به هم رحم نمی‌کنند، حیوانات به هم رحم خواهند کرد، اینا واقعیت نداره، واقعیت تو گیم اف ترونزه^۱، البته کمی صداشون رو پایین آوردن.

۱. دانشنامه ویکی‌پدیا در توصیف سریال گیم آف ترونز می‌نویسد:

«بازی تاج‌وتخت - Game of Thrones - یک مجموعه تلویزیونی آمریکایی در ژانر درام فانتزی است. این مجموعه اقتباسی از ترانه یخ و آتش، مجموعه‌ای از رمان‌های فانتزی نوشته جرج آر. آر. مارتین است که نخستین رمان آن بازی تاج‌وتخت است. فیلم‌برداری این نمایش در پادشاهی متحده، کانادا، کرواسی، ایسلند، مالت، مراکش و اسپانیا انجام شد. بازی تاج‌وتخت در ۱۷ آوریل ۲۰۱۱ برای نخستین بار در ایالات متحده از طریق اچ‌بی‌او به نمایش درآمد و در ۱۹ مه ۲۰۱۹ با ۷۳ قسمت در هشت فصل پخش شده، به پایان رسید.

برخلاف محبوبیت این مجموعه در زمینه‌های دیگر در میان منتقدین، بازی تاج‌وتخت بارها به دلیل استفاده فراوان از برهنگی زنان، خشونت، شکنجه، خشونت جنسی ضد زنان و نحوه نمایش این موارد، مورد انتقاد قرار گرفته‌است. میزان استفاده از ارتباط جنسی و برهنگی، به‌ویژه در صحنه‌هایی که وابستگی فراوانی به روند داستان ندارند، نکته منفی اصلی بسیاری از منتقدین فصل اول و دوم است. استیون دیلین، بازیگر سریال که در نقش استنیس براتیون بازی می‌کند، استفاده فراوان مجموعه از برهنگی را با «فیلم‌های پورن دهه هفتاد آلمان» مقایسه می‌کند. چارلی اندرز از منتقدین وبگاه آی‌او می‌گوید در حالی که فصل اول مجموعه مملو از سکس پوزیشن است، فصل دوم بدون ارایه اطلاعات زیادی در مورد داستان، بر روی



ارتباط جنسی ناخوشایند، استثمار و ضدانسانی تمرکز دارد. آنا هولمز، منتقد واشینگتن پست اعتقاد دارد که صحنه‌های برهنگی تنها برای لذت مردان دگرجنس‌گرا ساخته شده‌است؛ صحنه‌هایی در محیط قرون وسطای مصنوعی، با زنانی که موهای اطراف اندام جنسی را از ته تراشیده‌اند، برای دیگر بینندگان منحرف‌کننده است. در همین راستا مائورین ریان، منتقد هافینگتن پست با اشاره به این که بازی تاج و تخت بیش‌تر زنان برهنه را نشان می‌دهد تا مردان، اعتقاد دارد که نمایش «پستان‌های برهنه به صورت تصادفی» تمامی تلاش‌های احتمالی سریال برای نمایش ظلم به زنان در یک جامعه فئودال را زیر سؤال می‌برد.

فصل سوم مجموعه که در آن شخصیت تئون گریجوی در طول سریال مورد شکنجه واقع می‌شود و در نهایت اخته می‌گردد نیز، به دلیل استفاده و نمایش شکنجه مورد نقد منتقدین واقع شده است. مدلین دیویس در وب‌سایت جزیل نوشت: «غیرطبیعی نیست اگر مجموعه بازی تاج و تخت به پورن خشونت‌آمیز بودن متهم شود. خشونت بی‌احساس و ابزارگرایانه در کنار سکس‌خشن و ابزارگرایانه به نمایش گذاشته شده‌است».

در قسمت شکننده زنجیرها در فصل چهارم، صحنه‌ای که در آن جیمی لنیستر به خواهر خود سرسی تجاوز می‌کند، بحث‌های فراوانی درباره نمایش خشونت جنسی ضد زنان توسط مجموعه را به راه انداخته است. مجله تایم نوشت، منتقدین از این می‌ترسند که «صحنه‌های تجاوز به قدری در سریال فراگیر شوند که دیگر مانند صدای پیش‌زمینه باشند: یک اتفاق عادی و بدون شوک».

نویسنده اثر، در پاسخ به این انتقادات گفته است که تجاوز و خشونت جنسی در جنگ‌ها بسیار فراوان هستند و حذف این صحنه‌ها از مجموعه تلویزیونی یکی از مهم‌ترین موضوع‌های کتاب او را کمرنگ خواهد کرد: این که «ترس اصلی در تاریخ انسان‌ها از آرک‌ها و لردهای سیاه نیست، بلکه از خود انسان‌هاست».

اما با وجود توضیحات نویسنده اثر و تأیید صحت وحشیانه عمل کردن بسیاری از انسان‌ها – و البته نظامیان – در شرایط بحرانی –نظیر جنگ‌ها–، باید بیان داشت که بین به نمایش کشیدن تعدی‌های جنسی به صورت گذرا و عمیق، فرق بسیاری وجود دارد و این نقد جدی به سریال بازی تاج و تخت وارد است که سریال به جای طرح یک مسأله انسانی، بیش‌تر به طرح مضامینی معطوف شده است که باید آن‌ها را در فیلم‌های هرزه‌نگار سراغ گرفت.

معلم گفت چی گفتی؟ رها اون گفت، چیز خاصی نگفتم، آخه اون فیلمه کمی چیزهای بدی داره (کمی با ترس و اضطراب به من نگاه می‌کند)، قبلاً براتون تعریف کردم، رها عاشق اون فیلمه هست، من ندیدم دوستانم می‌گن.

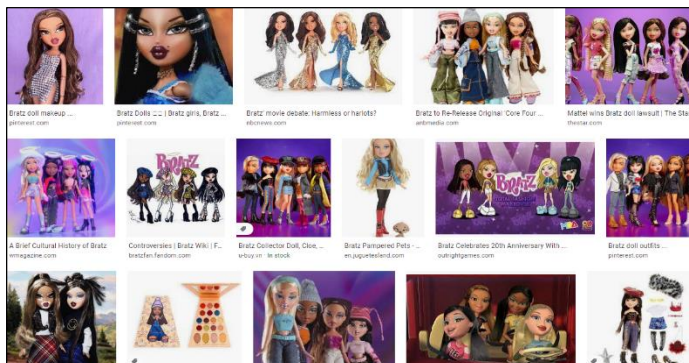
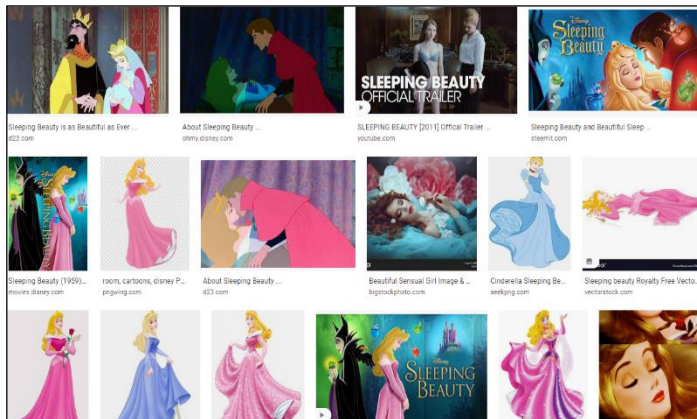
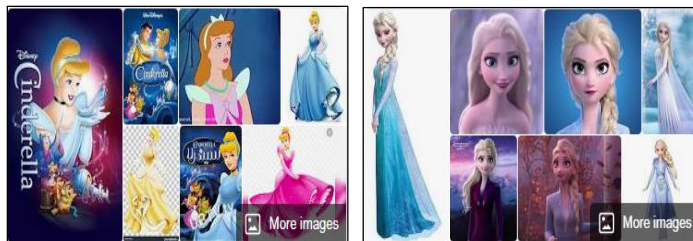
- قبلاً به من نگفتی که رها این فیلم رو دیده؟

گفتم دوستانم دیدند، خیلی دوست ندارم با رها باشم.

- یعنی رها اصلاً کارتون نگاه نمی‌کنه، چون همه کارتونها رو به جوری رُیاپردازی می‌دونه؟ آره. اون از پارسال که دوست پسر پیدا کرده، کلاسش فرق کرده.

- یعنی قبلاً نگاه می‌کرد؟

بله، عاشق سیندرا، زیبای خفته، باربی، آریل، تینکر بل، برتزو و السا بوده، الان مدتیته دوست پسر داره، خوب دیگه کارتون نگاه نمی‌کنه.



- خوب شماها هم این کارتون‌ها رو نگاه می‌کردید؟

راستش رو بگم، من پدرم از بچگی در مورد جنگ و کسایی که از ایران دفاع کردند، خیلی صحبت می‌کرد، به خاطر همین همیشه سعی می‌کرد، در مورد رفتارهای یه دختر خوب صحبت کنه که اینا کمی روم تأثیر داشت، خوب منم دوست داشتم، هم خوب باشم و هم مثل دوستام این چیزا رو نگاه کنم. مامانم از پدرم خواست که ماهواره بگیره، ولی اون رو قفل کنه، مامانم خیلی با نظر پدر موافق نیست، می‌گه که اون زمانا گذشته، به خاطر مامانم ماهواره گرفتیم، ولی اکثر کانالا رو قفل کردند. اون موقع من سیندرلا رو دیدم، باری و برتز و پرنسس‌ها رو ندیدم، چون وقت نمی‌کردم و کلاس می‌رفتم.

- چه کلاسی؟

کلاس زبان و خوشنویسی.

- پس از کجا اسم‌هاشون رو شنیدی؟

از رها.

- رها چه کار می‌کرد؟

رها همه وسایل اونا رو می‌خرید، خیلی ولخرجی می‌کرد، یه بار کیفش رو خرید، دو بار استفاده کرد، بعد دادش به رعنا. رها خیلی کلاس می‌ذاره، مثل صباست اخلاقش، کفشش رو خرید، کلی پول برای دفتر و وسایل مدرسه باری و السا هزینه کرد. رها می‌اومد از اینا با آب و تاب تعریف می‌کرد، منم خوشم اومده بود.

- یعنی این‌ها رو قبلاً ندیده بودی؟

چی رو؟

- این وسایل تحریر رو با عکس باری و السا که گفتی؟

من هر سال با مادرم می‌رم برای خرید لباس و لوازم التحریر، یه مغازه‌ایه تو دیباجی، خیلی لوازم شیک داره، خارجی هم هست، مارک خیلی داره، خیلی چیزها رو داره، من اون جا این دفترها رو دیدم، خیلی برام جالب نبود، چون همه‌اش عکس بود.

- یعنی از عکس باری یا السا که گفتی خوشت نیامد؟

نه این که خوشم نیاد، خیلی خوشگلند.

- چه چیزشون خوشگله؟

لباسای رنگی می‌پوشند با پارچه‌های تک و موهای بلند و رنگی و زیاد، ولی به درد وسایل مدرسه نمی‌خورند.

- علتش رو می‌تونی بگی؟

حیفه این عکس‌ها هست که بعد تموم شدن دفتر، اونا رو بندازی دور. معلم و پدرم می‌گن نباید اسراف کنیم، خیلی زحمت کشیدند تا این عکس‌های رنگی رو رو دفتر بندازند، اون موقع سر یه ماه نشده، این دفتر رو باید بندازی دور، پدرم می‌گه اسراف کردن خوب نیست، اسراف نعمت رو از آدم می‌گیره و خدا رو ناراضی می‌کنه.

- حرف‌های پدرت خیلی خوبه.

بله، ولی من خوب یه کمی دوست دارم اون عکس‌ها رو داشته باشم، ولی به حرف پدر و مامان گوش می‌دم.



- بچه‌ها روی دفترهاشون اسم السا و باربی و این‌ها رو می‌نویسند؟ یکی دوتا شون رو دیدم، نه همه شون.

- خوب از کجا فهمیدی که عکس مثلاً عکس باربیه؟

رها یه مدت قبل از این که دوست پسر داشته باشه، همه‌اش تو نخ این چیزا بود، بعضی وقت‌ها برای این که به ما فخر بفروشه، می‌اومد داستان اونا رو تعریف می‌کرد و بعد می‌گفت، ببینید من الآن همون کیف باربی و خریدم با این قیمت.

- یعنی داستان باربی و برتز و السا رو می‌دونی؟

نه همه‌اش رو، یه کمش رو بلدم.

- از کدوم داستان خوشت اومد؟

از همه شون خوشم اومد.

- می‌تونی برام توضیح بدی؟

خیلی یادم نمیداد، خیلی وقت پیش بود، هیجان داشت رها، تعریفش کرد، انگار هیچ ناراحتی تو دنیا نداشتند.

- داری کدوم رو برام تعریف می‌کنی؟

چیزی که رها برامون تعریف کرد، کلی بود، می‌گفت تو باربی همه‌اش دخترا در حال خرید کردن هستن، هر چی دلشون می‌خواد می‌خرند، می‌گفت همه‌اش عشق و کیفه، خرید و تفریح، نه مثل

ایران. اون جا حیوونایی که دوست دارند رو نگه می‌دارند، آرایش می‌کنند، لاک می‌زنند، موهاشون رو درست می‌کنند، نه مثل اینجا که به سگ‌هامون گیر می‌دن، می‌گفت توی السا لباس‌های قشنگی می‌پوشند، به خودشون می‌رسند جواهرات زیاد دارند، همه‌اش مهمونی دارند، خوش می‌گذرونند، دوست پسردارند، با دوست پسرشون می‌رند مهمونی خیلی راحت، اصلاً پدر و مادر باهاشون کار نداره، اصلاً گیر نمی‌دن، اصلاً پدر و مادر نیستند. اصلاً دوست نداره ایران باشه. من و رزان فکر می‌کنیم، این قدر از این چیزا دیده رها که رفت سراغ پیدا کردن دوست پسر.

- دوست داره کجا بره؟

آمریکا رو دوست داره.

- فکر می‌کنی چرا اون جا رو دوست داره؟

می‌گه اون جا آزادیه، به هیچ کس گیر نمی‌دن. عدالت هست همه جا. دوست پسر داری خوش می‌گذرونی. اون به خاطر این که این چیزا رو دید، این طوری شد.

- چی رو دیده؟

کارتونا رو دیده دیگه.

- یعنی فکر می‌کنی هر کی از این کارتونها نگاه کنه، می‌ره سراغ دوست پسر؟

(کمی فکر می‌کند و می‌گوید) نه خوب، شاید، ولی همه‌اش داره این چیزها رو می‌بینه، پدرم می‌گه وقتی یه چیزای رو زیاد ببینی، دیگه اون بدی‌هاش رو نمی‌بینی، برات عادی می‌شن، برای اونم فکر کنم عادی شده.

- فکر می‌کنی به خاطر کارتونها هست که ایران رو دوست نداره؟

(چند ثانیه فکر می‌کند و می‌گوید) نمی‌دونم.

- شما چی؟

من؟ من ایران رو دوست دارم پدرم هم ایران رو دوست داره. فقط کاش می‌شد همه چیز کارتونا واقعی می‌شد.

- یعنی چی؟

یعنی مثل زوتوپیا همه جا تمیز بود.

- بیش‌تر توضیح می‌دی؟

خوب همه جا تمیز بود، اون جا رو زمین آشغال نبود، هوا آبی بود، من دوست دارم هوای ما هم تمیز باشه، همه‌اش تعطیل نشیم، همه مهربون باشند، به هم حسادت نکنند، به پدر و مادرشون و بزرگ‌تراشون و معلمشون احترام بذارن، دروغ نگویند، مثل هابس.

- نظر رزان چیه؟

توی چی؟

- نظرش در مورد ایران و زوتوییا؟
- اون دوست داره بره تمام کشورها رو بگرده، ولی ایران رو دوست داره، ما هردوتامون اینجا رو دوست داریم.
- تو هم دوست داری؟
- منم دوست دارم با پدر و مادرم برم بگردم، ولی پدرم می‌گه کشورمون زیبایی‌های بیش‌تری داره.
- چه کشورهایی رو دوست داری بگردی؟
- اوممم نمی‌دونم، ولی مالزی چون چرخ و فلک‌های خیلی بزرگی داره رو خیلی دوست دارم. رژان می‌گه خیلی کیف داره. دوست دارم آمریکا برم برای مدلاش، چون دوست دارم مثل اونا بتونم قد بلند بشم. الان وقت نمی‌کنم برم باشگاه، مامان قول داده تابستون اسمم رو بنویسه تا ورزش کنم و لاغر بشم، این طوری بده.
- چه طوری؟
- (دستش را روی شکمش می‌گذارد و می‌گوید) خیلی چاقم، خیکی شدم. دخترای اون طرف لاغرند.
- از کجا فهمیدی دخترهای اون جا لاغرند؟
- خوب مدلا رو می‌بینم. صبا رژیم هم می‌گیره. کلی از بچه‌های کلاسمون رژیم می‌گیرند تا لاغرتر بشند، صبا خیلی خوشگله، فقط اخلاق نداره.
- نظر دوست‌های خودت در مورد رژیم گرفتن مثل صبا چیه؟
- بعضی هاشون می‌گیرند که فخر بفروشند. بعضی هاشون هم که مثل من اگه وقت کنند، می‌رن بدنسازی، ولی به لاغرشدن فکر می‌کنند، دوتا از دوستانم هم می‌گن، الان می‌خوریم وقتی بزرگ شدیم می‌ریم جراحی می‌کنیم، پول داشته باشی، هرکاری بخوای انجام می‌دی، می‌شی ملکه.
- بیخشید، من کار دارم. اجازه می‌دید برم.
- بله. از این که وقت رو هم در اختیارم قرار دادی، ممنونم عزیزم.

۶-۲- مصاحبه با الینا ۹ ساله

آرایش پرنسس‌ها رو دوست دارم.

تذکر پژوهشگر:

الینا راحت صحبت می‌کرد و در همه موارد نظرش را می‌گفت. فقط مدام حواسش از بحث پرت می‌شد و صحبت‌ها و سوال‌های غیرمرتبط می‌کرد و برای من عکس‌های مختلف می‌فرستاد و من باید دوباره او را به بحث برمی‌گرداندم. بعضی وقت‌ها هم خسته می‌شد و می‌گفت که بعداً صحبت کنیم. برای همین صحبت ما در چند قسمت به صورت تماس صوتی و تماس تصویری انجام شد.

- سلام الینا. حالت خوبه؟
- سلام، خوبم. ولی همه‌اش تو خونهام دیگه، حوصلهام سر می‌ره.
- دلت برای مدرسه تنگ شده؟
- اوهوم، خیلی.
- مدرسه چه کار می‌کردید؟
- مثلاً زنگای تفریح با دوستانم می‌رفتم، بازی می‌کردیم، حوصلهام سر نمی‌رفت، تو حیاطش خوراکی می‌خوردم، معلم پیشم بود... خیلی خوب بود دیگه.
- با دوست‌های خودت توی مدرسه چه کار می‌کردید که بهتون خوش می‌گذشت؟
- بازی می‌کردیم، حرف می‌زدیم، از درسامون می‌گفتیم، گرگم به هوا بازی می‌کردیم، مثلاً با بعضی از بچه‌ها دختر کفشدوزکی و گربه سیاه را در مدرسه بازی می‌کردیم که مثلاً پاریس رو نجات می‌دادن.



- تو این کارتون رو دیدی؟
- آره از قسمت یک تا دهش رو دارم. بذار بهت بگم چه جوریه. مثلاً اسمش چی بود... آهان کوامی... اسم یه جونور کوچولوعه که دختر کفشدوزکی هویتش، یعنی زیر این لباس‌ها اسمش مرینت بود. هویتش رو مخفی می‌کرد. گربه سیاهم آدرین بود. حالا این مرینت و آدرین تو مدرسه ان با هم درس می‌خونن. حالا یه وقتی این ارباب شرارت آکواماشو شرور می‌فرسته، مردم رو اذیت کنه.
- این کارتون رو خیلی دوست داری؟
- خیلی، خیلی، خیلی، خیلی، خیلی.
- چرا دوستش داری؟
- چون دختر کفشدوزکی خیلی خوشگله، قهرمانه.
- مگه چه جوریه؟

مثلاً یه لباس کفشدوزکی داره که خال‌های سیاه داره. بعد لباسش خوشگله. گربه سیاه دم کمربندی داره... خوشگله دیگه، لاغره، مهربونه... من دوست داشتم مثل اون بودم.

- مگه فقط کسی که لاغره خوشگله؟

نه. کلاً موهاش، لباسش. همه پیش خوشگله.

- خوب چرا دوست داری مثل اون باشی؟

اومم چون احساس می‌کنم اگه من یه قهرمان بشم، همه من رو تشویق می‌کنن. برای دنیا عزیز می‌شم.

- ولی تو همین جوری هم عزیز هستی.

آررره (با کمی تردید) عزیز هستم، ولی همه مردم به من می‌گن که آفرین دختر کفشدوزکی. بعد من اگه شرور کسی رو اذیتش کنه، می‌رم اون آدم رو کمکش می‌کنم.

- آهان. الینا گفتی دختر کفشدوزکی لاغره. یعنی به نظر تو هر کسی که لاغر باشه، خوشگله؟

اوهوم. (با ناراحتی) اون لاغره، ولی من لاغر نیستم.

- مگه هر کی لاغر نباشه، خوشگل نیست؟

(با ناراحتی) نه.

- یعنی به نظرت خودت خوشگل نیستی؟ تو که خیلی قشنگی.

چرااا صورتم رو خوشم میاد، ولی یه وقتایی به خودم می‌گم، چرا من این قدر تپلم.

- تو همین جوری هم خیلی قشنگی. قشنگی آدم‌ها را مگه لاغری و تپلی تعیین می‌کنه؟

نه. (هنوز صدایش ناراحت بود و معلوم بود فقط خواسته حرف من را تأیید کند) آخه یه وقتایی مامانم

بهم می‌گه تپلی؛ منم خوشم میاد، ولی احساس می‌کنم، داره مسخره‌ام می‌کنه.

- چرا احساس می‌کنی مامان داره مسخره‌ات می‌کنه؟

چون همه‌اش بهم می‌گه تپلی، تپلی. دایی هم بهم می‌گه خیکی.

- نه اون اشتباه می‌کنه. تو خیلی قشنگی.

(با ناراحتی) پس چرا یه وقتایی دایی بهم می‌گه خیکی یه کم خودت رو لاغر کن بابا.

- شاید شوخی می‌کنه باهات.

آره، منم می‌دونم شوخی می‌کنه، ولی بعضی وقتا احساس می‌کنم داره واقعی می‌گه.

- نه شاید می‌خواد سر به سرت بذاره و با تو شوخی کنه.

نه، من شوخی رو دوست دارم، ولی شوخیای جدی رو واقعاً دوست ندارم.

- اهمیت نده بهش. تو واقعاً خیلی قشنگ و نازی. کلاً هر کسی این جوری بهت گفت، اهمیت بهش

نده. بگو من خیلی هم خوشگلم. خب دیگه چه کارتون‌هایی رو دوست داری؟

بذار یه کم فکر کنم... اومم... (با ذوق و خوشحالی) آهان من تنها در خانه رو دوست دارم. خیلی باحاله. یه بار ببین، فقط می‌خندی.

- تنها در خانه مگه فیلم نیست؟

آره فیلمه. ولی برا بچه‌گونه‌ها هم هست، برای بزرگام هست. مثلاً قسمت اولش می‌خواستن برن کریسمس، می‌خواستن برن ترکیه اینا. بچه‌شون رو تنها گذاشتن رفتن، وسط راه فهمیدن. اسم پسره رو یادم رفته، ولی پسره انقدر باهوش بودا، دوتا دزد اومدن به خونش حمله کردن، نقشه کشید، بعد همه‌شون رو دست پلیس داد. خیلی باهوش بود، (با حیرت و تحسین) یه نقشه‌هایی می‌کشید که اصلاً به ذهن آدم نمی‌رسید.



- تو فکر می‌کنی اگر جای اون بودی چه کار می‌کردی؟

من یه دخترم آخه. (با تعجب) من اگه بودم، می‌ترسیدم و جیغ می‌زدم.

- خوب اگه پسر بودی چه کار می‌کردی؟

اگه پسر بودم نقشه می‌کشیدم. یه نقشه‌هایی که با اونا بتونم چیزی درست کنم.

- یعنی اگه پسر بودی می‌تونستی نقشه بکشی، ولی چون دختر هستی نمی‌تونی؟
چرا دخترام می‌تونن.

- آخه گفتی اگه من بودم جیغ می‌زدم، ولی اگه پسر بودم، نقشه می‌کشیدم.

آخه من از دزدا خیلی می‌ترسم.

- یعنی اگه پسر بودی نمی‌ترسیدی؟

پسرا یه کم جریزه‌شون بیش‌تره دیگه.

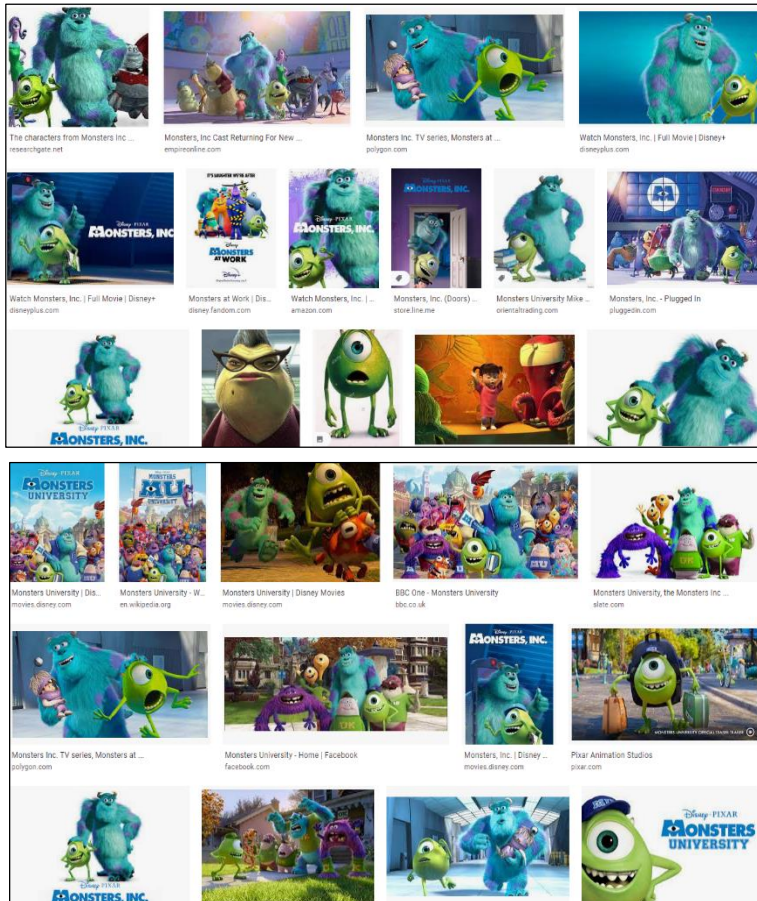
- چرا این جور می‌فکر می‌کنی؟

چون مثلاً به محمد طاها (برادرش) می‌گم، الان آقای دزد میاد خونمون، می‌گه اگه بیاد، من می‌زنمش.

- یعنی تو می‌ترسی، ولی محمدطاها نمی‌ترسه.

اوهوم.

– خوب دیگه چه کارتون‌هایی رو دوست داری؟
شرکت هیولاهام رو دوست دارم. دانشگاه هیولاهام رو هم دارم.



– کدومش رو بیش‌تر دوست داری؟

اومم شرکت.

– چرا؟

چون بچه‌ها خیلی بامزه‌اس توش.

– چرا بامزه‌هست؟

چون کوچولوعه، موهاش رو خرگوشی بسته، بامزه‌می‌خوابه. اسمش هم بوبوعه. راستی کارتون من نفرت

انگیزم دوست دارم.



– کدوم شخصیتش رو دوست داری؟

اون خانومه که قدش درازه.

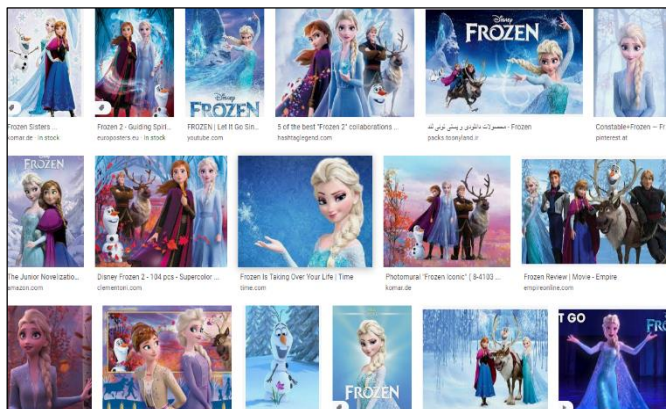
– چرا اون رو دوست داری؟

آخه مادره، خنده داره. می‌گه هووو هههه (با خنده ادایش را در می‌آورد) تو خونه خودشون، این جوری می‌کنه. انگار دزد اومده خونه‌شون. (با خنده) آهااااا بچه ریسم دوست دارم. خرس‌های کله فندقیم باحالن. شبکه پویا می‌ده.



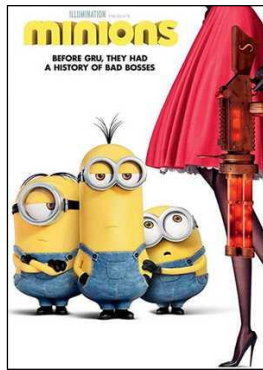


- آهان. راستی تو مگه السا و آنا رو دوست نداشتی، چرا اون رو نمی‌گی؟
- چرا. ولی اون دیگه برام تکراری شده. اگه قسمت جدیدش بیاد دوشم دارم. مخصوصاً السا رو.
- یه ذره از السا برام می‌گی؟
- السا خیلی قدرتمند بود. با اون یخای خوشگلش. خیلی قشنگ بود با اون موهای سفید خوشگلش.
- شعراش... کاش می‌شد منم مثل السا بودم (با حسرت) ولی مامانم می‌گه، خیلی چیزا نشدنیه.



- خوب السا مگه چی داره که دوست داری مثل اون باشی؟ تو خودت خیلی خوشگل‌تر از السا هستی.
- نه السا از من خوشگل‌تره. مامانم می‌گه می‌دونی اون رو چه قدر آرایشش کردن تا اون جووری خوشگل شده، ولی تو همین جووریش هم خوشگلی.
- منم همین رو می‌گم. تو این جووری خیلی خوشگلی، ولی اونا کلی آرایش می‌کنن، موهاشون رو درست می‌کنن، بعد فکر می‌کنی خیلی خوشگلن، اما واقعی این جووری نیست. نه اینها؟
- اوهوم (با تردید).
- باورت نمی‌شه؟
- نه. باورم نمی‌شه...
- خوب اینا اگه قرار بود تو توی یه کارتون باشی، دوست داشتی کدوم شخصیتش باشی؟
- تو کدوم کارتون؟

- هر کدام که خودت دوست داری.
تو آنا و السا، دوست داشتیم السا باشم. دوست داشتیم تو کارتون شرکت هیولاها بوبو باشم. تو کارتون من نفرت انگیز دوست داشتیم اون سه تا دخترا باشم با اون خانومه. اینا رو یادمه.
- اینها را که گفتی، دلش رو هم می‌گی که چرا دوست داری جای هرکدومشون باشی.
اومم چون السا قدرتمنده، خوشگله. چون بوبو بچه خوشگله، گوگولیه. چون تو من نفرت انگیز اون خانومه قدش درازه، تفنگ دستش می‌گیر، خوشگله، قدرتمنده. اون دختری که عینک داره (مارگو) خیلی آروم صحبت می‌کنه، اون دختری که شره (ادیت)، اصلاً دوستش ندارم، فقط از قیافش خوشم میاد، اون دختر کوچولوعه (اگنس) رو هم دوست دارم چون خیلی بامزه اس.



- اینا تو که هم خوشگلی، هم قدبلندی، هم باهوشی هم بامزه‌ای، چرا می‌خوای جای اینا باشی تو که خودت همه اینها رو داری.
چون... آهان تو تنها در خانه‌ام دوست دارم جای اون پسره باشم... امم چون دوست دارم خوشگل و قشنگ باشم... امم نمی‌دونم همین جوری دیگه ازشون خوشم میاد دیگه، چه کار کنم خب.



- خوب باشه. اینا مدرسه می‌رفتین با دوست‌های خودتون در مورد چی حرف می‌زدین؟
مثلاً اون روزا که امتحان داشتیم، با دوستم صحبت می‌کردم که چه امتحانایی داره، مثلاً گرگم به هوا بازی می‌کردیم. از مامانمون صحبت می‌کردیم، از دور و بر صحبت می‌کردیم، از خانواده‌هامون صحبت می‌کردیم، از خودمون صحبت می‌کردیم.
- مثلاً چی می‌گفتین؟

من دوتا دوست دارم. البته الآن یه دوست شده. اسمش تبسمه. اون یکی هم ملیسا بود. رفتش سفر. بعد مثلاً به تبسم می‌گفتم، امروز تو کلاس خانومتون چی درس داد. بعد مثلاً اون می‌گفت، ما فردا امتحان داریم، شما چی، مثلاً می‌گفت، لقمه چی داری، منم می‌گفتم نون پنیر دارم. یه وقتایی اون به من لقمه‌اش رو می‌داد، یه وقتایی من به اون لقمه می‌دادم، اینا.

- در مورد کارهایی که توی خونه انجام می‌دادین و خونه و خانواده هم صحبت می‌کردین؟
اووم مثلاً اون می‌گفت، مامانم امروز حالش بده، بعد من می‌گفتم خدا شفا بده. یه وقتایی مثلاً می‌پرسید، داداشت چه طوره یا اون خواهرش کلاس نقاشی می‌رفت، مثلاً می‌گفت، خواهرم کلاسه، امروز مامانم میاد دنبالم، مامان تو میاد دنبالت؟ این جور، از این حرفا می‌زدیم. بیش‌تر هم بازی می‌کردیم.

- چی بازی می‌کردین؟

گرگم به هوا، قایم موشک... ما کلاس اول با هم دوست شدیم، دوم کلاس‌مون جدا شد، ولی با هم دوست بودیم الآنم با هم دوستیم. دوم که کلاس‌مون جدا شد، مثلاً می‌گفتم تبسم زنگ تفریح برو جلو پرچم وایسا.

- همدیگه رو بیرون از مدرسه هم می‌دیدین؟

اوهوم. من خونه تبسم اینام می‌رفتم. یه دفعه اون اومد خونه‌مون، بهم خط‌کش داد. تو خونه ما فقط درس می‌خوندیم. بازی می‌کردیم، ولی کم. ولی تو خونه تبسم اینا فقط بازی می‌کردیم. یه کم درس می‌نوشتیم اولش، بعد می‌رفتیم سراغ بازی‌مون.

- چی بازی می‌کردین؟

خاله بازی می‌کردیم، پیش خواهرش می‌رفتیم نقاشیاش رو می‌دیدیم. آخه خونه اونا خیلی، خیلی بزرگه، از خونه ما هم بزرگ‌تره. سه خوابه هست، تو حموشون وان دارن. حموشون خیلی بزرگه، پذیراییشون که خیلییی بزرگه. اون جا با هم بازی می‌کردیم.

- چی بازی می‌کردید؟

مامانش عکاس بود، می‌رفتیم وسایل عکاسی اون مثلاً صندوقچه‌هاش رو برمی‌داشتیم وسایلمون رو می‌ریختیم توش، مثلاً جواهراتمون رو می‌ریختیم توش که بریم مسافرت. خاله بازی می‌کردیم. بدو بدو می‌کردیم... .

- تبلت بازی هم می‌کردین؟

تبلت نداشت اون. تبلت منم که پاییز تبلتم رو می‌ذارم کنار درس بخونم. الآنم که کلاً تبلتم خراب شده. دیگه‌ام درست نمی‌شه.

- یعنی کلاً بازی‌های کامپیوتری نمی‌کردین.

نه.

(الینا اینجا به من گفت که خسته شده و بقیه صحبت‌مان را روز دیگر ادامه دادیم).

- الینا تو امسال کلاس سومی؛ جشن تکلیف دارین؟
اوهوم.

- الان که مدرسه نمی‌رین، جشن تکلیفتون چه جوریه؟
هیچی مامانم ازم عکسم رو با چادر نماز و سجاده گرفته، می‌گه شاید اون رو برای خانوم بفرستیم یه کلیپ موزیکال درست کنه. یه کلیبی درست کنه که توش آهنگم داشته باشه. ولی کاش می‌شد برای جشن تکلیفمون می‌رفتیم مدرسه.
- خوب اون جا چه کار می‌کردین؟
من که نمی‌دونم، ولی حتماً چادرمون رو سرمون می‌کردیم و سجادمون رو پهن می‌کردیم. بعد نماز می‌خوندیم.

- خیلی دوست داری زودتر نماز بخونی؟

آره، ولی من یه جورایی نماز رو بلد نیستم.

- خوب یاد می‌گیری. بهتون هنوز یاد ندادن؟
نه.

- دوست داری نماز خوندن رو زودتر شروع کنی؟

(چند ثانیه فکر می‌کند) احساس می‌کنم یه جورایی نه، تنبلیم میاد، یه جورایی هم آره!

- چرا آره، چرا نه؟

آره، چون برای خدا این کار رو می‌کنم، با خدا صحبت می‌کنم، آرامش می‌گیرم. نه هم که چون بلد نیستم، بلدا، ولی کامل نه. بعد تنبلیم میاد.

- یعنی نماز خوندن سختته؟

اممم، آره یه کم.

- چرا فکر می‌کنی سختته؟

به خاطر این که می‌گم مثلاً یه ساعت وضو بگیری و چهار رکعتی و سوره بخونی و دوباره چادر رو برداری و تا کنی و اینا، خوب خیلی طول می‌کشه.

- حالا الینا الان که به سن تکلیف رسیدی، باید حجابت رو رعایت کنی و

آرره، اونا رو که انجام می‌دم، الان که بچه‌ام یه کم موهام رو ریختم بیرون، ولی بزرگ شم، حتماً چادر سرم می‌کنم، چون همه بهم می‌گن چادر بهت میاد.

- کی بزرگ می‌شی که چادر سرت کنی؟

مثلاً هر موقع به چهارم رسیدم یعنی که دیگه سن تکلیف رو رد کردم و باید چادر سر کنم.

- دوست داری چادر سرت کنی، آره؟
- یه جورایی آره، یه جورایی نه.
- خوب چرا آره و چرا نه؟
- آره به خاطر این که من روز عزاداری امام حسین یه علاقه‌ای بهم دست داد برای چادر، نه هم که من توش گرمم می‌شه و عرق می‌ریزم و زیر پای آدم جمع می‌شه. ولی من دوست دارم مثل مامانم چادری شم.
- قبلاً هم چادر سر کردی؟
- آره. همه بهم می‌گن تو توی چادر قشنگی.
- چادری بودن سخت نبود؟
- اومممم چرا... نه ... زیاد سخت نبود برام. چون من واقعاً امام حسین رو دوست دارم، حاضرم براش سختی بکشم، ولی چادرم رو درنیارم.
- خوب پس همه کارهایی که بعد از سن تکلیف واجب می‌شه رو انجام می‌دی.
- آره، دوست دارم یه خانوم مؤدب و محجبه و مهربون و دلسوز بشم.
- الینا الآن یه سوال برام پیش اومد. تو که دوست داری محجبه و چادری بشی، بعد آنا و السا رو هم دوست داری، دیگه نمی‌تونی مثل اونا لباس بپوشی، نه؟
- آره راست می‌گیا. (کمی فکر می‌کند) خب اونا رو می‌تونم تو خونه بپوشم.
- مثلاً به من گفته بودی، دوست دارم موهام مثل السا بلند و خوشگل باشه، دیگه نباید موهات رو بیرون بگذاری.
- عههههه راست می‌گی. فکرم رو درگیر کردی.
- خوب الآن می‌خوای چه کار کنی؟
- بذار یه کم فکر کنم ببینم... خب چاره‌ای نیست دیگه. فقط باید تو خونه انجامش بدم.
- آفرین. الینا حالا که می‌خوای محجبه بشی، نظرت در مورد آرایش و آرایش کردن چیه، آرایش هم نمی‌کنی؟
- آرایش چرا. مثل مامانم یه رژ کوچولو می‌زنم و تموم.
- یعنی آرایش‌های دیگه رو دوست نداری؟
- چرا آرایش‌های خیلی قشنگی هست، ولی جور درنمیاد که آدم محجبه باشه و آرایش زیادی کرده باشه.
- حالا جدا از محجبه بودن، به نظرت چه آرایشی قشنگه، بعد دوست داری شبیه چه کسی آرایش کنی؟
- آرایش السا... امم، آخه من خیلی پرنسسا رو دوست دارم.
- یعنی آرایش پرنسس‌ها رو دوست داری؟

آره، آرایش پرنسس‌ها رو دوست دارم.

- خوب حالا که می‌خوای محجبه بشی، دیگه دوست نداری مثل اون‌ها آرایش کنی؟
دوست دارم.

- خوب تو گفتی آرایش زیاد با محجبه بودن جور درنمیاد، پرنسس‌ها هم که کلی آرایش دارن، پس تو چه جور می‌خوای هم چادر سرت کنی و هم آرایش پرنسسی بکنی؟
یا کلاً بی‌حجاب می‌شم، آرایش می‌کنم یا چادر سرم می‌کنم. (کمی فکر می‌کند)، ولی من دوست ندارم بی‌حجاب بشم، چون خیلی بده بی‌حجاب بودن.
- چرا بده؟

مامانم می‌گه همه نگاهت می‌کنن، اگه سنگین باشی، هیشکی دورت نمیداد، ولی اگه قرتی باشی، همه باهات دوست می‌شن. منم دوست ندارم اون جور باشم.
- یعنی که آدم اگه محجبه باشه، کسی با اون دوست نمی‌شه؟
یعنی چی؟

- گفتی آدم اگه سنگین باشه، کسی دورش نمیداد؛ یعنی آدم این جور نمی‌تونه با کسی دوست بشه؟
چرااا با دوستای خودش که می‌تونه دوست باشه.
- منظورت اینه که با آدم جدید نمی‌شه دوست بشه؟
آره... منم از تو سوال بپرسم؟
- بپرس عزیزم.

تو کدوم کارتونا رو دوست داری؟

- من گارفیلد رو دوست دارم با هتل ترانسیلوانیا.
عه، آره، آره، منم اونو رو دوست دارم. کاش می‌شد منم همه این کارتونا رو می‌دیدم و دانلود می‌کردم. ولی مامان بابام اجازه نمی‌دن. خوش به حالت که گوشی داری، اینترنت داری، بزرگم هستی، ولی چون من کوچولوام، گوشی ندارم، اینترنتم ندارم، نمی‌تونم. برای همین عصبانی می‌شم یه وقتایی.

- ولی تو که گوشی مامانت گاهی دستت هست.

خب اونم هم کلاسای خودش تو اونم، هم من درسام رو تو اون می‌خونم.

- یعنی تو خودت نمی‌ری کارتونها رو از اینترنت با گوشی مامانت ببینی؟
نه بابا، اصلاً اجازه نمی‌دن تو اینترنت بریم ما.

- آهان یعنی با اینترنت مامانت کار نمی‌کنی.

(با ناراحتی) نه. هر موقع خودشون صلاح بدونن، اینترنت داریم. به خاطر همین من یه وقتایی خیلی عصبانی می‌شم.

- چرا؟

چون نمی‌تونم هیچ کارتونی ببینم. همه‌اش کارتونای تکراری... .

- خوب نمی‌شه ازشون بخوای برات کارتون بیش‌تری بگیرن، هفته‌ای یه دونه ببینی؟

هفته‌ای یه دونه می‌گن اینترنتمون هدر می‌ره. اینترنتمون از این همراهیا هس، تند تند تموم می‌شه.

اگه وای‌فای داشتیم می‌تونستیم نگاه کنیم هر کارتونی رو.

- الینا دوست داری بری خارج زندگی کنی؟

آره.

- کدوم کشور دوست داری بری؟

دوست دارم یه بار پاریس برم یه بار ترکیه.

- چرا؟

چون پاریس خیلی قشنگه، برجش مثل برج مائه.

- آهان ترکیه چه طور؟

ترکیه هم که استخر و اینا داره، خوش می‌گذره... .

- تو از کجا دیدی؟

دایی اینا بهم گفتن.

- خودت عکس‌هاش رو ندیدی؟

چرا دایی اینا دوربین داشتن، از اون جا عکس و فیلم گرفته بودن.

- دوست داری بری اون جا زندگی کنی یا دوست داری بری مسافرت و برگردی؟

دوست دارم یه دفعه برم مسافرت، اگه خوشم اومد، اون جا زندگی کنم یا درس بخونم. اگه خوشم

نیومد، تو همین کشور خودم می‌مونم.

- الینا وقتی بری اون جا ترکیه یا پاریس باز هم حجاب داری؟

آره.

- آخه بعضیا می‌رن خارج حجاب ندارن، گفتم شاید تو هم این کار رو بکنی.

نه خیلی بد می‌شه این جور. (باحالتی که انگار چندشش شده) مثلاً من دیدم تو ترکیه بعضی خانوما

عین خیالشونم نیست، هرکاری که بخوان می‌کنن. اصلاً هم لباس نمی‌پوشن.

- لباس نمی‌پوشن؟

مثلاً یه تاپ و یه شلوارک می‌پوشن.

- یعنی کار بدیه این جور؟

از نظر من آره. من می‌گم واقعاً خجالت نمی‌کشن اینا.

- آهان. الینا تو می‌دونی رییس جمهور چیه؟

آره یعنی رییس کل کشور.

- خوب حالا فکر کن تو رییس جمهور ایرانی، اون موقع چه کار می‌کردی؟
امممم مثلاً... مثلاً نمی‌ذاشتم که این جواری کرونا می‌اومد، اینایی که می‌اومدن بیرون و می‌گفتم هر کی بیاد بیرون ۹ تومن ازش می‌گیرم.

- یعنی نمی‌ذاشتی کسی بره بیرون؟
نه، می‌گفتم مثلاً اگه کار واجب دارین، اگه باید برین چیز واجبی بخیرین می‌تونین برین. اگه می‌خواین برین برای دور زدن، دور زدنم می‌تونین مثلاً از ساعت پنج دور زدن شروع می‌شه، پنج و ربع تموم می‌شه.

- پس اون‌هایی که می‌رن سر کار چی؟
خب من دوربین کار می‌ذاشتم، می‌دیدم اونایی که می‌خوان برن دور بزنی رو می‌گرفتمش، می‌گفتم چرا هی می‌رین و میان، بعد اگه گفت دارم دور می‌زنم، ازش جریمه می‌گیرم. یه جریمه دیگه‌ام می‌ذارم که ماشینشون بره تو پارکینگ بادشو خالی کنن. اونایی هم که کار واجب دارن، اونایی که می‌خوان برا زن و بچه هاشون نون حلال دربیارن، عیب نداره.

- خوب دیگه چه کارهایی می‌کردی؟
مثلاً برا دکترایی که زحمت می‌شکن یه کاری می‌کردم که خوشحال خوشحال می‌شدن. می‌ذاشتم یه کم مرخصی بگیرن برن بچه‌هاشون رو ببینن (یک مرتبه بغض می‌کند)، من گریه‌ام گرفته. اون دکترای بیچاره نمی‌تونن یه ماه یه ماه بچه‌هاشون رو ببینن.

- ناراحت نباش عزیزم. کرونا هم به زودی می‌ره، اون‌ها هم می‌رن خونه پیش بچه‌هاشون.
می‌دونی الان دکتر از ساعت چند تا چند کار می‌کنن. کل ۲۴ ساعت کار می‌کنن، اصلاً خواب ندارن. کاش واقعاً رییس جمهور بودم. رییس جمهور ما عین خیالش نیست، دکتر انقدر دارن زحمت می‌کشن.

- تو اگه رییس جمهور بودی چه جواری خوشحالشون می‌کردی؟
بهشون شاخه گل می‌دادم. می‌دونم که شاخه گل کمکشون نمی‌کنه، وقتی برن پیش خانواده‌هاشون بچه‌هاشون رو ببینن، آروم می‌گیرن و سرحال می‌شن و شادی رو در بدنشون می‌بینن.

- تو خیلی مهربونی الینا. حالا به جز دکتر که گفتی، اگر رییس جمهور بودی، دیگه چه کار می‌کردی؟
بذار فکر کنم... آهان خانواده‌هایی که روغن و اینا نداشتن یا خونه نداشتن، کمک می‌کردم بهشون، بهشون روغن و گوشت و برنج و ادویه و این چیزا می‌دادم، به سالمندا که در آسایشگاه ان، دلداری می‌دادم، کاری می‌کردم که شادتر بشن. به اون پیرایی که تو خیابون هستن کمک می‌کردم. به بچه‌های مظلوم، اگه دزدا بیان طرفشون، می‌رفتم جریمه‌شون می‌کردم، می‌گفتم به چه حقی رفتین

بچه‌های مظلوم رو اذیت کردین. اونام باید به من بگن، اگه نگن، جریمه می‌شن. از این جور کارا دیگه.

- خب حالا بگو که دوست داری در آینده چه کاره بشی؟
دکتر کودکان.

- چرا؟

اومم دوست دارم اونایی که درد دارن رو آرومشون کنم، بهشون بگم هیچی نیست... اُمم می‌خوام یه چیز ی بگم خجالت می‌کشم.

- بگو عزیزم، خجالت نکش.

دوست دارم دکتر کودکان بشم که عمل می‌خوان بکنن، نوزاد به دنیا بیاد، ببینم در بدن انسان چیه؟ چه چیزایی هست، تجربه کنم و اینا.

- پس دوست داری داخل بدن آدم رو ببینی.

آره. این اسباب بازی که کل اعضای بدنشون معلومه در مدرسه‌ها هستش، مثلاً کلیه داره، قلب داره، می‌تونن نگاه کنن، اسمشون چیه؟

- اسمش مولاژه.

آره. من از اونا خیلی دوست دارم. دوست دارم از اونا بخرم. حالا وقتی دکتر بشم، واقعیش رو می‌بینم.

- حالا به نظر تو چه شغلی داشته باشی پول درمباری و پولدار می‌شی، به نظر تو کلاً پول تو چیه؟
بابام می‌گه وقتی زیاد درس بخونی، می‌تونن یه مهندس یا دکتر بشن و می‌تونن پول زیادی داشته باشن.

- یعنی آدم اگه بخواد پول دربیاره، حتماً باید دکتر یا مهندس بشه؟
اوهوم.

- اگه دکتر و مهندس نباشی، نمی‌تونن پول درمباری؟

چرا اون جوریم می‌شه پول درآورد.

- چه جوری؟

اممم. نمی‌دونم. ولی خب من می‌خوام دکتر بشم.

(الینا دوباره به من گفت که خسته شده است و بقیه صحبت‌های ما روز بعد انجام شد).

- خوب الینا بهم می‌گی وقت‌هایی که درس و مدرسه نداری، چه کارهایی می‌کنی؟

اممم، تو خونه بازی می‌کنم، مثلاً با عروسکام صحبت می‌کنم، خودم رو با اسباب بازیام سرگرم می‌کنم. یه وقتاییم با بابام بازی می‌کنم.

- با بابات چی بازی می‌کنی؟

بدو بدو بازی و بازی فکری.

- بازی فکریتون چه جوریه؟
- مثلاً می‌گم سه تا مرغابی، دوتا اسب یه دونه گاو. بابا باید کاملش کنه. حالا الان زیاد یادم نیست، ولی از این بازی می‌کنیم.
- دیگه چی بازی‌هایی می‌کنی؟
- مثلاً محمدطاها می‌دوئه، من اونو می‌گیرم. با محمدطاها بازیای باحال می‌کنیم. مثلاً لیوانا رو می‌چینیم، از بینشون رد می‌شیم. دیگه با هم خاله بازی می‌کنیم. همسایه بازی می‌کنیم. جنگ بازی می‌کنیم.
- یعنی همدیگه رو می‌زنید؟
- نههه. مثلاً الکی می‌زنیم. شمشیر اسباب بازی داریم. شمشیر به شمشیر هم می‌زنیم.
- اگه تو خانوم دکتر بودی، بعد خدای نکرده کرونا می‌گرفتی، چه کار می‌کردی، با مریض‌ها دعا می‌کردی؟
- نه دعوا نمی‌کردم. می‌گفتم چرا شما ماسک نزدیک و رفتید دور دور، الان من مریض شدم.
- ولی الینا شاید سرکار رفته بودن یا ماسک زده بودن، ولی از بقیه گرفتن.
- می‌گفتم عیبی نداره، من اینجا وظیفم رو انجام می‌دم. اگه خودم نمی‌خواستم کرونا بگیرم، می‌رفتم خونه خودم.
- یعنی خطر کارت رو قبول می‌کردی.
- اوهوم.
- خوب فکر کن که تو یه دکتر شدی و خیلی هم پولدار شدی، اون موقع چه کار می‌کنی؟
- باهاش یه خونه می‌خرم؛ یه خونه ویلایی. یه ماشین شاسی بلند می‌گیرم، خدمتکار می‌گیرم... اینا دیگه.
- خوب چرا مثلاً خدمتکار می‌گیری یا ماشین شاسی بلند می‌گیری؛ ماشین معمولی نمی‌شه؟
- چرا ماشین عادی می‌خرم. همه مدلی می‌خرم.
- خوب یه دونه نمی‌شه؟
- آره، یه دونه‌ام می‌شه.
- خوب بالاخره چه کار می‌کنی، تو الان خیلی پولداری با پول‌هات چه کار می‌کنی؟
- خب همین کارا رو گفتم می‌کنم دیگه. یه خونه بزرگ می‌خرم؛ استخرم داشته باشه تو خونه، حیاط قشنگم داشته باشه، باغبونم می‌خوام بگیرم برای گلا.
- خوب این‌ها را برای چی می‌خوای؟

خوبه. من دوست دارم اگه خونه داشته باشم، از این قدیمی حیاطدارها که حوض داره وسطش باشه. من تو بازیام احساس می‌کنم واقعی دارم انجامش می‌دم. مثلاً رو فرشمون یه شکل گرد داریم، احساس می‌کنم اون حوض آبه مثلاً، با محمدطاها همسایه بازی می‌کنیم.

- بالاخره خونه بزرگ استخردار دوست داری یا خونه قدیمی حوض دار؟
هر چی خدا بخوواد. مثلاً من دوست دارم اول خونه قدیمی داشته باشم، بعدش اگه یه کم پولدار شدم، می‌خوام خونه خوب بگیرم.

- گفتی تبلت خراب شده، دیگه کار نمی‌کنه. الان که دیگه با اون کار نمی‌کنی، با گوشی مامان یا بابات هم بازی نمی‌کنی؟

نههه، کم پیش میاد. فقط تو گوشیشون می‌رم..... (چند ثانیه سکوت کرد) یه چیزی بگم به کسی نگیه، بدون اجازه مامانم می‌رم تو واتساپش.

- تو واتساپش چه کار می‌کنی؟

به کسی نگیه... نگاه می‌کنم.

- چی رو نگاه می‌کنی؟

پیامایی که به مامانم دادن. یه وقتاییم می‌رم تو شاد، درسای قبلیم رو می‌بینم. یه وقتاییم تو گوشی بابام، کارتون می‌بینم. محمدطاها بیش تر با گوشی بابا و مامانم بازی می‌کنه و کارتون می‌بینه.

- می‌گم حالا الان که تبلت نداری، دیگه هم نمی‌خوای بگیري؟

نع. شاید بعداً بزرگ شدم برام گوشی بگیرن. یه سوال ازت بپرسم؟

- بپرس.

تو پول توجیبی‌هات رو جمع می‌کنی، باهاتش چه کار می‌کنی؟

- من وسیله نقاشی می‌گیرم. تو چی، با پول تو جیبی‌های خودت چه کار می‌کنی؟

(قلکش را می‌آورد و نشان می‌دهد)، خب من تو خیالم فکر می‌کنم که اگه پولام رو جمع کنم، می‌تونم به بچه‌ها کمک کنم، به اونایی که سرپرستی ندارن، به بچه‌هایی که گدایی می‌کنن، می‌تونم جوجه کباب بدم، بعدش برا خودمم وسیله می‌خرم، به محمدطاها هم می‌دم. به مامان و بابام هم می‌دم. همهمه چی می‌خرم برای خودم، مثلاً چراغ مطالعه، ساعت، از اون چراغا که دور میز می‌ذارن (ریسه)، از اونا می‌خرم.

- تا حالا که پول‌هات رو جمع کردی، چیزی برای خودت خریدی؟

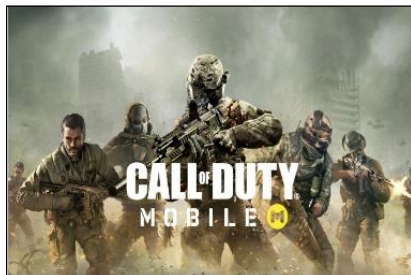
نه. من هی می‌گم برم با اون پولایه چیزی بخرم، مامانم می‌گه نه. نمی‌دونم چرا. می‌گم خود تو الان بزرگی. تو دلم می‌گم بزرگ بودن بهتره یا بچه بودن. می‌بینم بزرگ بودن بهتره. می‌تونم مثلاً اختیار خودت رو داشته باشی، می‌تونم میزت رو رنگ کنی، می‌تونم بری با پولات چیز میزی بخری...

- الآن مثلاً من خیلی دوست داشتم میز رو رنگ کنم و روش نقاشی کنم، ولی مامان و بابام نمی‌ذارن. بعد چیزای مختلف با پولام بخرم. خیلی کارا می‌تونستم بکنم.
- اشکال نداره توام یه روزی این کارها رو می‌کنی.
- مرسی تو بهم اعتماد بنفس می‌دی. می‌گم دیگه سوالی نداری؟
- نه عزیزم. برو دیگه خسته شدی. خداحافظ.

۷-۲- مصاحبه با آراد ۱۲ ساله

دهه نودی‌ها غولن... اونا از سن شون ده ساله جلوترن.

- سلام خوبی؟
- خیلی ممنون.
- اسمت چیه آقا پسر؟
- اسمم آراده.
- می‌شه به من بگی چه وسایلی از فناوری‌های ارتباطی رو داری؟
- من یه گوشی دارم و یه کامپیوتر.
- بیش‌تر بازی می‌کنی یا انیمیشن می‌بینی؟
- من بیش‌تر بازی می‌کنم، ولی گاهی انیمیشن هم می‌بینم.
- کدوم بازی‌ها رو بیش‌تر بازی می‌کنی؟
- اسم بازی‌هام، پاب‌جی موبایل، کال‌آف‌دیوتی، فری فایر و کیل باکس.





- بیش تر برای من از این بازی‌ها می‌گی؟
آره، بذار از پاب‌جی شروع کنم (از این جا به بعد خیلی دقیق و تند تند از بازی تعریف کرده، آن را شرح می‌دهد).
بین پاب‌جی یه بازیه استراتژیکه، تو توی یه جزیره‌ای که فرود میایی و آخرین نفر خارج می‌شی، داخل نقشه یه سری اسلحه کار گذاشتن که می‌تونن بری و اون‌ها رو پیدا کنی خیلی راحت، اسلحه‌ها چند مدل هستن smg و ar.
- صبر کن یک لحظه، می‌شه قبل این که بقیه رو توضیح بدی در مورد این اسلحه‌ها بیش تر بگی؟
آره، بیش تر پلیرها^۱ از ar استفاده می‌کنن، چون ریکویل^۲ کم تر داره، ولی توی نقشه زیاد smg پیدا نمی‌شه، پلیر کم تری اون رو ور می‌داره.



۱. بازی کننده

۲. لگد زدن، عقب نشستن، پس کشیدن

- می‌شه بگی ریکویل چی هست و این که چرا از smg کم‌تر استفاده می‌شه؟
 بین ریکویل همون لرزش گانه^۱، از smg هم کم‌تر استفاده می‌شه، چون مقدار دمیجی^۲ که وارد می‌کنه، خیلی کم‌تره، البته اینم بگم‌ها، هر گان ar ریکویل کمی نداره، دسته گان‌هایی که تیر ۷۷۲ می‌خورن، معمولاً ریکویل بیش‌تری دارن، یه سری دیگه اسلحه هم داریم، اونا هم سه دسته ان، اولیش k98 هست که زیاد کاربردی نداره، وقتی که از فاصله دور می‌زنی یا هدف رو نشونه می‌گیری، تیر میاد پایین، البته هم مزیت داره‌ها، ولی خوب این چیه، بهش چی می‌گن؟ آهان مضراتی هم خب داره، البته توی فاصله ۹۰ تا ۱۵۰ متری، حتی اگر یه خورده هم دستت بلرزه، بازم می‌خوره به کله طرف، البته k98 رو می‌گم، اسکوب ۸ از فاصله ۲۰۰ متری به هدف نمی‌خوره، یه اسلحه دیگه هم داریم m24، هر بازیکنی ورش داره، خوش به حال اون می‌شه حسابی، از هر نظر از k98 سرت‌ره و این که بسیار کمیابم هست، فرض کن اگه ۱۰۰ تا پلیر هم داخل بازی باشن، توی نقشه شاید فقط ۴ تا از این سلاح‌ها باشه، اوففف از فاصله ۲۰۰، ۳۰۰ متری هم به هدف می‌خوره، دمیجش هم بالاتر از k98 هست، از m24 هم شاخ‌تره، یه مدل دیگه هم داریم، awm، داخل دراپ^۳ پیدا می‌شه.



- دراپ چی هست؟
 دراپ یه چیزیه که داخل هواپیما هست، یه هواپیما که داره از داخل نقشه رد می‌شه، یهو ممکنه یه جعبه قرمز بندازه پایین که توش اسلحه‌های خوبی پیدا می‌شه، توی این جور موقع‌ها، انمی‌ها^۴ ممکنه خیلی زود این اسلحه‌ها رو ور دارن، یکی از همین اسلحه‌ها که ممکنه توی دراپ پیدا بشه، awm هست، به هر حال اسلحه قوی‌ایه، از فاصله ۴۰۰ متری هم می‌تونی باهاش تیراندازی کنی و این که حتی اگه جلیقه و اینا هم داشته باشی، بازم اگه با این اسلحه بزنت می‌میری.

۱. اسلحه

۲. خسارت

۳. در پابجی موبایل Drop یا airdrop جعبه‌هایی هستند که به طور تصادفی از آسمان فرو می‌آیند.

۴. دشمن



- که این طور، تا حالا شده تو از این دراپ‌ها به دست بیاری؟
بین کلاً این رو بگم که الان اگه مثلاً به دونه دراپ بیفته پایین، درگیری شدید بین افراد پیش میاد تا این دراپ رو ببرن، ولی من معمولاً چیت^۱ می‌زنم، من توی بازی چیترم.

- یعنی چی؟

چیتر دیگه، چیتر، یعنی تقلب می‌کنم، بدون تقلب اصلاً خیلییی مشکله از این دراپا به دست بیاری، بین بذار توضیح بدم برات از چندتا چیز می‌تونم استفاده کنی تا چیتر باشی، مثلاً از مود دیتا، esp (رادار)، script و معمولاً همینا، از همین چیزا می‌تونم استفاده کنی تا چیت بزنی.

- می‌شه یک کم بیش‌تر در موردشون توضیح بدی؟

الآن مثلاً espها جای انمی‌ها رو معلوم می‌کنن، اگه معمولی بری توی بازی، نمی‌شه معلوم کنی شون یا script نوری‌کویل صفره، اگه توضیح بخوام بدم خیلییی زیاد طول می‌کشه، خلاصه بگم انواع و اقسام چیت‌ها هستن دیگه.

- خوب آیا این چیت زدن توی بازی‌ها معموله، یعنی همه می‌تونن چیت بزندن؟

نه بابا، اکثر پلیرها نمی‌تونن چیت کنن، چون پابجی سیستم‌شون رو بن^۲ می‌کنه، اکانت‌شون رو یعنی مسدود می‌کنه.

- خوب پس تو چه طوری این کار رو می‌کنی؟

با یه نوع script، می‌گم که توضیحش زیاده، مثلاً برای این که شناسایی نشی یه چیزی هست، اون رو قبل از این که چیت بزنی، فعال می‌کنی و بعدش چیت می‌زنی، این جور شناسایی نمی‌شی و آثار چیتی که زدی رو پاک می‌کنه و سیستم بن دیگه سخت شناسایی می‌کنه که کی این چیت رو زده، درسته که چیتر بودنم به همین راحتی‌ها نیست، بالاخره گوشی روت^۳ می‌خواد، ولی بدون گوشی روت هم می‌شه با یه سری برنامه‌ها.

- بعد اون وقت گوشی روت چی هست؟

۱. تقلب

۲. مسدود کردن

۳. ریشه

روت یعنی این که دسترسی به ریشه داری، اکثر اینایی که گوشی تولید می‌کنن، برای حمایت از بازی‌سازا و برنامه نویسا، روت رو اضافه نمی‌کنن، چون روت یه چیزه آزاده، هر کاری که بخوایی می‌تونی روی گوشی انجام بدی، برای همین بیش‌تر اونایی که گوشی تولید می‌کنن، روت رو نمی‌ذارن روی گوشی‌شون، برای همینه که مثلاً تو بخوای چیت رو بزنی، معمولاً یه صفحه داره که باید با اون وارد پابجی بشی.

- خوب این تقلب کردنه، اشکال نداره، به هر حال توی هر کاری، مرام و معرفت هست، این‌جا چی؟ خوب بین اینا مهارتن دیگه، باید به دست بیاری‌شون، اشکالی نداره به اون صورت، تو باید توی بازی رتبه‌ات رو بهتر و بهتر کنی، حالا گفتم پلیرای کمی هستن که چیت می‌کنن، اما اون قدرها هم کم نیستن که. به هر حال اگر تو هم چیت نکنی، یه عده دیگه انجامش می‌دن و اصلاً فضا اون جور نیست که، باید سریع باشی و عمل انجام بدی.

- آهان یعنی به نظرت زیاد اشکالی نداره؟
نه، شایدم اشکال داشته باشه، اما به هر حال به نظرم اون قدری مهم نیست، باید مهارت به دست بیاری.

- فهمیدم، حالا اگه کلاً بخوایی یک فضایی از پابجی ترسیم کنی، کلاً به نظرت چیه، یعنی مثلاً چه کار می‌کنن، همدیگه رو می‌کشن، بعد چی به دست میارن یا چی از دست می‌دن؟
بین تو بستگی به رنکت^۱ داره، رنک... بذار من رنک‌ها رو بگم، برنز، سیلور، گلد، پلاتینیوم، دایموند و یه چندتا دیگه و کامکویر، کامکویر بالاترین رنک پابجیه، هر کسی نمی‌تونه، یعنی داخل کل پابجی ۵ تا سرور هست، اروپا، افریقا، آسیا و همین سرور میانمار، یه سرور رو تو انتخاب می‌کنی، تو اگه بتونی به ۵۰۰ نفر برتر اون سرور برسی، بهت می‌گن کامکویر، بالاترین رنک پابجی هست، معمولاً خیلی، خیلی، خیلی سخت به دست میاد.

- حالا تو رتبه‌ات چند هست؟
من رنکم کران دو هست الان، بین آخه این جور نیست، بین اینا هر رنک، یه دونه... چندتا داره که هر کدوم از این‌ها ۱۰۰ تا نمره می‌خواد، نمره هم خیلی سخت گیر میاد.
- خوب این رنک‌ها بر چه اساسی به دست میاد، یعنی چه کاری انجام می‌دین که این رنکه بالاتر می‌ره؟
بازی می‌کنی، اول می‌شی، نمره جمع می‌کنی.

- خوب نه منظورم این هست که توی این بازی چه کار انجام می‌دی که این رنک، بیش‌تر می‌شه؟
یعنی می‌خوام توضیح بدی داخل این بازی چه اتفاقی انجام می‌شه که این رنکه می‌ره بالاتر، مثلاً تعداد بیش‌تری آدم می‌کشی این جور می‌شه یا نه مثلاً... .

آره، اینا هم دخیله، مثلاً داخل برنز که اولین رنک پابجیه، تو مثلاً آگه ۱۰ نفر رو بکشی، ۱۵۰ تا نمره بهت می‌ده، ولی داخل رنک کامکویر، که بالاترین رنک پابجیه، شما حتی آگه مثلاً ۱۰، ۱۵ نفر رو هم بکشی، فقط دوتا نمره بهت اضافه می‌کنه، اینا همه‌شون فرق داره با همدیگه.

- و این که آیا اسلحه‌ها در این رتبه هم مؤثر هست؟

بله، خوب تو هر چه قدر اسلحه بهتری استفاده کنی، بهتر می‌تونی آدم بکشی.

- آیا کسانی که رنک‌شون خیلی بالا هست، توی این بازی هم از راه شبکه‌های اجتماعی دنبال می‌کنی؟ مثلاً توی یک پیجی باشه یا توی یوتیوب باشه... .

نه، نه، اصلاً.

- پس چه جور یاد می‌گیری که این قدر خوب بازی کنی، آموزشش چه جور هست؟
من آموزشش... من الان با شیش تا انگشتم بازی می‌کنم... .

- پس خودت توی این بازی حرفه‌ای شدی؟

آره.

- خوب حالا یک چیزی، هدف این بازی چی می‌تونه باشه؟

هدف بازی خب یعنی چی؟ هدف من یا هدف خود بازی؟

- هدف تو و هدف خود بازی... .

هدف خود بازی که خب واضحه، پول درآوردن! پول، پول، پول، پول.

- آهان خوب... .

یعنی شما پول خرج می‌کنی یه چیزایی می‌گیری، یه دسترسی‌های بیش‌تری بهت می‌ده، مثلاً گلائیور می‌گیری، اینا رو باید یو سی بخری که قیمت خیلی بالایی هم داره، مثلاً ۸۰۰۰ تا یو سی می‌شه ۹۹ دلار! من هزار تومن هم خرج این بازی نکردم.



- خوب یعنی چه جور ی؟ خوب قطعاً اینترنتی که می‌بره خودش هزینه بازیه دیگه.

نه، نه، اصلاً، پابجی هزینه‌ای نداره، مگر این که بخوایی به قیافه شخصیت‌ها ت برسی، مثلاً اسکین‌های خوشگل بگیری، چیزای خوش آب و رنگ تری داشته باشی و... یا گان‌های ابگردی داشته

باشی، الان دارم در مورد گان ابگردی توضیح می‌دم، گان ابگردی خیلی یو سی می‌خواد، مثلاً هر گان ابگردی باید سی هزارتا یو سی داشته باشی، حداقلش سی هزارتا یوسی هم کم قیمتی نیست، حداقل ۷۰۰، ۸۰۰ دلار می‌شه.

- یعنی باید ۷۰۰، ۸۰۰ دلار پول بدی؟

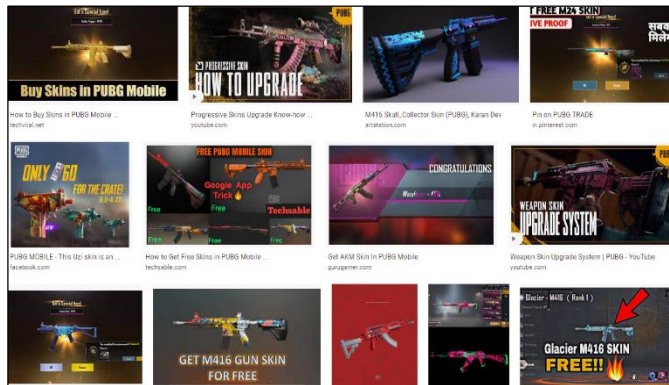
بعلههه، پول واقعی هم باید بدی.

- خوب اگه پول نداشته باشی، اون وقت چه طوری می‌شه؟

نه، نه، هیچ فرقی نمی‌کنه، اونایی که می‌خوان شاخ بازی دربیارن، از این کارا می‌کنن.

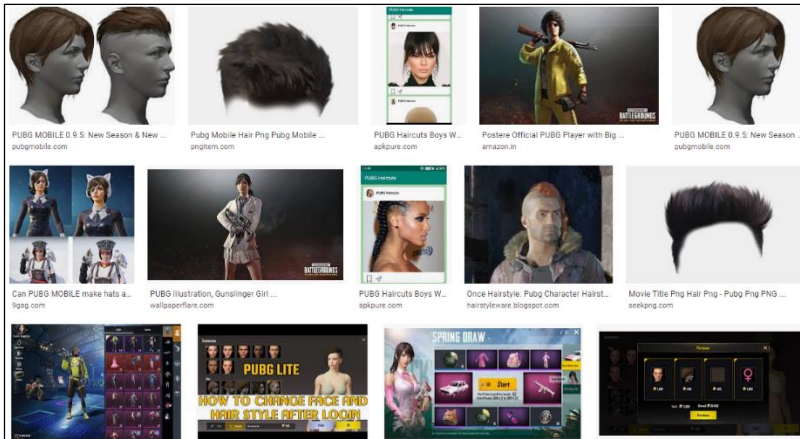
- پس این بازی نیازی به هزینه اضافی نداره، درسته؟

می‌تونی اگه بخوای خوش آب و رنگ‌ترش کنی، هزینه کنی.



- یعنی چی خوش آب و رنگ‌تر؟

بین وقتی تو وارد بازی می‌شی، اول می‌خواد کسورت رو انتخاب کنی، نامت رو انتخاب کنی و می‌تونی یه زن یا مرد رو انتخاب کنی برای این‌که شخصیت بازی‌ت باشه، شخصیت‌ها هم معمولاً چینی، به جز چینی، اول بازی تو نمی‌تونی چیز دیگه‌ای رو انتخاب کنی، می‌تونی رنگ موت رو تغییر بدی، مژدهاش رو تغییر بدی و این جور چیزا کلاً.



اولش یه چینی، بعد که وارد شدی، می‌تونی چیزای دیگه هم با یو سی بخری، کارلو... اندیس... سارا... اینا سه تا شخصیت دیگه ان، البته ویکتور هم هست که وقتی به یه مرحله‌ای برسی می‌تونی اونم مجانی دریافت کنی.

- این جا یک سوال پیش اومد مگه این بازی‌ها ساخت آمریکا نیستن، پس چرا شخصیت‌هاش چینی هستن؟
نه، پابجی ساخت چینه!



- بعد در مورد تیپ و لباس‌های شخصیت‌های بازی گفتم، تو خودت تیپ مورد علاقه‌ات چی هست؟
رسمی.
- چرا؟
دوست دارم دیگه، من اوج خلافم اینه که یه هودی بپوشم، من بابا لباسای شخصیت بازی اون قدر روی تیمم اثر نداره (می‌خندد).
- فهمیدم، حالا هدف خودت و هدف بازی رو داشتی می‌گفتم، بگو.
هدف بازی خوب فقط پول درآوردن، یعنی دیگه چیزی جز پول درآوردن فک نمی‌کنم، منم هدفم فقط خوش گذروندن، یعنی هدف دیگه‌ای جز خوش گذروندن ندارم.
- خوب تو با کسانی که توی بازی‌ها هستند، آشنا شدی و با اون‌ها صحبت کردی؟
زیاد نه، یه سری گروه‌ها هستن که برای بازی درست شدن، ولی توی اون گروه‌ها همه‌اش فحشه.
- پس زیاد با اون‌ها قاطی نمی‌شی، چون توی اون‌ها فحش هست؟
آره، زیاد خیلی جذاب نیست یا فحش می‌دن یا مطالب خیلی چیپ می‌ذارن، اصلاً زیاد دوست ندارم، خوشم نمیاد.
- خوب گفتم فحش می‌دن، این کار درستی نیست، خوب این فحش دادن‌ها، روی چه چیزی اثر داره؟
من زیاد خوشم نمیاد، مثلاً توی این گروهایی که فحش می‌دن، من اصلاً نمی‌رم، می‌دونم از یه طرف برای خودم دردسر می‌شه و از یه طرف هم برای پدر و مادرم، چون مثلاً بابام یه دفعه داشتم بازی می‌کردم، یکی از اینا اومد فحش داد، بعد بابامم واستاده بود بالا سرم، الان اون برام دردسر شد، برای همین که اصلاً خوشم نمیاد.
- خوب این جا گفتمی برایت دردسر شده بود، درسته؟ می‌شه بگی بعدش چی شد....

آره، خب اتفاق اون قدر عجیبی نیفتاد، طبق معمول همیشه دیگه، غُر زدن به سرم که نه تنها چشمت رو بازی‌ها اذیت می‌کنه، حالا فحش هم یاد می‌گیری، مثل همیشه کل‌کل کردیم و بعدشم تموم شد دیگه، البته یه چیزیم بگم‌ها! گاهی وقتی دوباره دعوامون می‌شه و می‌خوان به یه بهانه‌ای گوشیم رو ازم بگیرن، مسأله اون فحش رو هم میارن وسط (می‌خندد).

- خوب که این طور، بعدش چی، یعنی منظورم اینه که وقتی این قضیه تموم شد، این مسأله از سمت مامان و بابات محدودیتی ایجاد کرد؟

نه، از سمت اونا نه اون قدر، بیش تر دعوامون بود، ولی خودم دیگه کم تر رفتم توی اون گروه‌ها و کنار کشیدم از این چیزا، حوصله جنگ و دعوای اضافی که ندارم، بعدم کلاً خوشم نیامد از این گروه‌ها.

- حالا فکر می‌کنی این گروه‌ها برای بقیه هم دردسر دارن یا مامان و بابای تو زیادی حساس هستن؟ نه بابا، قطعاً دردسره، داشتم دوستی که سر این قضیه مامانش گوشیش رو چند وقت ازش گرفت، حالا شانس می‌کنه یکی اصلاً براش مهم نباشه این چیزا یا مامان و باباش نبینن این گروه‌ها رو...
- گفتم از اون موقع وارد این گروه‌ها نشدی، فکر می‌کنی تو کم تر یاد گرفتن فحش‌های بد و این جور چیزها اثر داشته؟

آخه ببین من واسه یاد گرفتن فحش که نمی‌رفتم اون جا، دوست داشتم بینم چی می‌گن و اینا، این که بگم تأثیر داشته یا نه، خب به هر حال فحش همه جا هست، حالا توی اون گروه‌ها نباشه، جای دیگه، ولی من کلاً خوشم نیامد از فحش و اینا.

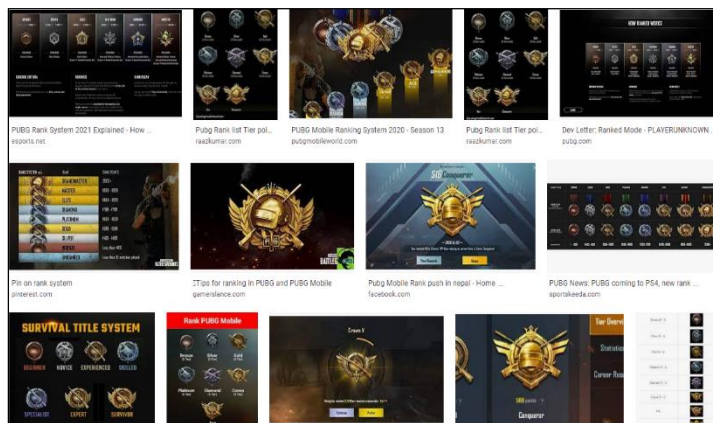
- بعد داخل اون بخشی که بازی می‌کنین هم انگار یک قسمتی هست که توش چت می‌کنن، درست‌ه؟ اون جاها چی، اون قسمت‌ها چت می‌کنی.

آره، می‌دونم کدوم قسمت رو می‌گی، اون جا از هر کشور و از هر مملکتی میان و چت می‌کنن، ولی اون جا این قدر خر تو خره که تو نمی‌تونی حتی یه پیام بدی و پیامت رو خودت ببینی.





- تو خودت می‌بینی چت‌ها رو یا چیزی می‌فرستی؟
- معمولاً ایرانی کم توش پیدا می‌شه، چون ایرانیا که بی‌کار نیستن بشینن پیام بدن، منم نمی‌دم، عربا معمولاً توی این چت‌ها خیلی فعالن، ویس می‌ذارن و چت می‌کنن، کلاً عربا توی همه چی فعالن اون‌جا، چون خرپول‌های بسیار شدیدی دارن، واسه همین نفر اول محبوبیت‌های دنیا رو دارن توی این بازی و این قدر خرج بازی می‌کنن که من تعجب می‌کنم چه طور زندگی می‌کنن.
- بیش‌تر این مطلب رو برای من شرح می‌دی؟
- آره، آره، کلاً گفتم این بازی هدفشون پوله به نظرم، هر کی هم پول بیش‌تری بریزه توی بازی محبوب‌تره، حالا اون پول داره، می‌تونه اکانته یه نفر که رنکش بالا‌ئه رو بگیره یا خودش با پول این چیزا رو بخره.
- فکر می‌کنی این بازی دیگه چه اثراتی روی تو داشته؟
- به جز خوش‌گذرونی، مهارت، این که سرعت عملم خیلی بالا رفته، واکنشام سریع‌تر شده و این که انگلیسیم خیلییییی پیشرفت کرده، حالا یه چیزم بگم، سرعت تایپم این قدر زیاد شده که اصلاً یه چیزی شده.
- خوب گفتمی مهارت‌های تو زیاد شده، کلاً چند ساعت توی روز بازی می‌کنی که این قدر مهارت‌ها بالا رفته؟
- (می‌خندد) بعضی وقتا چهار ساعت، بعضی وقتا دوازده ساعت شده.
- خوب بستگی به چی داره این زمانی که می‌گذاری؟
- بستگی به رنکم داره، مثلاً وقتی می‌رم توی یه بازی می‌میرم، رتبه‌ام میاد پایین، واسه همین بازی می‌کنم تا این رتبه دوباره بیاد سر جاش.



- با خانواده دعوا هم داری سر مقداری که بازی می‌کنی؟
- آره بابا، این قدر شده که، من هر روز دعوا دارم.
- فکر می‌کنی حق با کی هست و باید چه کار کرد؟
- بین هم خودم، هم پدر و مادرم حق دارن، نمی‌دونم باید چه کار کنیم (می‌خندد).
- خوب ببین تو می‌گی هر دو حق دارید، اما راه حل برایش نداری، این که نمی‌شه؟
- آخه بین این‌جا الان می‌خواهی من چی بگم، قطعاً من اون تایم رو برای بازی می‌ذارم، چه کار کنم اگر برای بازی نذارم؟ من دوست دارم این کار رو، درسته مامان و بابام می‌گن زیاد بازی نکن، اما خب واقعاً من اون قدرها هم بازی نمی‌کنم، خیلی‌ها تمام زندگی‌شون رو برای بازی می‌ذارن، من این‌جوری نیستم، انیمیشن می‌بینم، بازی می‌کنم، کارامم انجام می‌دم دیگه.
- خوب آسیبی که از سمت گوشی به تو می‌رسه چی، اون رو چه کار می‌کنی؟
- (فکر می‌کند) نمی‌دونم، هر چی یه ضرری هم داره دیگه، لطفاً دست از نصیحت بردار.
- تو با گوشی بازی می‌کنی یا با کامپیوتر؟
- با گوشی همه‌اش رو می‌شه، ولی مثلاً پابجی رو می‌تونم با کامپیوتر هم انجام بدم، بعد تازه با کامپیوتر خفن‌تر هم می‌شه! چون مثلاً من کاری که با دوتا انگشتم می‌کنم، یه نفر که با کامپیوتر بازی می‌کنه، می‌تونه با یه انگشتمش انجام بده، اصلاً کار اونا باحال‌تره، سریع‌تر هم هستن.
- خوب تا حالا شده احساس نیاز به کامپیوتر بکنی که بهتر بتونی بازی کنی؟
- نه بابا اصلاً، من راحت‌تر با همینا، من با همینا حرفه‌ای شدم بابا، راحت‌تر.
- به نظرت گوشی بیش‌تر باعث نمی‌شه اذیت بشی، چون باید روش خم بشی و بازی کنی، شاید استفاده از اون کامپیوترهای پیشرفته راحت‌تر باشه... .
- آره، قبول دارم، گوشی صفحه‌اش کوچیکه، اما باحاله، راحتی، من خیلی باهاش حال می‌کنم، خب آخه مثلاً تو می‌بینی، خیلیا با همین گوشی بلد نیستن کار کنن، دوستی دارم که بهانه می‌گیره و می‌گه

نمی‌شه با گوشی خیلی خوب و حرفه‌ای بازی کرد، اما خب یه جورایی... چی می‌گن... آهان! (می‌خندد) از نوستالژیامه که با گوشی همه فن حریفم، اما خب قطعاً، قطعاً، قطعاً، کامپیوتر هم عالیه.

- به جز این مسأله که با گوشی راحتی، آیا تا حالا شده مثلاً درخواست کنی که برات یک لپ‌تاپ خوب مخصوص بازی بخرن یا گوشی‌های گیم‌ری؟

نه نشده، البته الان که دارم باهات حرف می‌زنم هم گوشیم رو از دستم گرفتن (می‌خندد)، دعوا من شد و فعلاً بابام گوشیم رو گرفته، ولی تا حالا در مورد اون خرید لپ‌تاپ و اینا نه، درخواست نکردم، فکر کنم توی این شرایط هم بعید می‌دونم، بخوان برام بخرن.

- خوب از کال‌آف دیوتی برای من می‌گی؟

خوب ببین بذار اول از کیل باکس برات بگم.



- باشه هر جور مایلی بگو.

خب کیل باکس یه بازیه ایرانیه که کپی پیسترهای خیلی خفنی داشته، اصلاً از یه شرکت ویتنامی خریدن کد و منبع بازی رو، ببین این جوری برات بگم یه بازیه از یه طرف خوب و از یه ور دیگه مزخرف.

- الان یک سوال بپرسم قبلش که بریم سراغ بقیه‌اش، این بازیه ایرانیه یعنی طراحی ایرانی هست؟

نه، این بازی رو از ویتنام خریدن، این بازی یه جوریه که اگه توش پول خرج نکنی به هیچ جا نمی‌رسی.

- خوب این پولی که تو خرج می‌کنی توش چه جوری هست، توضیحش بده؟

خب خودم فک کنم نزدیک ۲۰ هزار تومن برای کیل باکس خرج کردم، اونم فقط تونستم یه دونه نارنجک بخرم، معمولاً الان مثلاً ایرانی‌هایی هستن که زندگی‌شون رو گذاشتن پای این بازی، الان وی‌آی‌پی داره، یه ایرانیه که بگم خره، گاوه، چیه، کل زندگیش رو خرج کیل باکس کرده، رسیده وی‌آی‌پی ۱۵، ببین الان احتمالاً می‌پرسی وی‌آی‌پی چیه، کیل باکس رنک نداره، ولی وی‌آی‌پی داره، هر چی بیش‌تر پول خرج کنی وی‌آی‌پی‌ت می‌ره بالاتر.

- وقتی پول بیش‌تری خرج می‌کنی این پول کجا می‌ره، می‌دونی؟

شرکت مگنت گیم، به شرکت ایرانیه ولی توی هنگ کنگه.

- خوب ادامه بده.

بین مثلاً شما هر ده هزارتا جمی که بخوای بخری، قیمتش می‌شه ۵۰۰ هزار تومن، کم نیست! بعد مثلاً اگه تو بخوایی یه گان معمولی که دوشش داری رو بخری، باید ۱۵ هزارتا جم داشته باشی، یعنی به پول ایران تو بخوای یه اسلحه بخری که یه کم حرفه‌ای‌تر باشه، باید کلییی خرج کنی.

- خوب بعد تو می‌گی با ۲۰ هزار تومن بازی می‌کنی، چه جوری؟

من با ۲۰ هزار تومن یه کارت ماهانه خریدم، یعنی هیچ پولی نیستش، اونم تونستم باهاش یه نارنجک تایمی بخرم، دایمی هم تازه نه.

- خوب زمان برای این بازی می‌گذاری که همه‌اش پولی هست؟
اصلاً.

- خوب پس چه جوری بازی رو می‌شناسی و چه جوری باهاش آشنا شدی؟

رفتم توی بازار داشتم می‌گشتم، همین طوری که دیدم نوشته بازی مهیج و این طوری، اول کاری رفتیم یه دونه کارت ماهانه و اینا خریدم، فکر می‌کردم یه اسکینی چیزی بهم می‌ده، خریدم و دیدم هیچی به هیچی فقط جم بهم داده و با این جمه هیچ کاری نمی‌تونم بکنم، برا همین فقط وارد می‌شم، کارت ماهانم رو می‌گیرم و بعد خارج می‌شم.

- خوب پس چرا حذفش نمی‌کنی وقتی دیدی این جوریه هست؟

خب کارت ماهانم رو بگیرم، اکانت رو بفروشم، صد در صد حذف می‌کنم.

- چه جوری اکانتت رو می‌فروشی و ممکنه به درد بخوره؟

معمولاً داخل بازی‌های کامپیوتری وقتی خودت اکانت داشته باشی، یعنی خودت اکانت رو از صفر تا صد رسونده باشی، یعنی هیچ سودی که برات نداره هیچ، ضررم برات داره، یعنی شما اگه یه میلیون تومن خرج می‌کنی، اکانت رو ۲۰۰ هزار تومن می‌خرن، چون ارزشش کم‌تره، ولی اونایی که دلالی می‌کنن، واسطه می‌شن، سودش خیلی زیاده.

- خوب یعنی باید یک واسطه باشه که این اکانت‌ها رو بفروشه؟

واسطه که نه، یعنی یکی از یکی می‌خره، بعد اونیه که یه تومن خرج اکانت کرده، از اون ۲۰۰ تومن می‌خره و بعد دلاله میاد می‌فروشه ۲۶۰ هزار تومن، ۶۰ هزار تومن سود می‌کنه، پول واسطه‌گریش رو هم می‌گیره، می‌شه ۹۰ هزار تومن، ۹۰ هزار تومن این‌جا سود می‌کنه.

- خوب تو دوست داری مثل اون واسطه‌ها باشی؟

من اصلاً بخوام نمی‌تونم، چون باید اعتماد داشته باشی، یه نفری هست به اسم سیروس، مثلاً این سیروس واسطه است، اون رو مثلاً خیلی بهش اعتماد دارن و برای هر اکانتی که واسطه‌گری می‌کنه

۵۰ هزار تومن می‌گیره، بعد سنشم بالائنه، مثلاً سی، چهل سالشه نمی‌دونم، برای همین بهش اعتماد دارن و برای فروش اکانت می‌رن پیش اون.

- به نظرت این کار سودآور هست و فایده داره؟

همین سیروس ماهی ۳ میلیون تومن از واسطه‌گریش درمیاره، این اطلاعات رو خودش می‌گه، من توی گروه‌هایی که باهاش بودم، یه نفر داشت سوال می‌کرد، گفت تا قبل این که یه سری خریدا و فروشا کم بشه، من ماهی سه تومن درآمد داشتم.

- خوب وقتی می‌گه شما باور می‌کنین؟ فضای مجازی با دروغ‌هاش معروفه... .

واقعاً هم نه، مثلاً چنلش ۱۱ هزار نفر گیمر داره، واقعاً هم آره دیگه، مثلاً شما بگیر ۵ نفر، ۵*۵ تا ۲۵ تا، ۲۵۰ هزار تومن، برای یه روز مثلاً درمیاره، من می‌گم خیلی خیلی کم که باشه ۵ نفر در روز فروش داشته باشه که خیلی بیش‌تره، روزی ۲۰ تا، ۲۵ تا می‌رسه و درآمدش فکر کنم بیش‌تر از این حرفائه.

- آیا بازی کیل باکس هم فضاش مثل پابجی هست؟

خیلی مزخرف‌تر از پابجیه، منتها اینا مثلاً نفریه، پنج نفر در مقابل پنج نفر توی بازی رقابت می‌کنن. بعد این که توی این بازی‌ها می‌کشه، می‌زنه، می‌ره، خوب چرا به نظرت باید بازی این شکلی طراحی شه؟

خب الان می‌گی کشت و کشتار نباشه، مهربونی باشه؟ چی باشه آخه؟(می‌خندد)، جذابیت نداره دیگه.

- خوب یعنی جذابیتش به کشت و کشتارش هست، درسته؟

بله.

- این حس کشت و کشتار چی داره که جذابش می‌کنه؟

واقعاً نمی‌دونم، ولی خب اینه که خوبه دیگه.

- بعد تا حالا این بازی‌ها رو کردی، حس کردی که توی واقعیت هم بخوایی همین شکلی باشه یا نه؟

نه، اصلاً.

- یعنی بیش‌تر دوست داری توی بازی‌ها باشه، آره؟

خب واسه تفریح و سرگرمی خوبه دیگه، ولی جنبه دیگه‌ای نداره بابا.

- ممکنه این باشه که حرصت رو با این بازی‌ها خالی می‌کنی؟

اصلاً من چیزی به عنوان حرصی نمی‌بینم، حرصم رو من خب با داداشم خالی می‌کنم (می‌خندد).

- گفتمی داداشت شیش سالشه، اون هم بازی می‌کنه؟

اونم آره، بازی می‌کنه (می‌خندد).

- خودش تنهایی بازی می‌کنه یا تو یادش دادی؟

خودش، تنهایی، چهار انگشت!

- خوب پس حرفه‌ایه، اون چه جور ی یاد گرفته؟

اون می‌شینه بغل من یاد می‌گیره.

- بعد تو یادش می‌دی یا خودش نگاه می‌کنه، یاد می‌گیره؟

بعضیاش رو خودش یاد می‌گیره، ولی بعضیاش رو خودم بهش یاد می‌دم، اون گوشی نداره که با گوشی مامانمه.

- پس اون اون قدر که تو بازی می‌کنی، بازی نمی‌کنه؟

نه، خب طبیعیم هست، سنش کم‌تره، نباید این طوری بازی کنه.

- خودت از چند سالگی گوشی داشتی؟

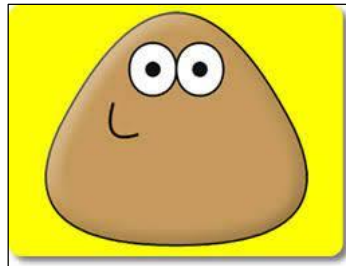
من... من از پنج سالگی، من پنج سالگی بابام یه دفعه رفت چین، برام یه تبلت آورد، گوشیمم از ده سالگی گرفتم، ولی پنج سالگی بابام رفت چین و برام یه دونه تبلت آورد، همون اولم شکست، کنجکاوی کردم، رفتم چکش رو آوردم بینم توش چیه، هیچی دیگه پودر شد.

- از اون در جهت بازی استفاده نکردی؟

اصلاً من توی پنج سالگی بازی نمی‌دونستم چیه.

- خوب از پنج سالگی وسیله الکترونیک داشتی، ازش چه استفاده‌ای می‌کردی؟

بیش‌تر وقتم رو پو بازی می‌کردم.



۱. در پابجی تنظیم چهار انگشتی در شرایط نبرد نزدیک بسیار مفید است و بهتر از تنظیمات انگشت شست محسوب می‌شود. در تنظیم چهار انگشتی، تلفن همراه با شش انگشت در دست بازیکن نگه داشته می‌شود و به چهار انگشت دیگر حالتی مثل پنجه می‌دهد. دلیل اصلی استفاده از این تنظیم این است که به بازیکن اجازه می‌دهد تا هم‌زمان ببرد، حرکت کند، به اطراف نگاه کند و شلیک کند که در تنظیمات دو انگشتی امکان این حرکات با هم وجود ندارد.



- پو، تا چند سالگی؟

تا نه سالگی حداکثر.

- پس بعدش چه جوری شد که سمت این مدل بازی‌ها رفتی؟

بعدش که مدرسه رفته بودم، یکی گفت کلتش خیلی باحاله، رفتم کلتش رو بازی کردم یه مدت و بعد خسته شدم گذاشتم کنار، رفتم توی گوگل اون موقع دیدم یه بازی نوشته پایجی موبایل، رفتم نظرا رو دیدم، دیدم خیلییی بازیه خفنیه، نصبش کردم و درسته سه گیگ ازم خورد، ولی بازم بازیه، خیلی قشنگ و جالب بود واسم، از اون موقع من دارم پایجی بازی می‌کنم.

- این سه گیگ رو هر ماه از تو می‌خوره؟

نه، معمولاً موقع‌هایی که آپدیت می‌ده.

- این که داداشت از الان بازی می‌کنه و این چیزها رو داره، ولی تو تا نه سالگی پو بازی می‌کردی

حس خاصی به تو می‌ده؟

حس این که اینا غولن، دهه نودی‌ها غولن!

- یعنی چی غولن، توصیف می‌کنی؟

یعنی این که از سن شون ده ساله جلوترن، من پنج سالم که بود، اصلاً نمی‌دونستم پتو چیه، این الان منم می‌خوره.

- تو می‌خواستی به جای برادر کوچیک‌ترت باشی که زودتر با بازی‌ها آشنا بشی؟

نه، اصلاً.

- چرا؟

مشکلات برام پیش می‌امد.

- چه مشکلاتی مثلاً؟

مشکلات روانی... اعصاب و خلق و خو... الان داداش من یه جورایی بزنه به سرش، خب چه جوری بگم تلویزیون رو هم میاره پایین.

- خوب یعنی تو این جوری نیستی؟

نه خب، من آروم‌تر از داداشم، چون اینا از دو، سه سالگی... اون موقع زمان من بین می‌شه چند سال پیش، اون موقع‌ها گوشی لمسی نبوده که، من مثلاً خیلی هنر کردم یه تبلت کوچولو موجه‌لوئه درب و داغون پنج سالگی خودم داشتم که اونم زیاد طول نکشید و سه سال بعد برام یه تبلت تازه گرفتن.

- و این که خوب من دیدم این‌هایی که بازی می‌کنن، می‌شینن پای بازی این‌قدر حرص می‌خورن

و فحش می‌دن و بالا و پایین می‌پرن، تو این جوری هستی؟

(می‌خندد) خب آره، انصافاً هستم، ولی عصبانیتیم داخل بازی، من می‌رم توی اتاقم موقع بازی در رو قفل می‌کنم، ولی خب اینترنت اون وسط ممکنه قطع شه و من اون لحظه روانی می‌شم‌ها، روانی، دلم می‌خواد گوشیم رو بشکنم.

- زیاد اینترنت قطع می‌شه که این جور بشی؟

توی ایران که این یه چیز طبیعی، بیست و چهار ساعته اینترنت قطع می‌شه.

- تو دوست داری خارج بری؟

از خداااا، حتی اگه با بدبختی هم بشه می‌رم.

- چرا؟

برای این که هر جایی از ایران خیلی بهتره، چون پیشرفت داره آدم، این کمبودهای اجتماعی برای آدم جبران می‌شه.

- کمبود اجتماعی مثل چی؟ مثال بزن.

بین الان توی ایران هر چه قدر که پول دارتر باشی، بیش تر بهت احترام می‌ذارن، ولی اگه بی پول باشی این جور نیست و این که اگه تو سواد داشته باشی، مثلاً یه هنرمند باشی، احترام اون قدرایی نیست که به یه دونه پول دار می‌ذارن یا یه دونه کارخونه‌داری که سواد نداره.

- خارج از کشور کجا می‌خواهی بری؟

من بیش تر خودم کویت رو دوست دارم، افغانستان هم خوبه (می‌خندد).

- چرا؟

اول از همه من پینگ رو مثال می‌زنم، پینگ توی ایران، معمولیش ۲۰۰ هست، ولی توی افغانستان ۲۰ هست، ایران تحریمه پینگشم.



بعد این که کویت درآمدش خیلی بیش تره، هر دینار کویت الان ۱۰۰ تومنه؟

- منظورت از درآمد زیاد چی هست؟

درآمد همین که تو مثلاً یه کارگر ساده باشی، حتی یه سری شغل‌های کم درآمدتر، خیلی درآمدشون از یه ایرانی بیش تره.

- و خوب این که آیا تحقیق کردی در این مورد یا دیدی یا صرفاً توی اینترنت نگاه کردی؟

هیچ‌جا من ندیدم راستش، یه بار رفتم توی اینترنت دیدم زده دینار کویت صد هزار تومنه، خب یه کارگر ساده الان از یه فردی که این‌جا درآمدش هم بالاست، خیلی زیادتر پول می‌گیره اون‌جا.

- یعنی تو می‌گی بریم اون‌جا کار کنیم بیاییم این‌جا خرج کنیم؟
آره، قبول دارم، همین.

- و این‌که در مورد آمریکا و این‌ها نظرت چی هست؟ چون خیلی از کسانی که من باهاشون حرف زدم گفتن آمریکا.

آمریکا رو زیاد خودم خوشم نمیاد، البته دلیل زیادی ندارم، ولی از کشورش خوشم نمیاد کلاً.

- قبل‌تر یک کم در مورد بازی‌های ایرانی حرف زدیم، آیا به جز کیل باکس بازی ایرانی دیگه‌ای رو هم می‌شناسی یا بازی کردی؟

والا من یه بار یه بازی کردم، گل‌مراد بود فکر کنم، ولی خدایی خیلی بی‌خود بود، اصلاً ایران بعید می‌دونم بتونه بازی بسازه، اصلاً توی ساخت بازی کار رو خراب می‌کنه.



- چرا، می‌شه بیش‌تر برای من بگی؟

امکانات کلاً زیاد نداره، می‌دونی؟ برنامه‌نویسای خیلی خوبی هم داریم، ولی امکانات نیست، مثلاً اون سرورهایی که توی انگلیس هست آیا توی ایران هم هست؟ یه برنامه‌نویس می‌تونه با امکانات و پولی که داره، یه بازی رو طراحی کنه، آیا توی ایران هم این پول و امکانات هستش؟ به نظرم نیست، برای همین ایران داره خراب می‌کنه بازی‌هایی که می‌سازه رو.

- آیا دوست‌های تو هم بازی می‌کنن؟

آره، اونا هم بازی می‌کنن، اما زیاد در مورد بازی با هم حرف نمی‌زنیم، بیش‌تر چرت و پرت می‌گیم به هم (می‌خندد).

- خوب بازی‌های دیگه‌ای که می‌کردی یکیش رو گفتی کال‌آف‌دیوتی بود، هنوز هم بازی می‌کنی؟
نه، یه زمانی بازی می‌کردم.

- چرا الان دیگه انجام نمی‌دی؟

گرافیکش خیلی کم‌تر از پابجیه، بین پابجی عیبین واقعیته، احساس می‌کنی یه تصویر زنده داری، ولی کال‌آف‌دیوتی، احساس می‌کنی که توی بازی‌ای یا یه همچین چیزی، کیفیت‌ها متفاوت، پابجی حس به آدم می‌ده.

- می‌شه بگی یعنی چی؟

نمی‌دونم، حس می‌ده دیگه.

- در مورد کیفیت حرف زدی، می‌شه بگی منظورت از کیفیت چی هست، تصاویر جذاب‌ترن یا چیز دیگه‌ای؟

آره تصویرای جذاب‌تری داره، ببین کلاً کیفیت و نحوه خود اون بازی، همه‌شون، همه این بازی‌ها یه مدل‌ها، همه‌شون در مورد بقا و زنده موندن، ولی خب اون نحوه‌ای که یا این چیزی که داخل بازی هست، چه جوری بگم مثلاً توی لابی‌ش، اسلحه‌هاش و اینا و اون حس‌ی که می‌ده دیگه، کلاً می‌شه کیفیتش.

- خوب بعد یک جایی من شنیدم بازی‌های اول شخص بیش‌تر جذابیت دارن، آیا این هم اثر داشته؟ اول شخصاً... (فکر می‌کند) آره، بیش‌تره.

- خوب الان کال‌آف‌دیوتی اول شخص نیست؟

چرا، اونم ترکیبیه، پابجیم ترکیبیه.

- آیا دلیل دیگه هم داشت که دیگه کال‌آف‌دیوتی بازی نکردی؟

بین کال‌آف‌دیوتی این‌قدر اینترنت می‌خوره که یه گیگ تو داشته باشی، نیم ساعت بازی کنی، تموم می‌شه، ولی دلیل من برای کنار گذاشتن بازی این نبود، من کلاً از خود بازی خوشم نمیاد، من مودم مون گیگ اینترنتش خوبه، برای همین هیچ مشکلی ندارم در مورد این که اینترنت بخوره و این داستانا.

- خوب پس الان بیش‌تر وقت روی پابجیه، درسته؟

آره.

- درس‌هات رو می‌رسی بخونی شون؟

آره، معمولاً می‌خونم.

- و گفتی که یک سری انیمیشن‌های جدیدم می‌بینی در مورد این‌ها هم توضیح می‌دی؟ همه انیمیشن‌هایی که در سال ۲۰۱۹، ۲۰۲۰ و ۲۰۲۱ اومده که دوبله شده باشه و زیرنویس باشه رو من دیدمش.

- خوب و از بین این انیمیشن‌هایی که دیدی، کدوم از همه بهتر بوده؟

هتل ترنسیلوانیا از همه‌اش بهتر بود.



- همه قسمت‌هاش رو دیدی، چون چندتا قسمت داره؟
- سه‌تاش رو دیدم، چهارش هم داره میاد.
- چرا این قدر این انیمیشن به نظرت جذاب هست؟
- شخصیت‌هاش خیلی خاص و خوبه.
- برای من توصیفش می‌کنی؟
- معمولاً از دراکولا خوشم میاد.
- چرا؟
- طرز بازیش برام جذابه.
- یعنی چه چیزیش خوبه که تو رو جذب خودت کرده؟
- اسلش... اسلش بازی می‌کنه، نمی‌تونم دیگه بگم یعنی چه طوری... .
- دوبله و صداش هم توی این کیفیت انیمیشن و دوست داشتن تو تأثیر داشت؟
- آره، دوبله‌های به سائیتی هست خیلی جذاب و خفنه.
- و آهنگ‌هاش چه طور؟
- آهنگی وجود نداره که، اصلاً هیچ آهنگی وجود نداره، فقط یه صداهایی بی‌معنی داره.
- خوب تو که هم بازی می‌کنی، هم انیمیشن می‌بینی به نظرت کدوم یکی جذاب‌تر هست، انیمیشن یا بازی؟
- انیمیشن دیدن.
- چرا؟
- چون خودت هیچ زحمتی نداری و فقط تماشا می‌کنی.
- آیا دیدن این انیمیشن‌ها تأثیر خاصی هم روی تو داشته؟ مثلاً یه تأثیر خوب یا بد... .
- شغل آینده‌ام رو عوض کرد (می‌خندد).
- خوب چه جالب، در موردش برای من می‌گی؟

من می‌خواستم جراح قلب بشم بعدش یه فیلمی دیدم، یادم نیست، فکر کنم... اسمش رو یادم نمیداد حالا بی‌خیال، بعد اون تصمیم گرفتم دامپزشک بشم.

- هیچ وقت تصمیم نگرفتی پلیس باشی یا مثلاً شغلت گیمر باشه؟
توی ایران پلیس و گیمر بودن ول معطل بودن.

- و اگه بری خارج از کشور، دامپزشک می‌شی یا پلیس می‌شی؟
تلاشم رو می‌کنم که دامپزشک بشم.

- انیمیشنی که گفتی رو شغل آینده‌ات اثر داشته، می‌توننی بگی چرا این قدر اثر گذار بوده؟
(فکر می‌کنی نه، واقعاً نمی‌تونم بگم چه جور، فقط حس خیلی خاصی بهم داد.

- می‌توننی این حس رو برای من توصیف کنی؟ ببین مثلاً این که حسست رو نسبت به حیوانات تغییر داد یا از تیپ و قیافه یک نفر که توی اون فیلمه یا انیمیشن دامپزشک بود، خوشش اومد یا... .

آهان یه چیزی شاید باشه، حالا بیش‌تر بهش فکر می‌کنم. آخه ببین این فیلم رو من خیلی، خیلی، خیلی وقت پیش دیدم، شاید یه سال پیش، اصلاً یادم نمیداد، فقط این که برام یه حس داد که دوست دارم دیگه دامپزشک بشم، ولی شاید حیوانا رو خیلی توی اون فیلمه جذاب نشون داد، شاید علتش این بود، در کل حس داد دیگه، شایدم اون شخصیتاشون توی اون فیلم جذاب بود، به هر حال باعث شد من شغل آینده‌ام رو عوض کنم.

- آیا بعد از اون فیلم هم فیلمی دیدی که این حس رو در تو بیش‌تر بکنه؟

(فکر می‌کنی) شاید، نمی‌دونم فیلمی که... ولی احتمالاً آره دیدم، راستش از وقتی از دامپزشکی خوشم اومد ویدیوهای کوتاه مربوط به دامپزشکی و اینا بیش‌تر هم می‌بینم، مثلاً آگه سگی رو بخوان درمان کنن و این مدل چیزا.

- کدوم تیپ ویدیوها رو می‌گی و این که آیا دوست‌های تو هم شده مثلاً بگن که آره فلان فیلم یا انیمیشن یا حتی بازی باعث شد که شغل دیگه‌ای رو انتخاب کنن؟

خب یه سری از دوستانم که خیلی می‌خوان پلیس بشن.

یه سری دیگه‌شون هم که مامان و باباهاشون همه‌اش هی اصرار می‌کنن که شما باید دکتر بشین، ولی کسی از دوستانم که تا حالا بهم گفته باشه در مورد این که مثلاً فلان فیلم خیلی خوب بود و باعث شد راهم عوض بشه و از این جور چیزا... نه، نداشتم.

- فیلم ترسناک هم می‌بینی؟

آره، من فیلم ترسناک خیلی نگاه می‌کنم.

- در موردشون برای من می‌گی؟

خیلییی من فیلم ترسناک دیدم، تعریف اونا از حوصله‌ام خارجه بابا، ولی جالب اینه که شده شباهتم از ترس خوابم نبره، ولی بازم می‌بینم.

- خوب چرا می‌بینی وقتی ترس ایجاد می‌شه؟
(می‌خندد) این یه جور بیماریه به خدا، می‌دونم شب خوابم نمی‌بره، می‌دونم اگه اینا رو ببینم ساعت سه و چهار نصفه شب بیدار می‌شم، ولی بازم این یه بیماریه که می‌بینم (می‌خندد).
- و به نظرت چرا نداره؟
نه، دیگه از چراش خبر ندارم.

- دوست‌های تو چی، شده تا حالا با دوست‌ها حرف بزنی و اون‌ها هم بگن نگاه می‌کنن؟
راستش من با دوستام حرف می‌زنم، ولی بیش‌تر وراجی می‌کنیم، این که در مورد بازی‌ها و یا انیمیشن‌ها یا فیلم‌ها حرف بزنی شاید نه زیاد (فکر می‌کند)، البته اگر بخوام دقیق بگم، چرا چند باری شده.

- خوب چی گفتین، اون‌ها هم می‌دیدن؟
زیاد دوست ندارم درباره این که با دوستام چی می‌گیم رو تعریف کنم، این یه کم به خودم مربوطه، اما آره اون‌ها هم نگاه می‌کنن چندتا شون، اونا هم مثل من قبول دارن یه جور مرضه تماشای این جور چیزا (می‌خندد)، ولی خب کاریش نمی‌شه کرد، می‌بینیم و بعدشم می‌ترسیم، چند وقت بعدشم همه‌اش یادمون می‌ره.



- و یک سوال دیگه این که گفتی با مامان و بابات سر بازی و این‌ها دعوات می‌شه.
بین همیشه که دعوا من نمی‌شه، مثلاً یه دفعه می‌گه مامانم اون رو بذار کنار و منم می‌گم باشه بابا، دو دفعه می‌گه بذار کنار، منم می‌گم باشه بابا، دفعه دهم که می‌رسه، یه دادی می‌زنه که گوشیه از دستم می‌افته.

- علت این که می‌گن بگذار کنار چی هست؟ چون خودت می‌گی که درس‌ها رو می‌خونی.
هیچ کدوم، تنها علتش اینه که می‌گن چشمام ضعیف می‌شه.

- چشم‌ها ضعیف شده؟
آره.

- به نظرت اگه بازی نمی‌کردی بهتر نبود؟

والا چشمای من خارج از بازی ضعیفه، وگرنه من یکی رو می‌شناسم، هر روز ۱۰ ساعت بازی می‌کنه، ولی چشماش سالمه، ولی من مثلاً در روز ۴ ساعت ۵ ساعت خیلی بازی کنم، می‌کنم، ولی چشمام ضعیف می‌شه معمولاً، چشم فک کنم با چشم فرق داشته باشه.

- خیلی ممنون، خیلی عالی توضیح دادی، خسته نباشی.
خواهش می‌کنم بابا.

۸-۲- مصاحبه با نیکای ۱۱ ساله

- ابرقهرمان ایرانی هم می‌شناسی؟
نه، نمی‌دونم، مگه داریم.

- سلام.

سلام.

- اسمت چیه خانمم؟

اسم نیکا هست.

- چند سالت هست و کلاس چندم هستی؟

۱۱ ساله و کلاس پنجمم.

- نیکا تا حالا از وسایل الکترونیکی مثل موبایل، تبلت و مانند این‌ها استفاده کردی؟

بله، من یک گوشی دارم، واتساپ داره، گوگل (گوگل) داره، یک بازیه البته، یه عالمه چیزهای دیگه هم داره.

- می‌تونم چیزهای دیگه‌ای رو هم که داری برای من بگی؟

اگر هندزفری هم حسابی، هندزفری هم دارم، با لپ‌تاپ مامانم هم کار می‌کنم، تبلت اینا ندارم.

- دوست داشتنی لپ‌تاپ و تبلت برای خودت هم داشته باشی؟

نه.

- دستگاه‌های بازی مثل پلی‌استیشن چه طور؟

نه، فقط توی گوشیم بازی دارم.

- از کی گوشی داری؟

از آذر ماه، البته قبلاً هم داشتم، ولی واتساپ نداشتم، بازی داشت و کارتون می‌دیدم و سرچ می‌کردم،

برای درسام از آذر واتساپ داشتم و شبکه اجتماعی دیگه‌ای هم ندارم.

- خواهر و برادر هم داری؟

یه خواهر کوچیک‌تر از خودم دارم اسمش پریا هست و ۴ سالشه.

- پریا اجازه داره از گوشی استفاده کنه و بازی کنه؟

بیخشید داشتیم می‌گفتیدم (می‌گفتم)، آره، بازی می‌کنه، اما چون زودتر از سنش بهش دادیم، می‌گه فقط گوشی می‌خوام، گوشی، گوشی و باز هم گوشی... .

- یعنی پریا بیش‌تر از شما گوشی دستش هست؟

من اول که مدرسه می‌رفتم، دو ساعت رو مدرسه بودم با گوشی، الان که تعطیل شده، نیم ساعت یا ۴۵ دقیقه بازی می‌کنم، نیم ساعت هم چت می‌کنم با دوستانم، ولی خواهرم بعضی وقتا دو ساعت با گوشی بازی می‌کنه، وقتی هم که ازش می‌گیریم، هنوز سیر نشده و هنوز می‌خواد.

(این قسمت را دقیقاً بعد اضافه کرد)، یه چیزیه که یادم رفت بگم، راجع به این که چه قدر از گوشی استفاده می‌کنم، بعضی روزا جایزه که می‌گیرم واسه کارهای خوبم، توی اون روز استفاده از گوشی، دو، سه ساعت بیش‌تر می‌شه، ولی من خیلی گوشی بازی دوست ندارم، چون به نظر من استخر و شن بازی خیلی جذاب‌تره، ولی دوستانم این‌جوری نیستن و دو، سه ساعت بازی می‌کنند و حاضر نیستن بیان این بازی‌ها رو بکنن و من دوست ندارم این‌جوری.

- بازی‌های که با گوشی می‌کنی چی هست؟

من یک بازی دارم، هر بار از اون بازی خسته شدم یا قسمت‌های اون بازی تموم شد، عوضش می‌کنم، چون بیش‌تر از یک بازی فضا نداره گوشیم، بازی‌هایی که دوست دارم، دوست دارم نجاتی باشه یا فکری.

بازی که الان دارم اسمش رو نمی‌دونم، یک کرمه به شکل‌های مختلف هست، اگر بهشون برخورد کنم نابود می‌شه، در روزم کم بازی می‌کنم نهایت ۴۵ دقیقه.

- تا حالا بازی جنگی هم کردی؟

من چون دیدم بعضی از دوستانم دارن، دوستانم پسر بودن البته، اونا می‌گفتن که دوست‌های دخترشون هم هستن که این بازی‌های جنگی رو انجام می‌دهد، اما من این بازی‌ها رو دوست ندارم، چون جنگ رو دوست ندارم و کلاً چیز خوبی نیست، جنگی هم چون اسلحه و اینا داره و خشنه دوست ندارم، بعد من دیدم که توی دنیای واقعی هم همه‌اش توی اون شخصیت هستنند و عجیب اینه، وقتی این بازی‌ها رو می‌کنن کله‌شون از توی گوشی بیرون نمیاره، من حتی بازی‌های ورزشی هم دوست دارم، آشپزی هم دوست دارم.

- خوب مگه چه رفتارهای دیگه‌ای از دوست‌های خودت دیدی که فکر می‌کنی به خاطر این بازی‌ها هست و به نظرت عجیب هست؟

ممکنه بد رفتاری نکنن، اما می‌دونم که مثلاً من ۳ تا دوست دارم که این بازی‌ها رو انجام می‌دن، از منم بزرگ‌تر هستند، چون بزرگ‌تر که باشی توی این بازی‌ها قوی‌تری، اونا هم با زور گفتن به

کوچیک‌ترها به خواست‌شون می‌رسند، بعد هر سه تا این‌ها مثل خواهرم زود گوشی داده شد بهشون، خیلی زودتر بازی جنگی رو شروع کردن، بازی‌هایی که منم نمی‌رم سراغشون اونا کردن، من نمی‌رم چون شبا خواب می‌بینم و چشمام هم اذیت می‌شه.

- خودت چه قدر دوست داری با گوشی بازی کنی؟

من چون بازی برام تکراری و خسته کننده هست، فقط یه بازی دارم، خیلی هم کم بازی می‌کنم و خودم می‌ذارم کنار.

- یعنی مادر و پدر مجبور نیستن به زور گوشی رو از تو بگیرن؟

از من نه، ولی از پریا آره، به زور می‌گیرن ازش، تا ۱۰ می‌شمارن و قبلش می‌گن بهش و با کلی شرط و شروط.

- چه شرط و شروطی؟

مثلاً اگر امشب بازی کنه، فردا نمی‌تونه بازی کنه.

- پریا با گوشی تو بازی می‌کنه یا با گوشی مادر و پدرت؟

پریا هم با گوشی من بازی می‌کنه، هم با گوشی قدیمی بابام که چندتا بازی داره باهاشون بازی می‌کنه، هم این که مادر بابام (مامان بزرگم) یه گوشی قدیمی داشت داده بهش، بازی‌های آرایشی و آشپزی بازی می‌کنه، یکی‌شون هست دوتا جغده.





- شما با گوشی پدرت که قدیمیه و دست پریا هست، بازی نمی‌کنی، از پدرت خواستی اون رو به تو هم بده تا با اون بازی کنی؟

(این مورد را یک مرتبه یادش می‌آید و می‌گوید) یه مشکل دیگه که پریا با گوشی داره، اینه که همه‌اش با گوشی بازی می‌کنه، مثلاً من با عروسکم بازی می‌کنم، ولی پریا فقط ۲۰ دقیقه می‌تونه با عروسک‌ها بازی کنه، دوباره می‌گه من گوشی می‌خوام که بعضی وقتا مامانم می‌گه، عروسک‌ها و اسباب بازی‌های پریا رو باید بندازم دور.

من ممکنه بعضی وقتا که گوشیم شارژ نداره با گوشی بابام بازی کنم، ولی کم پیش میاد، ممکنه بعضی وقتا دلم بخواد با گوشی بابام بازی کنم، ولی چون بابام دیر میاد و شبه باید بریم بخوابیم، دیگه وقت نمی‌شه.

- تا حالا از ضررهای استفاده زیاد از گوشی با پریا صحبت کردین؟
آره از ضررهاش گفتیم، عکسشم نشون دادیم وقتی زیاد کارتون یا تلویزیون ببینی برای مغزمون چه اتفاقی می‌افته.

- به خودت اگر بگن آب بازی کنیم، شن بازی کنیم یا بازی با گوشی، کدوم رو ترجیح می‌دهی؟
این برای من خیلی مشخصه، شن بازی یا آب بازی رو انتخاب می‌کنم، چون این دوتا از بهترین بازی‌های دنیا ان به نظرم، چون خیلی کیف می‌دن، ولی اگر به پریا بگیم می‌گه باشه، باشه، چند دقیقه دیگه میام ولی نمیاد.

- خوب فکر می‌کنی دوست‌های خودت هم انتخاب‌شون همین هست؟
نمی‌دونم، اما بین دوستای من خیلی کم، من حتی یه دوستی دارم ازم کوچیک‌تره، با گوشی مامانش هی می‌ره اینستا و تلگرام مامانش، هی بهش می‌گه ساینه کجایی، بقیه دوستام کسانی که خیلی کم از گوشی استفاده می‌کنن، فقط یه نفره.

- شما بهشون چی می‌گی تا بیان اون بازی‌هایی که تو دوست داری رو انجام بدن؟

مطمئناً الآن که بگم زیاد تأثیر نداره، اما بهشون می‌گم بازی‌های جذاب‌تر و باحال‌تر از این بازی‌ها هست، هم آموزشی می‌تونه باشه، هم اگر نباشه کلی بهمون خوش می‌گذره، و نه مغز، نه چشم‌مون آسیب نمی‌بینه، اما الآن نمی‌تونم بگم، چون الآن کرونا هست و بچه‌ها نمی‌تونن برن با هم بازی کنند، بازی‌های آنلاین گروهی رو انتخاب می‌کنند، چون بقیه بازی‌ها رو نمی‌شه انجام داد.

- چرا الآن که کرونا هست و نمی‌شه رفت بیرون، با بچه‌ها بازی آنلاین نمی‌کنی؟
من نصف وقتم صرف بازی کردن با خواهرمه، نصفش غذا، مشق‌ها، بقیه‌اش رو هم ورزش و پیانو پر می‌کنه، البته خواب هم جزوشونه.

- گفتم وسایل دیگه‌ای غیر از موبایل نداری، دوست هم نداری که داشته باشی، درسته؟
می‌خواستم بگم، من به دو دلیل دوست دارم که تبلت داشته باشم، وگرنه همین گوشی کافیه، اول این که صفحه گوشیم شکسته، بعدم این که صفحه تبلت بزرگ‌تره، این صفحه خیلی کوچیکه، من بخوام فیلم‌های ریاضی و فارسی یا فیلمی از اینترنت ببینم این ساخته، وگرنه نیازی به چیز دیگه ندارم.

- غیر از فیلم‌های درسی چه فیلم دیگه‌ای با گوشی نگاه می‌کنی؟
اِاِاِ به غیر از فیلم‌های درسی و کلاس‌های دیگه‌ام، می‌خوام مثلاً توی اینترنت... دوست دارم کارتون، انیمیشن، فیلم انیمیشن و فیلم‌های اسلایم و اسنک‌فود رو سرچ کنم.



- اسلایم منظورت همین وسایل بازی که به شکل‌های مختلف در میاد؟
آره، همونا خیلی باحال ان.

- اسم کارتونهایی که توی اینترنت جست‌وجو می‌کنی و می‌بینی چی هست؟

من دختر کفشدوز کی رو می‌بینم، بعضی وقتا هم کارتون‌های جدید، غیر این دوتا، کارتون‌هایی که خواهرم دوست داره رو سرچ می‌کنم.



- خواهرت چی دوست داره؟

خواهرم هم آرایشی رو که گفتم با سگ‌های نگهبان و پونی کوچولو، همین‌ها رو دوست داره.





- توی کارتون دختر کفشدوزکی چی رو دوست داری که دنبالش می‌کنی؟
دختر کفشدوزکی رو به خاطر این دوست دارم که اولاً شخصیت اولش دختره، دوماً ابر قهرمانه، اگر اون نباشه، نمی‌شه جلوی اون آدم بدجنسی که هست رو گرفت، بعد از انیمیشن‌های ابر قهرمانی خوشم میاد کلاً.

- به نظرت ابر قهرمان کی هست؟
کسی که یه عالمه کارهای مختلف می‌تونه انجام بده، قدرتش از همه بیش‌تره و به همه کمک می‌کنه، همه رو هم نجات می‌ده.

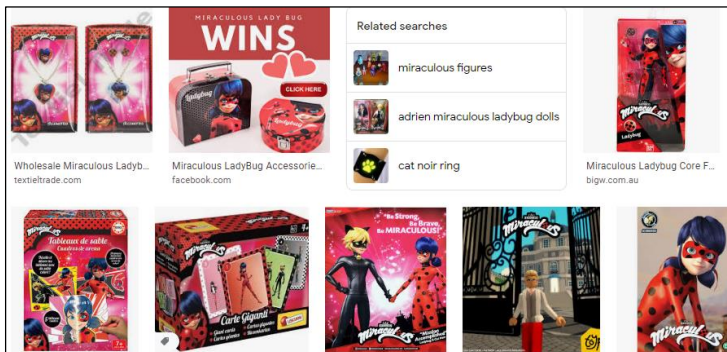


- تو ابر قهرمان ایرانی هم می‌شناسی؟
نه، نمی‌دونم، مگه داریم.
- کارتون‌های ایرانی هم نگاه می‌کنی؟
آره، نگاه می‌کنم، خیلی کم، البته اگر کانال ایران داشته باشیم که این‌جا نداریم، اگر برم جایی که داشته باشه، آره، نگاه می‌کنم، ولی اینایی که می‌بینم رو بیش‌تر دوست دارم.
- کارتون ایرانی نیست که توی اینترنت دنبالش بگردی یا این‌قدر دوستش داشته باشی که بخواهی با اینترنت ببینی؟
آخه نمی‌بینم زیاد، واسه همین دنبالش نمی‌گردم، چون نمی‌دونم چی داره که.

- یعنی اسم‌های کارتون‌های ایرانی رو هم نمی‌دونی، برای همین دنبالش هم نمی‌گردی؟
آره، نمی‌شناسم اصلاً.

- خوب با همین کارتون دختر کفشدوزکی چه طور آشنا شدی که الان دنبالش می‌کنی؟
!!! بچه‌های مدرسه‌مون خیلی حرف دختر کفشدوزکی رو می‌زدند، بیش‌ترشون می‌دیدن و هی با هم راجع بهش حرف می‌زدند، من برام جالب نبود، بعد توی تلویزیون (ماهواره‌ای) دو، سه بار دیدم، بازم ردش می‌کردم، چون نمی‌شستم کامل ببینمش، یک بار که هیچ کارتونی نداشت و فقط همین بود، نشستیم نگاه کردم و خوشم اومد، بعد از اون به بعد دیدمش.

- خوب این کارتون رو توی اینترنت چه جور جست‌وجو می‌کنی، توی کدوم سایت می‌بینی؟
می‌رم توی گوگل کروم، اون جا سرچ می‌کنم، بعد می‌رم توی آپارات اون جا نگاه می‌کنم.
- دوست‌های خودت که این کارتون رو می‌دیدن، راجع بهش چی می‌گفتن؟
من خیلی گوش نمی‌دادم، ولی بعضی وقتا در حدی دوست داشتن که بازیش هم می‌کردن، یعنی می‌رفتن ماسک و لباس و شل و دستبند و این جور چیزهاش هم می‌خریدند، می‌آوردن مدرسه با هم دیگه بازی می‌کردن.



- اون زمان وقتی بود که برای شما این کارتون خیلی جالب نبود؟
نه، من اون موقع دوست نداشتم.

- دوست‌های خودت به شما چیزی نمی‌گفتن که چرا نمی‌بینی؟
نه، فقط می‌پرسیدند که دیدی یا نه، دیگه چیزی نمی‌گفتن، آخه اون اول بود که تازه اومده بود، هنوز نصف کلاس‌مون هم ندیده بودن، مثل این که یه فیلم جدید بیاد، بعضی‌ها دیدن بعضی‌ها ندیدن، این شکلی بود.

- توی صحبت‌های قبل گفتی، عضو بعضی از گروه‌های واتساپ هم هستی، عضو چه گروه‌های هستی؟

آره، عضو گروه هم هستیم، تا حالا چندتا گروه عضو بودم، ولی همه‌اش آخرش بحث می‌شه، گروه بسته می‌شه و اینا.

- می‌تونن بگی عضو چه گروه‌هایی هستی، دوست‌های خودت هستن؟
اول یه گروه خودم ساختم که توش مامان و بابام و بابا بزرگم و مامان بزرگم با خودم بودیم، گروه مدرسه و کلاس‌هام هم هست، با گروه دوستام.
- توی گروه دوست‌های خودت از چی حرف می‌زنین؟
یا فیلم اسلایم می‌فرستیم یا اسنک فود می‌فرستند.



- خوب چرا گروه‌ها بسته می‌شه؟
بچه‌ها با هم دعواشون می‌شه، مثلاً آخرین گروه رو یادمه بسته شد، چون یکی از بچه‌ها یه فیلم فرستاد که گفت خودم گرفتم از اسلایم‌ها، ولی خودش نگرفته بود.
- برای همین گروه رو بستین؟
آره، من که نمی‌دونم حرفش شاید درست بود، ولی بقیه باور نمی‌کردن که خودش فیلم گرفته باشه، اونم ناراحت شده بود و می‌گفت نه، بعدش یه گروه دیگه ساختیم که دیگه هیچی نمی‌فرستادن، بعد اینم پاک کردن، بعد یه دونه دیگه داشتیم، لینکش رو یکی که نمی‌شناختیم پیدا کرد، اونم دوباره قطع کردیم.

- فیلم‌های اسنک فود رو توضیح می‌دی، چی نشون می‌ده که برای هم می‌فرستید؟
عکس غذاها اس و فیلم‌های غذا خوردن بچه‌ها، بزرگ‌ترها مثلاً چالش هست که کی زودتر بخوره، هر کی ببازه یه اسپری خوردنی هست که خیلی ترشه، اسپری می‌کنن توی دهن همدیگه (می‌خندد).



- وقتی این فیلم‌ها رو می‌بینی دلت می‌خواد شما هم توی این چالش‌ها شرکت کنی؟ دوست دارم همه‌ی غذاها رو بخورم، ولی خب نمی‌شه که توی چالشش شرکت کرد، آخه این جوری که من و یکی از دوستانم باید خودمون کنار هم باشیم این کار رو انجام بدیم، وگرنه نمی‌شه، نمی‌شه بریم اون‌جا.

- منظورت از اون‌جا رستوران‌هایی هست که این چالش‌ها توش برگزار می‌شه؟ آره، مامان اجازه نمی‌ده برم.

- تا حالا پیش نیامده که با دوست‌های خودت وقتی کنار هم بودین این چالش رو انجام بدین؟ خیلی دوست دارم، ولی نشده.

- بعد گفتی یک بازی داری که یک کرم توش هست، می‌تونی بگی بازی ایرانی بود یا غیر ایرانی، یک کم بیش‌تر توضیح می‌دی برای من که بازیش چه جوری هست؟ بازیش خارجی‌ه. بعد شکل بازیش این جوریه که یه کرمه که شکلش رو خودت انتخاب می‌کنی، اگه یه کرم دیگه بهت برخورد کنه، تو می‌میری، بعد هر چی بیش‌تر کرم‌های دیگه رو بخوری و طولت بیش‌تر شده باشه یه تاج میاد بالا سرت، سمت رو روش می‌نویسی، هر بارم که شاه بشی شکل‌های جدید کرم به آدم می‌دن که انتخاب کنه.



- این بازی رو چه جوری انتخاب کردی؟ اولش این ساده‌ترش توی گوشی بابام بود، بعد من این رو پیدا کردم. اما بعد پاکش کردم. چون گوشیم جای کمی داشت.

- خوب اگر گوشیت حافظه داشت، باز دوست داشتی این بازی رو داشته باشی؟

آره، اگر حافظه داشتیم، خیلی دوست داشتیم بازی پیانوی جادویی^۱ رو که قسمت‌های مختلف داره، و شطرنج رو نصب کنیم.

- منظورت از بازی پیانو، آموزش پیانو هست؟

نه، من خودم پیانو می‌زنم، کلاس می‌رم، این بازی‌ها این جوریه که آهنگ‌هایی که می‌شه با پیانو زد با خواننده یا بی‌خواننده رو می‌شه باهش زد، یه ردیف‌هایی میاد که سریع باید بزنی روش، اسمش رو یادم رفته، ولی مدل‌های مختلف داره، مرحله‌های مختلف داره، من دوست دارم بازی کنم که سرعت انگشتم بره بالا.

- یادت هست گفتم وقتی بازی‌های جنگی انجام می‌دی یا می‌بینی می‌ترسی، فقط به خاطر ترس هست که این بازی‌ها رو انجام نمی‌دی یا دلیل دیگه‌ای هم داری؟

هم می‌ترسم، هم دوست ندارم این بازی‌ها رو.

بیخشد من دیگه خسته شدم، اشکالی نداره برم؟

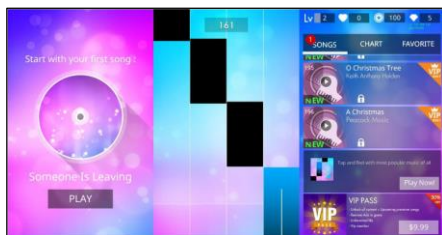
- نه، هیچ اشکالی نداره، ممنون از که وقت گذاشتی.

خواهش می‌کنم، ممنون از شما، خداحافظ.

۱. بازی پیانوی جادویی (Magic Tiles)

سایت ایتربیسان در مورد بازی پیانوی جادویی می‌نویسد: «موسیقی در اکثر مواقع نقش مهمی را در اوقات فراغت افراد بازی می‌کند و تعداد افراد بسیاری را می‌توان پیدا کرد که برای رفع خستگی یا فرار از استرس‌های ناشی از فعالیت‌های روزانه، دست به دامان موزیک می‌شوند تا اندکی از فعالیت‌های خسته کننده، فاصله بگیرند. حال فرض کنید همین موزیک در کنار یک بازی ساده، اما دوست داشتنی برای کاربران ارایه گردد، مطمئناً این ترکیب قادر خواهد بود تا کاربران زیادی را به سوی خودش جذب کرده و تجربه‌ای مناسب را برای آنان رقم بزند.

بازی پیانوی جادویی دقیقاً روی همین نکته ساده توجه کرده و با بهره‌گیری از این ایده جالب به دنبال ارایه موسیقی با کیفیتی بالا در کنار یک بازی چالش برانگیز است. با شروع بازی در همان ابتدا عناصر اصلی در بازی، یعنی موسیقی، سرعت عمل و دقت بیش از دیگر موارد خودنمایی می‌کنند و بخش آموزش ابتدای بازی هر آنچه که نیاز است تا از پیانوی جادویی لذت ببرید را به کاربر آموزش خواهد داد» (itresan.com).



۹-۲- مصاحبه با کیمیای ۱۰ ساله

زن و شوهر بازی که می‌گی چه جوریه هست؟
مثلاً هر کسی یه شوهر انتخاب می‌کنه یا قرعه‌کشی می‌کنن، بعد با هم بازی می‌کنن.

- سلام عزیزم.

سلام.

- خوبی؟

ممنون، خوبم.

- اسمت رو بهم می‌گی عزیزم؟

اسمم کیمیا هست.

- کیمیا خانم چند سالته هست؟

من ۱۰ سالمه.

- خواهر یا برادر هم داری؟

من یه خواهر دارم که از خودم ۳ سال بزرگ‌تره، اسمش نورا هست.

- روابطت با خواهرت چه طوره کیمیا جان؟

خیلی خوبه، خیلی صمیمی هستیم، با هم بازی می‌کنیم، با هم می‌ریتم تو اتاق درس و مشق‌مون رو انجام می‌دیم، اتاقمون با هم مشترکه.

- این‌ها اسباب بازی خودته؟

کمد این سمت مال منه، کمد اون طرف هم مال نورا هست.

- وسایلات خیلی قشنگ هستن، بیش‌ترش هم رنگشون صورتیه.

آره، من صورتی کم‌رنگ دوس دارم، نورا سرخابی.

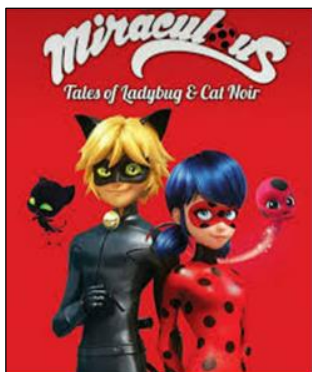
- می‌شه عروسک‌هات رو به من نشون بدی؟

آره، اینا عروسکای من هستن، یه خونه عروسک هم دارم.

- خوب کدومشون رو از همه بیش‌تر دوست داری؟

دوتا باربی دارم، یکی هم دختر کفشدوزکی، دختر کفشدوزکی رو از همه بیش‌تر دوس دارم.





- دختر کفشدوزکی چه کار می‌کنه، برای من می‌گی؟
آره، یه کارتون هست، دختر کفشدوزکی و پسر گربه‌ای.

- داستانش چه جوریه هست، تعریف می‌کنی؟

دختر کفشدوزکی همه آدمای بدجنس رو شکست می‌ده، پسر گربه‌ای هم کمکش می‌کنه، دختر کفشدوزکی اسم واقعیش مرینت هست که دختر مهربونیه، هر وقت می‌خواد با آدمای بد بجنگه، لباس مخصوصش رو می‌پوشه و نقاب می‌زنه، چندتا معجزه‌گر هم داره، یکی توی دستاشه، دوتا گوشواره هم داره که قدرتش رو زیاد می‌کنه.



- معجزه‌گر چی هست؟

یه چیزیه شبیه خودکار، که فشارش می‌ده و قدرتش زیاد می‌شه و آدم بدجنس رو شکست می‌ده، توی گوشاش هم گوشواره هست، که قدرتش رو زیاد می‌کنه.



- تو هم دوست داری، مثل دختر کفشدوزکی باشی؟
آره، دوس دارم معجزه‌گر داشته باشم.

- که چه کار کنی؟

که قدرتم زیاد بشه و هر کاری دوس دارم انجام بدم.

- به نظرت معجزه‌گر واقعاً وجود داره؟

نه، واقعی که نیست، فقط توی کارتونه، ولی من و خواهرم که با هم بازی می‌کنیم، یه خودکار برمی‌داریم، هر کدومون دختر کفشدوزکی بشه، معجزه‌گر مال اونه، گوشواره هم توی گوشمون میندازیم، که رنگش با معجزه‌گر باید یکی باشه، این جور بازی می‌کنیم.

- خوب دیگه چه کار می‌کنی؟

لباس دختر کفشدوزکی هم می‌خواستم، ولی پیدا نکردیم، یه لباس خال خالی دارم، اون رو می‌پوشیم.

- این جور شبیه دختر کفشدوزکی می‌شی؟

نه.

- چرا؟

چون اون لاغره، من و نورا تپلیم.

- تپل بودن بده؟

آره، لاغر بهتره.

- عروسکی که تپل باشه نداری؟

نه، همشون لاغرن، ۲ تا باری دارم که یکی شون پری دریاییه، اسمش فاراست، می‌خوام چندتا دیگه هم بگیرم.



- مگه دوتا باری نداری؟

چرا، ولی باری ناخن کار می‌خوام بگیرم، با باری حامله.





- یعنی نمی‌شه با همین باربی‌ها بازی کرد؟
- نه نمی‌شه، وسایل‌شون خیلی فرق داره، باربی ناخن کار کلی لاک کوچیک داره که بقیه باربی‌ها ندارن، اون باربی حامله هم که بچه داره، بقیه‌شون بچه ندارن.
- این‌ها رو کجا دیدی؟
- دوستام دارن، توی مغازه‌ها هم هست، بعضی اسباب بازی فروشیا دارن.
- پدر و مادرت نظرشون چی هست؟
- می‌گن این عروسکا خوب نیستن و دیگه مدل جدیدی برام نمی‌خرن.
- تو خودت هم فکر می‌کنی خوب نیستند؟
- آره، خودمم می‌دونم، هم معلم‌مون توی حکمت‌سرا گفته، هم بابام می‌گه، با پولی که مردم ما برای این عروسکاها می‌دن، اسرائیلیا اسلحه می‌خرن و بقیه رو می‌کشن.
- خب پس اگه خوب نیستند، چرا دوست داری باز هم بخری؟
- چون خیلی نازن، موهاشون بلند و قشنگن، دوستامم همه جورش رو دارن، تازه باربی مرد هم دارن.



- باربی مرد چه جوری هست؟
- یه عروسکه که شوهر باربیه.
- چرا عروسک‌های ایرانی نمی‌خری؟
- عروسک ایرانی نداریم.

- مثلاً دارا و سارا رو نشنیدی؟
نه، ندیدم اصلاً.



- گفتی حکمت‌سرا می‌ری؟
آره.

- حکمت‌سرا چه جور جایی هست؟

شبیه مدرسه هست، کسایی که بعد از کلاس ششم می‌خوان برن مدرسه، به جای مدرسه می‌رن حکمت‌سرا، منم الآن چون کلاس سومم، مدرسه می‌رم، ولی به خاطر این که با حکمت‌سرا آشنا بشم، گاهی با مامانم اون جا می‌ریم.

- مراجعان حکمت‌سرا بیش‌تر خانواده‌های مذهبی هستند، درسته؟
آره.

- حکمت‌سرا کنار مدرسه می‌ری یا جایگزین مدرسه می‌شه؟

جایگزین مدرسه می‌شه، یعنی باید از مدرسه بیایم بیرون، بعد بریم حکمت‌سرا.

- امتحاناتت چی می‌شه؟

امتحانام رو می‌رم آخر ترم توی مدرسه می‌دم، بعد که قبول شدم می‌رم کلاس بالاتر.

- ولی کلاس‌های مدرسه رو نمی‌ری؟
نه، نمی‌رم.

- اشکالی نداره اگه کلاس‌ها رو نری، می‌تونی مطالب درسی رو یاد بگیری؟

آره، چون توی حکمت‌سرا بهتر بهمون یاد می‌دن.

- مثلاً چه جووری می‌تونی، برای من می‌گی؟

مثلاً ما به جای کلاس ریاضی، ساحت ریاضی داریم، بعد به جای معلم به خانومون می‌گیم بازوگیر... بعد با هم درس رو یاد می‌گیریم.

مثلاً این جووری نیست که طبق کتاب پیش بریم، اول اون مطلبی که برامون جالب‌تره رو با هم یاد می‌گیریم.

بعد دیگه کلاسایی داره که توی مدرسه نیست، مثلاً ساحت عقاید یا ساحت مهارت‌های تفکر یا ساحت نجوم.

- چه قدر جالب، مثلاً توی ساحت مهارت تفکر، چی بهتون یاد می‌دن؟
- من هنوز حکمت‌سرا نرفتم، کامل نمی‌دونم، فقط چندتا ساختاش رو رفتم، مثلاً می‌گن تفکرات مختلفی وجود داره و مثلاً وقتی به موضوعی پیش میاد، چه طوری باید حلش کرد.
- تو بیش‌تر از چه کلاسی خوشت میاد؟ همون ساحت که گفتی منظورمه.
- من عاشق ساحت نجومم.
- نجوم می‌دونی چی هست؟
- یعنی در مورد ستاره‌ها یا خورشید یا کره زمین صحبت می‌کنیم.
- توی کتاب علوم این چیزها رو نداشتین؟
- نه، این‌جوری نداشتیم.
- مثلاً به ساحت هم داریم که کشاورزیه، توی علوم خیلی کم داریم، مثلاً لوبیا بکاریم، ولی توی ساحت کشاورزی همه چیزی رو یاد می‌گیریم، یعنی هر چی دل مون بخواد.
- تو که هنوز نرفتی از کجا این اطلاعات رو داری؟
- دختر عمه‌ام می‌ره حکمت‌سرا، اون این چیزها رو بهم گفته.
- گفتی توی حکمت‌سرا با معلم‌تون با هم درس رو یاد می‌گیرین؟
- آره، مثلاً معلم بهت نمی‌گه که چه کار باید بکنی، خودت باید بری بهش پیشنهاد بدی، اونم قبول می‌کنه، بعد کمکت می‌کنه.
- می‌شه یک مثال بزنی؟
- مثلاً دختر عمه‌ام ساحت عکاسی داشت، بعد به بازوگیر که همون معلمه گفت، من دوست دارم از حشرات و گیاهان عکس بگیرم، بعد با معلم‌شون و چندتا از دوستاش رفتن پارک.
- چه قدر جالب، پس تو هم دوست دوست داری که بری؟
- آره، ولی دوستای مدرسه‌ام نمیان اون‌جا، فقط دختر عمه‌ام هست که از من بزرگ‌تره.
- دلت برای دوست‌های خودت تنگ می‌شه؟
- آره، خیلی.
- اگه دوست‌های خودت نیان، تو می‌ری؟
- نمی‌دونم، شاید راضی‌شون کردم که با من بیان.
- تصمیم سختیه برات، آره؟
- آره، خیلی، دیگه از مدرسه باید پیام بیرون، دیگه دوستانم رو نمی‌بینم.
- فکر می‌کنی چه چیز مدرسه از حکمت‌سرا بهتر هست؟
- هیچی (فکر می‌کنم...).

مثلاً با دوستانم توی مدرسه حرف می‌زنیم، از چیزای مختلف یا کارتون‌های مختلف که می‌بینیم، ولی توی حکمت‌سرا بچه‌ها اهل این چیزا نیستن.

- چرا؟

مثلاً کارتون‌های توی سی‌دی یا ماهواره نگاه نمی‌کنن.

- پس چی نگاه می‌کنند؟

فقط از تلویزیون می‌بینن.

- دیگه چی؟

مثلاً همه‌شون چادر سرشون می‌کنن.

- توی حکمت‌سرا چادر اجباری هست؟

نه، هر کسی هر چی که بخواد می‌پوشه، مثل مدرسه نیست که فرم باید بپوشیم.

- خوب تو چادر دوست نداری؟

نه، اذیت می‌شم، دوست ندارم.

- چرا دوست نداری؟

چون گیر می‌کنه به پام، سرم رو هم اذیت می‌کنه، وقتی می‌خوایم بازی کنیم هم اذیت می‌کنه.

- ولی بقیه بچه‌های حکمت‌سرا می‌پوشن، درسته؟

آره، خیلیاشون می‌پوشن.

- به نظرت اذیت نمی‌شن؟

نمی‌دونم، خب حتماً پدر و مادرشون بهشون گفتن که بپوشن.

- پدر و مادرت تو بهت نمی‌گن؟

نه.

- شما هم خانواده‌تون مذهبی هست؟

آره، بیش‌تر بابام، مامانم هست، ولی بیش‌تر بابام همه چیز رو رعایت می‌کنه.

- مثلاً چه جور، یک مثال می‌شه بزنی؟

مثلاً بابام نمی‌ذاره ما شبکه‌های خارجی رو ببینیم، ماهواره نداریم، بیش‌تر فقط با خانواده رفت و آمد

داریم و زیاد خونه دوستانمون نمی‌ریم ما.

- پس کارتون دختر کفشدوزکی رو کجا می‌بینی؟

از سی‌دی.

- شما گوشی موبایل هم داری؟

نه، بابام اجازه نمی‌ده، ما گوشی داشته باشیم.

- خوب یعنی اصلاً با گوشی بازی نمی‌کنی؟

چرا، مامانم گاهی گوشیش رو به ما می‌ده.

- رمز گوشی مامانت رو هم بلدی؟

نه، فقط با اثر انگشت خودش باز می‌شه، وقتی که صفحه گوشی هم خاموش می‌شه، گوشی رو براش می‌برم که دوباره بازش کنه برام.

- تو و خواهرت دلتون نمی‌خواد از شبکه‌های اجتماعی استفاده کنید؟

خب معلومه که چرا! الانم از گوشی مامانم استفاده می‌کنیم.

- چرا نمی‌تونین برای خودتون گوشی داشته باشین؟

بابام مخالفه.

منم خیلی دلم می‌خواد مثل بقیه دوستانم، خودم گوشی داشته باشم و هر بازی که می‌خوام رو روش نصب کنم، ولی خب نمی‌تونم.

- خوب توی اوقات فراغتت بیش‌تر مشغول چه کارهایی می‌شی؟

من کلاس اسکیت می‌رم، باشگاه هم می‌رفتم، آخه یه کم تپلم، خواهرم هم همین‌جوریه مثل من، با هم باشگاه می‌ریم جفتمون، دوچرخه سواری هم می‌رفتیم.

دیگه کلاس نقاشی هم می‌ریم، درس می‌خونیم، یه کم کارتون می‌بینیم، خونه مامان بزرگم هم می‌ریم، خونه خاله‌ام هم می‌ریم، با دختر خاله‌هام بازی می‌کنیم.

- شبکه‌های کارتونی ایران رو می‌بینی؟

شبکه‌های کارتون ایران که خیلی کارتون‌های قشنگی نداره، بیش‌تر سی‌دی می‌خریم و نگاه می‌کنیم. - چرا؟

آخه کارتون‌های خارجی خیلی قشنگ‌تر و جالب‌تره.

- فرق اون‌ها توی چی هست؟

خب کارتون‌های ایرانی داستان‌شون قشنگ نیست، وقتی نگاه می‌کنی، قیافه‌ها و لباساشون شیک نیست، خونه‌هاشون و وسایل‌شون قشنگ نیست، رنگی نیست.

- نظر تو این هست یا دوست‌های خودت هم همین‌جور فکر می‌کنند؟

دوستانم مثل من! اونا شبکه‌های کارتونی خارجی از ماهواره نگاه می‌کنن، گاهی هم سی‌دی می‌خرن، اما خب ما چون ماهواره نداریم و شبکه‌های کارتونی ایران رو هم دوست نداریم، سی‌دی می‌خریم.

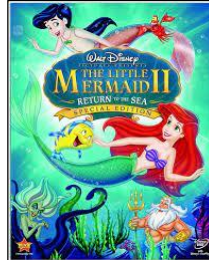
- اسم این شبکه‌ها رو می‌دونی؟

پرشین تون، جم جونیور، جم کیدز.

- گفتم ماهواره ندارین، پس اسم شبکه‌ها رو از کجا می‌دونی؟

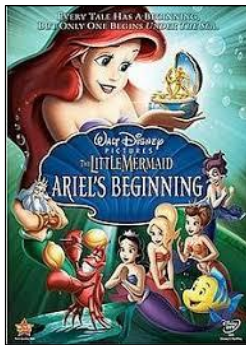
وقتی می‌رم خونه خاله‌ام، با دختر خاله‌هام نگاه می‌کنیم.

- مگه پدر و مادرت مخالف ماهواره نیستند؟
- مامانم زیاد چیزی نمی‌گه، بابام فقط مخالفه، به اون نمی‌گیم.
- فکر می‌کنی کار درستی هست؟
- آره، وقتی اون جا هست، دیگه نمی‌خواد سی‌دی بگیریم.
- پدرت با این قضیه که هی باید برای تون سی‌دی بخره مشکلی نداره؟
- خب ما که هر وقت بگیریم برامون نمی‌خره، هر وقت تونست می‌گیره.
- در ماه مثلاً چند دفعه برای تون سی‌دی می‌گیره؟
- هر وقت بهش بگیریم.
- مثلاً چندتا؟
- دوتا سی‌دی هر بار می‌گیره.
- این شبکه‌های کارتونی که خونه خالهات می‌بینی، دقیقاً همون کارتونهایی هست که بابات می‌خره؟
- آره، اونا هم هست، ولی بابام اجازه نمی‌ده ماهواره نگاه کنیم.
- چرا؟
- می‌گه چیزای بد توشه.
- توی این شبکه‌هایی که گفتی تا حالا چیز بد هم بوده؟
- نه، اینا که فقط کارتونن، فکر کنم شبکه‌های دیگه داشته باشه.
- چه سبک کارتونهایی رو بیشتر می‌بینی؟
- کارتون باربی، پری دریایی، دختر کفشدوزکی، کارتون قلعه پرنسسی، عاشق این کارتونام.





- چی باعث شده این کارتونها رو دوست داشته باشی؟
خب لباس‌های خوشگلی که می‌پوششش، صورت خوشگل و عروسکی دارن، موهاشون بلونده، توی قصر زندگی می‌کنن، شاهزاده عاشقش می‌شه.
- کیمیا تو هم دوست داری به اندازه اون‌ها لباس و وسایل داشته باشی؟
آره، کیه که بدش بیاد، ولی من نه اندامم مثل باربیه، نه مثل اونا خوشگلم، من خیلی تپلم، اگه لاغر بشم، دوست دارم تمام این لباسا رو بپوشم.
- غیر از اون دختر کفشدوزکی که بهم گفتی، وسایل دیگه‌ای داری که شبیه وسایل شخصیت‌های کارتونها باشه؟
آره، یه وسیله خریدم که توی کارتون باربی پری دریایی بود، قلعه رؤیایی رو هم خریدم.



- قلعه رؤیایی چی هست؟
یه خونه هست که مال باربیه، من با عروسکای دیگه‌ام هم بازی می‌کنم توش.
- خودت دوست داری توی قلعه رؤیایی زندگی کنی؟

آره، ولی اون توی کارتونها هست.

- فقط توی کارتونها هست؟

نه، توی خارج هم هست.

- خارج یعنی کجا؟

مثلاً اروپا و آمریکا.

- چرا اون جا قلعه رؤیایی هست، ولی این جا نیست؟

چون اون‌ها پول دارن، می‌تونن از این خونه‌ها اون جا بسازن.

- پس اگه کسی پول داشته باشه، این جا هم می‌تونه قلعه رؤیایی بسازه؟

نه، اون جا شهرشون قشنگ‌تره، خیابوناشون و مغازه‌هاشون و وسایلشونم خوشگل‌تره، قلعه رؤیایی باید سونا داشته باشه و سرسره آبی که برسه به دریا، این جا دریا نیست، سرسبز هم نیست بیرونش.

- به نظر تو دیگه چه تفاوت‌هایی توی ایران و خارج هست؟

اون جا شهرشون قشنگ‌تره، فقیر ندارن، دولت‌شون به همه مردم پول می‌ده.

- چرا دولت‌شون به مردمشون پول می‌ده؟

که مردمشون راحت زندگی کنن و خونه‌های قشنگ بسازن.

- این پول رو از کجا میاره؟

نمی‌دونم.

- به نظر تو دولت ما هم می‌تونه به مردم پول بده؟

نمی‌دونم، نه پول نمی‌ده، برای همینم فقیر و گدا زیاد هست.

- خوب پس به نظرت دولت اون‌ها بهتر هست؟

نمی‌دونم، بابام می‌گه حکومت ما دشمنان زیادی داره و داره با دشمنان می‌جنگه، برای همین هم فعلاً توی بعضی جاها نمی‌تونه به مردم کمک کنه، ولی من خودم فکر می‌کنم حکومت اون‌ها قوی‌تر و بهتره.

- می‌تونن یک مثال بزنی؟

مثلاً وسایلی که بچه‌های اون‌ها دارن ما نداریم، اون‌ها از طرف مدرسه به همه‌شون تبلت و لپ‌تاپ می‌دن و وسایل بازی یا همه‌شون میکروسکوپ برای درس علوم دارن، ولی ما نداریم، بچه‌های فقیرتر حتی لوازم التحریر ندارن، من خودم چند بار با مامانم رفتیم خریدیم، هدیه دادم بهشون.

- آفرین پس به دیگران هم کمک می‌کنی؟

آره، تا جایی که بشه و بتونم وسایل براشون می‌خرم یا وسایل خودم رو بهشون می‌دم.

- آفرین، از کجا یاد گرفتی؟

خودم، توی حکمت‌سرا هم بهمون یاد دادن.

- دیگه توی حکمت‌سرا چه چیزهایی به شما یاد می‌دن؟
- توی حکمت‌سرا ما ساحت‌های مختلف داریم، هر کسی یه ساحتی رو انتخاب می‌کنه، تقریباً مثل درسای مدرسه، ولی جالب‌تره.
- چه چیزیش برای تو جالب‌تر هست؟
- این که خودت هر درسی که بخوای انتخاب می‌کنی و اجباری نیست، معلم هم اصلاً زورت نمی‌کنه یا دعوات نمی‌کنه، نمره هم نداریم، معلم باهات دوسته و راهنماییت می‌کنه.
- پس فکر می‌کنی حکمت‌سرا از مدرسه بهتره؟
- آره، خیلی بهتره از مدرسه، هر حرفی داشته باشی می‌تونن بزنی، این جور نیست که معلم درس بده و بقیه باید ساکت بشینن و گوش کنن، همه با هم بحث می‌کنن و توی سوال کردن از معلم درس رو یاد می‌گیریم، ولی توی مدرسه زیاد یاد نمی‌گیریم.
- چه قدر جالب، پس تو هم دوست داری که حکمت‌سرا بری؟
- آره، آبیچیم می‌ره، من هم بعد از کلاس ششم شاید برم.
- اون جا یک فضای مذهبی داره، درسته؟
- آره، مثلاً اون جا لاک زدن کار بدیه، اینش رو اصلاً دوس ندارم.
- تو دوست داری لاک بزنی؟
- آره، دوس دارم لاک بزوم و لباسای قشنگ بپوشم، گاهی بابام دعوام می‌کنه.
- چرا دعوات می‌کنه؟
- می‌گه کار خوبی نیست.
- چه حسی پیدا می‌کنی؟
- ناراحت می‌شم.
- دیگه چه موقعی دعوات می‌کنه؟
- وقتی می‌خوام وسایل باربی رو بخرم یا لباس دختر کفشدوزکی رو می‌پوشم که بازی کنیم.



- بعد تو چه کار می‌کنی؟
- باهاش قهر می‌کنم و می‌رم توی اتاقم بازی می‌کنم.
- چه بازی‌هایی می‌کنی؟

یا با قلعه رؤیایی بازی می‌کنم یا با خواهرم یا کارتون می‌بینم.

- کیمیاجان در طول روز چه قدر کارتون می‌بینی؟

هر وقت حوصله‌ام سر بره می‌بینم، گاهی سی‌دی کارتونها رو چند بار می‌بینم، صبح‌ها کلاسای مدرسه‌ام، ولی بیش‌تر عصرا می‌بینم. بعدشم که مامانم اینا سریال تلوزیون می‌خوان نگاه کنن، دوباره یه کمم با اونا نگاه می‌کنم.

- وقتی زیاد تلوزیون تماشا می‌کنی، چشمت درد نمی‌گیره؟

چرا چشمم درد می‌گیره یا می‌سوزه.

- یعنی فکر می‌کنی وقت زیادی که صرف تلوزیون می‌کنی، باعث می‌شه این جواری بشی؟
آره.

- به نظرت دیگه چه آسیب‌هایی به بدنت می‌رسونه؟

مثلاً کمرم درد می‌گیره، زیاد که می‌خوابم روی زمین یا روی مبل که می‌شینم.

- گفتی که خودت گوشی نداری، پدر و مادرت چه استفاده‌هایی از گوشی می‌کنند، می‌دونی؟

مامانم با خاله‌هام حرف می‌زنه توی گروه‌ها، بابا یه سری از کارای اداره رو تو خونه انجام می‌ده یا اخبار می‌خونه، مامانم کلیپ می‌بینه.

- دوست‌های خودت چه طور، اون‌ها از گوشی‌های خودتون استفاده می‌کنند؟

آره، اونا واسه خودتون گوشی دارن، چندتاشونم تبلت دارن.

- می‌دونی اون‌ها چه استفاده‌هایی از گوشی یا تبلت خودتون می‌کنند؟

یکی از دوستانم اینستا داره، باهاش می‌ره توی پیج‌های هنری و آشپزی، پیج‌های موسیقی، بازیگرها و خواننده‌های خارجی.

- تا حالا شده دوست‌های خودت توی موبایل‌شون چیزهایی نشونت بدن که بد باشه؟
بد یعنی چی؟

- یعنی مثلاً نتونی نشون مامانت بدی.

خب چیزایی هم هست، ولی روم نمی‌شه بگم.

- حرف‌هایی که ما با هم می‌زنیم همیشه پیش خودمون می‌مونه، می‌تونی به من بگی چه چیزهایی نشونت می‌دن؟

خب یه سری کلیپا هستن تو اینترنت، که فیلم‌های زشت نشون می‌دن! دوستانم بعضی وقتا می‌رن اینا رو می‌بینن با هم، به منم نشون دادن.

- منظورت از کلیپ‌های زشت چه جور فیلم‌هایی هست؟

توش چیزای لختی داره.

- دیگه چی؟

- مثلاً شورت نپوشیدن، اون جوروی.
- تو هم از این فیلم‌ها پیش دوست‌های خودت نگاه می‌کنی؟
- نه، یکی دو دفعه منم دیدم، ولی زیاد دوست ندارم ببینم، چون کار خوبی نیس.
- فکر می‌کنی چرا دوست‌های خودت می‌بینند؟
- چون هیجان داره، خوششون میاد.
- اسم این کلیپ‌ها رو بلدی که از کجا میارن؟
- نه، من که نمی‌رم خودم دنبال این چیزا، پیش دوستام دیدم فقط.
- دوست‌های خودت زیاد نگاه می‌کنند؟
- آره، یکی دو نفرشون هستن، نگاه می‌کنن.
- به نظرت توی رفتارشون هم تأثیر گذاشته؟
- آره، مثلاً زنگ می‌زنن یا پیام می‌دن به پسرا.
- از کجا پسرها رو پیدا می‌کنند؟
- مثلاً یکی شون به یکی از پسره‌های فامیلشون پیام داده بود یا مثلاً توی واتساپ اونا رو پیدا می‌کنن.
- با کسی هم دوست هستند؟
- با پسر یعنی؟
- آره، مثلاً دوسته پسر هم دارن؟
- دوست پسر نمی‌دونم، ولی به پسره‌های فامیلشون پیام می‌دن.
- چه طوری؟
- مثلاً می‌رن با پسرای فامیلاشون بازی می‌کنن.
- چه بازی‌هایی می‌کنند؟
- مثلاً پلی استیشن یا این که توی حیاط بازی می‌کنن یا زن و شوهر می‌شن گروهی با هم بازی می‌کنن.
- این زن و شوهر بازی که می‌گی، چه جوروی هست؟
- مثلاً هر کسی یه شوهر انتخاب می‌کنه یا قرعه‌کشی می‌کنن، بعد با هم بازی می‌کنن.
- تا حالا شده کارهای بدی هم بکنند؟
- دست هم رو می‌گیرن.
- دیگه چی؟
- مثلاً یه بارم یکی از دوستام گفت، توی بازی پسره بوسش کرده بود.
- دوست‌های خودت خودشون میان این‌ها رو برای تو تعریف می‌کنند؟
- آره، زنگای تفریح تو مدرسه می‌ریم تو حیاط، یه جا می‌شینیم با هم حرف می‌زنیم.

- دوست‌های تو دیگه از گوشی‌هاشون چه استفاده‌هایی می‌کنند؟
- دیگه گاهی اوقات که خانم معلم ازمون چیزی می‌خواد، از اینترنت استفاده می‌کنیم، من از کامپیوتر بابام هم استفاده می‌کنم یا موبایل مامانم.
- تو هم برای تحقیق و کارهای کلاسی خودت از اینترنت استفاده می‌کنی؟
- آره خوب، مثلاً وقتی خانم‌مون ازمون می‌خواد برای درس علوم مطلب پیدا کنیم یا یه شعر پیدا کنیم، یه سری از مطالب‌مون رو از اینترنت در میاریم، یه سریاشم از کتابای خودمون یا کتابای دیگه.
- دیگه مثلاً برای چه کارهایی از اینترنت استفاده می‌کنی؟
- بعضی موقع‌ها هم، جواب سوالایی که معلم‌مون می‌گه توی اینترنت هست.
- چه جور ی پیدا می‌کنی؟
- جست‌وجو رو می‌زنم، توی سایتا پیدا می‌کنم جواب رو.
- این تقلب نمی‌شه؟
- بقیه بچه‌ها هم همین کار رو می‌کنن.
- به نظرت اگه بقیه کاری رو انجام بدن، ما هم اشکال نداره که اون رو انجام بدیم؟
- وقتی همه انجام می‌دن و معلم چیزی نمی‌گه، منم انجام می‌دم، وگرنه انجام نمی‌دادم.
- دیگه چه استفاده‌ای از اینترنت می‌شه کرد؟
- مثلاً برای علوم یا اجتماعی معلم‌مون تکلیف می‌ده، از اینترنت پیدا می‌کنیم، عکسش رو برای معلم می‌فرستیم یا برای نقاشی طرح از اینترنت پیدا می‌کنیم، برای معلم می‌فرستیم.
- مثلاً تا حالا شده طرحی از اینترنت پیدا کنی که جالب باشه؟
- آره.
- برای من مثال می‌زنی؟
- مثلاً یه بار عکس پسر گربه‌ای رو کشیدم، یه بارم مرد تک انگشتی، یه بارم دختر کفش‌دوزکی.
- کدومش رو بیش‌تر دوست داشتی؟
- همون دختر کفش‌دوزکی رو از همه بیش‌تر دوست دارم، عکسش رو که کشیدم، معلم‌مون نمی‌دونست این کیه، من براش توضیح دادم.
- معلم‌تون چی گفت؟
- زیاد براش جالب نبود، ولی گفت خوب کشیدی.
- پس نقاشیت خوبه؟
- آره، از همه دوستانم بهتر می‌کشم.
- دوست داری در آینده نقاش بشی؟
- نه، دوست دارم در آینده دام‌پزشک بشم.

- چرا؟

چون حیوونا رو دوست دارم، دوست دارم مریضی شون رو خوب کنم.

- خودت هم دوست داری حیوون داشته باشی؟

آره، خیلی دوست دارم.

کوچیک که بودم جوجه مرغ نگه می‌داشتم و بزرگش کردم، جوجه اردک هم داشتم که مُرد.

- الان چی؟

نه، الان نگه نمی‌دارم.

- چه حیوونی دوست داری؟

سگ دوست دارم، از این مینیاتوری‌ها، ولی نمی‌شه بیارم.

- چرا نمی‌شه؟

بابام نمی‌ذاره توی خونه حیوون بیارم.

- چرا نمی‌ذاره؟

هم می‌گه کثیفه، هم نجسه، کلاً مخالفه.

- مامانت چی؟

اون که کلاً بدش میاد. فقط من و خواهرم خوشمون میاد نگه داریم.

- از این که نمی‌تونی حیوون نگه داری، ناراحت می‌شی؟

آره، خیلی، همه‌اش به بابام می‌گم چرا نمی‌ذاره سگ بیارم.

تازه یکی از دوستانم گریه دارن توی خونه‌شون، عکساشو بهم نشون می‌ده.

- اگه دامپزشک شدی، حیوون‌ها رو پیش خودت نگه می‌داری؟

آره، همه‌شون رو میارم خونه.

- اما پدر و مادرت که مخالفن.

یه خونه برای خودم می‌گیرم که اونا نباشن.

- یعنی تنها زندگی کنی؟

آره، خودم با حیوونام.

- ولی توی ایران که مردم زیاد حیوون نگه نمی‌دارن.

چرا، من دیدم خیلی‌ها نگه می‌دارن.

ولی اکثریت نگه نمی‌دارن، درسته؟

آره.

- به نظرت چرا نگه نمی‌دارن؟

چون می‌گن کثیفه.

- واقعاً کثیف هستند؟

نه، اصلاً کثیف نیستن، اونا الکی می‌گن.

- چرا؟

چون فکر می‌کنن نجسه، بهونه میارن، پس چرا خارجیا همه‌شون سگ و گربه نگه می‌دارن.

- این که خارجی‌ها سگ و گربه نگه می‌دارن، دلیل بر این هست که کار درستیه و ما هم باید انجام بدیم؟

بله، ما هم می‌تونیم، البته چون اونا سگ و گربه‌های خاصی دارن، مثل اینا نیست که توی خیابونن، اونا سگ و گربه‌های خودشون رو حموم می‌برن و بهشون واکسن می‌زنن.

- فکر می‌کنی خود حیوون‌ها دوست داشته باشند پیش انسان‌ها و توی خونه اون‌ها زندگی کنند یا دوست دارن آزاد باشند؟

(مکث) اگه صاحب‌شون خوب نگاه‌شون داره، شاید دوست داشته باشن.

- یعنی اگه خوب ازشون نگاه‌داری بشه، حیوون‌ها ترجیح می‌دن آزاد نباشن و پیش انسان‌ها باشند؟ نمی‌دونم، شاید.

- پس تو هم دوست داری مثل اون‌ها، پیش خودت حیوون نگه داری؟
آره.

- چرا این‌قدر دختر کفش‌دوزکی رو دوست داری؟

چون معجزه‌گر داره، گوشواره معجزه‌آسا داره، خودشم خیلی نازه.

- نازه یعنی چه شکلیه؟

چشم‌اش خوشگله و لاغره.

- تو دوست داری مثل اون لاغر باشی؟

آره، ولی نمی‌شه.

- چرا؟

چون من اسکیت و دوچرخه سواری می‌رم، ولی لاغر نشدم.

- اگه لاغر نباشی حس خوبی نداری؟

نه، خوشم نمیاد.

- یعنی از خودت خوشت نمیاد؟

نه.

- مگه همه باید لاغر باشن؟

این جور شیک‌تره.

- پس چون دختر کفش‌دوزکی لاغره، ازش خوشت میاد.

یکی از دلایلی اینه.

- از باری هم برای همین خوشتر میاد؟

باری لباساش نازه، موهاش هم، آخه من موهام کمه، باری موهاش بلنده تا کمرشه، خیلی اونو دوس دارم.

- دوست داشتی موهاش مثل باری بود؟

آره، خیلی... پسر خاله‌ام یه بار مسخرم کرد، به من گفت کچل.

- چرا مسخرهات کرد؟

چون روسری سرم کرده بودم، موهام چسبیده بود به سرم، زد تو سرم گفت کچل.

- واکنش تو چی بود، تو چه کار کردی؟

هیچی خیلی دردم اومد.

- چرا چیزی نگفتی؟

چون زورم بهش نمی‌رسه، فقط ناراحت شدم، چیزی نگفتم.

- به پدر و مادرت هم نگفتی؟

نه.

- مگه نگفتی دوست داری مثل دختر کفشدوزکی قوی باشی؟

چرا.

- پس چرا از خودت دفاع نکردی؟

ولی من که معجزه‌گر ندارم، زورم کمه.

- حتماً که نباید دعوا کنی، مثلاً می‌شد بهش بگی از کارش ناراحت شدی و دیگه اون کار رو تکرار نکنه یا این که به پدر و مادرت یا خالهات بگی، درسته؟

آره، ولی اون موقع نمی‌دونم، چرا این کار رو نکردم.

- اشکال نداره حتماً اون موقع بلد نبودی یا به ذهنت نرسید که از خودت دفاع کنی، ولی الان دیگه بلدی، درسته؟

آره.

- خوب داشتی می‌گفتی، دیگه دختر کفشدوزکی چه جور هست که دوست داری شبیه‌اش باشی؟ دوس دارم معجزه‌گر داشته‌م.

- اگه معجزه‌گر داشتی، چه کار می‌کردی؟

همه آدمای زورگو رو نابود می‌کردم و به آدمای خوب کمک می‌کردم.

من روتختی دختر کفشدوزکی رو هم دارم، شباً که می‌خوابم به اون فکر می‌کنم، یه بارم خواب دیدم خودم معجزه‌گر رو گم کردم.



- خوب بعد چه کار کردی؟
- هیچی خیلی ترسیدم.
- چرا؟
- چون اگه معجزه‌گرها به دست آدمای بدجنس بیفته، اونا قدرت می‌گیرن.
- خوب بعد چه کار کردی؟
- اینا همه‌اش خواب بود، ولی چند شب هم با گوشواره‌هام خوابیدم (می‌خندد).
- گوشواره‌ها ت چه جوری هستند؟
- اونا هم کوچیکن و شکل کفشدوزکن.
- از اون‌ها قدرت می‌گیری؟
- آره.
- وقتی گوشواره گوشت می‌کردی، احساس می‌کردی قدرتت زیاد شده؟
- آره، نه این که واقعاً قدرتم زیاد بشه، توی فکرم این جوری فکر می‌کردم.
- به نظرت چه طور یک انسان می‌تونه از یک شیئی کوچیک قدرت بگیره؟
- خب اون گوشواره‌هاش جادویی هستن.
- به نظرت می‌شه یک نفر یک چیز جادویی داشته باشه؟
- آره.
- و بعد می‌تونه با این قدرتش روی بقیه اثر بگذاره؟
- آره، می‌شه.
- مامان و بابات چی می‌گن؟
- اونا می‌گن این چیزا وجود نداره، فقط خدا می‌تونه همچین قدرتی داشته باشه.
- تو چی فکر می‌کنی؟
- (مکث) آره، درست می‌گن، ولی مطمئن نیستم که چیزای جادویی وجود نداشته باشن.
- این که فکر کردی نیروهای جادویی ممکنه بهت آسیب بزنند، باعث شد توی خواب بترسی؟

آره.

- تو به وجود خدا اعتقاد داری؟

آره.

- یعنی اعتقاد داری اون هر کاری می‌تونه انجام بده؟

آره، قدرتش رو داره، ولی نمی‌دونم چرا هر چی دعا کردم، دعای من رو برآورده نکرد، یعنی معجزه نکرد.

- اگه خدا معجزه نکنه، باز هم می‌شه به وجودش اعتقاد داشت؟

نمی‌دونم، اگه خدا وجود داره، پس باید با قدرتش به آدمای خوب یا فقیرا کمک کنه.

- به نظر تو چرا کمک نمی‌کنه؟

نمی‌دونم.

- تا حالا از مادر یا پدرت پرسیدی؟

آره، وقتی داشتیم هدیه می‌خریدیم برای بچه‌هایی که نمی‌تونن لوازم مدرسه بخرن.

- خوب اون‌ها چی گفتند؟

یادم نیس، گفتن خدا این جهان رو این جور آفریده و دوست داره که ما به افراد فقیر کمک کنیم.

- فکر می‌کنی کس دیگه‌ای هم باشه که به اندازه دختر کفشدوزکی قدرتمند باشه؟

هستن، ولی همه‌شون مردن، من چون دخترم، دوست دارم مثل اون باشم.

- دیگه چه جوری هست؟

دیگه همینا که گفتیم، مثلاً مهربونه به بقیه کمک می‌کنه.

- از این که با من صحبت داشتی متشکرم.

خواهش می‌کنم خاله.

۱۰-۲- مصاحبه با مهتاب ۱۱ ساله

آخه می‌دونی ماریه دلش می‌خواد یکی مثل کن بوشش کنه.

تذکر پژوهشگر:

مهتاب دختری باهوش است و در انواع فعالیت‌های دینی و فرهنگی مدرسه شرکت می‌کند. معلمان او برایمان توضیح دادند که مهتاب در مسابقات شطرنج و مفاهیم قرآن و تئاتر رتبه استانی دارد و جزو دانش‌آموزان ممتاز مدرسه است.

مهتاب در خانواده‌ای زندگی می‌کند که مادرش روانپزشک و پدرش مهندس است. اما با وجود توجه خانواده به کودک و دوری نگه داشتن وی از الگوهای نامناسب، در جریان مصاحبه مشخص شد که مهتاب در برابر فشار گروه همسالان توانایی مقاومت نداشته و با استقبال از خطمشی دوستان، در موارد بسیاری مجبور به دور زدن خانواده شده است.

- سلام.

سلام.

- اسمت چی هست؟

اسم مهتابه.

- مهتاب خانم شما کلاس چندم هستی؟

کلاس پنجمم.

- اجازه می‌دی چندتا سوال درباره درس و این چیزها از شما داشته باشم؟

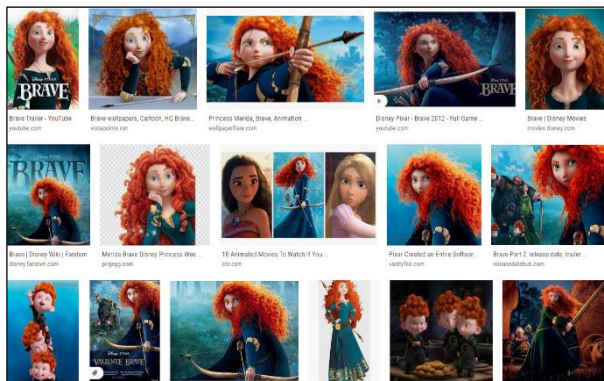
آره.

- مهتاب تو کارتون دوست داری؟

بله، خیلی زیاد.

- تو توی کارتون‌ها کدوم شخصیت رو خیلی دوست داری؟

برایو. شجاع.



- چرا از برایو یا شجاع خوشت میاد؟

یه دختریه موهانش نارنجیه و فرفریه، خیلی شجاعه، این قدر شجاعه که بلده تیراندازی کنه، سوار اسب می‌شه، می‌ره تنهایی، نمی‌ترسه توی جنگل بالای آبشارای بلند بره، خلاصه خیلی خوش می‌گذرونه تا یه روز مامانش می‌گه تو باید عروسی کنی، قبول نمی‌کنه و می‌ره پیش یه جادوگر که جادوگر یه کاری کنه مامانش به حرفاش گوش بده، جادوگر بهش یه چیزی می‌ده می‌گه اینو بده مامانت بخوره تا حرف تو رو گوش کنه.

می‌ده می‌خوره، نگو اشتباه بوده و مامانه می‌شه خرس، بعد یه بافتنیم داشتن عکس این و مامانش روش بوده، دختره پاره‌اش کرده بود.

می‌فهمه برای این که مامانش دوباره آدم بشه، باید اونو بدوزه و واقعاً عاشق مامانش بشه، بعدش بابای دختره از خرسا بدش می‌اومد، بعد نمی‌دونه که مامانه خرسه، می‌خواد مامانه رو بکشه، چون فکر می‌کنه، خرسه که همون مامانه هس، زنش رو خورده، بعد دختره و مامانه از قصر فرار می‌کنن تا مامان رو اشتباهی نکشن، بعد تو راه به مامانه نشون می‌ده دختره که چه طوری تفریح کنه و چه طوری همه‌اش به این فک نکنه که دخترا فقط باید عروسی کنن و گلدوزی کنن و دخترام می‌تونن برن تفریح کنن و خوشحال باشن و فقط تو قصر نمونن. بعدش می‌دوزه بافتنیه رو که پاره شده بود و مامانه آدم می‌شه، بعدش خیلی با هم دوست می‌شن و مامانه مجبورش نمی‌کنه، عروسی کنه با هر کی.

- اسم دختره برابو بود؟

نه اسم کارتونه برابو بود، اسم دختره مریدا بود.

- آهان پس دوست داری شبیه مریدا باشی؟

خیلییی، خیلییی زیاد شبیه‌اش هستم، تابستونم تازه رفتم کلاس تیراندازی با کمان، هنوز تیر نداختم با کش تمرین می‌کنیم که دستم قوی بشه، ولی وقتی یاد بگیرم، کامل می‌شم دقیقاً مته مریدا، فقط اسب سواری بلد نیستم، اونم دوس دارم برم کلاسا، یه کمی گروه مامان و بابام گفتن صبر کن.

- چون دوست داشتی مته مریدا باشی رفتی تیراندازی با کمان؟

آره خیلی باحال تیر می‌نداختم، از همه پسرانم بهتر بود تازه.

- دوست داشتی قیافه‌ات هم شبیه‌اش بود؟

وایییی آرهههههه، دوست داشتم موهام فرفری باشه، ولی دوست نداشتم نارنجی باشه.

- چرا دوست نداشتی موهات نارنجی باشه؟

چون مامانم می‌گه موهات خیلی مشکیه، خوشگل‌ترین موهای دنیا است.

- پس چرا می‌خوای مته اون موهات فر باشه؟

چون موهای فر خوشگل‌تره.

- کی می‌گه؟

همه می‌گن.

- مثلاً کی؟

زن داییم یه عالمه پول داده موهات رو فر کنه، می‌گه بهتر از میراندا شده.

- تو هم موهات رو فر می‌کنی؟

اوهوم فقط مامانم می‌گه نمی‌شه، آخه کوچولویی.

- بزرگ بشی فر می‌کنی؟

اوهوم.

- چرا مریدا رفت پیش جادوگر؟

برای این که مشکلت حل شه، مامانم می‌گه مته خاله زهراست که می‌ره پیش فالگیر (می‌خندد).

- چرا مریدا ازدواج رو دوست نداشت؟

نه که دوست نداشت، می‌گفت اونی که مامانش می‌گه بده.

- مگه مامانش چه طوری می‌گفت؟

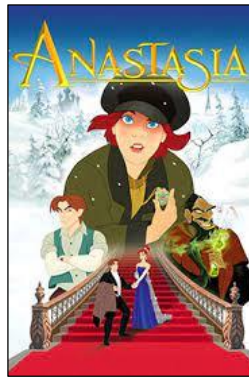
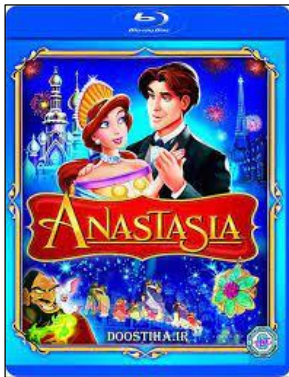
می‌گفت باید به خاطر این که ملکه بشه و قوی بشه، با اونا عروسی کنه.

- پس ازدواج بد نیست؟

نه، من دوست دارم عروس بشم (می‌خندد).

- دیگه کدوم شخصیت کارتون رو دوست داری؟

آناستازیا.



- چرا دوستت داری؟

خوشگله چون.

- یعنی چه طوریه؟

نمی‌دونم، آخه ندیدمش کامل.

- پس از کجا دوستت داری؟

نمی‌دونم چندتا جاش رو دیدم جالب بود.

- چرا ندیدیش؟

چون مامانم نمی‌ذاره آناستازیا و اینا رو ببینم.

- چرا نمی‌گذاره؟

نمی‌دونم می‌گه این کارتونایی که دخترای خنگ داره، نمی‌خرم که ببینی.

- یعنی چی دختر خنگ داره؟

یعنی اینا باهوش نیستن دیگه.

- یعنی چی باهوش نیستن، مگه چه طورین؟

یعنی همه‌اش همه بهشون زور می‌گن، بعد شاهزاده میاد نجاتشون می‌ده، می‌گه آدم خودش خودش رو باید نجات بده، نه که وایسه شاهزاده بیاد با اون ازدواج کنه و این طوری نجات پیدا کنه.

- تو با مامانت موافقی؟

آره خب، ولی دوستشون دارم خیلیم قشنگه.

- کجا یه قسمت‌هایی از آناستازیا رو دیدی؟

هر جا می‌خوام ببینمش، دقیقاً تا می‌رن روی کشتی، بابام میاد دنبالم (ادای گریه کردن در می‌آورد)، یعنی هر بار می‌رم خونه دوستام و داییم می‌گم برام بذارن که ببینم، ولی همیشه تا میان بذارن، بابام میاد دنبالم بریم خونه نفرین شده اصن (می‌خندد و ادای گریه درمی‌آورد).

- همه کارتونها این جور می‌شه؟

نه، فقط این مثلاً سیندرلا و سفید برفیم ندارم خودم، ولی اونا رو کامل دیدم خونه داییم.



- مامانت می‌دونه این کارتونها رو تو دیدی؟

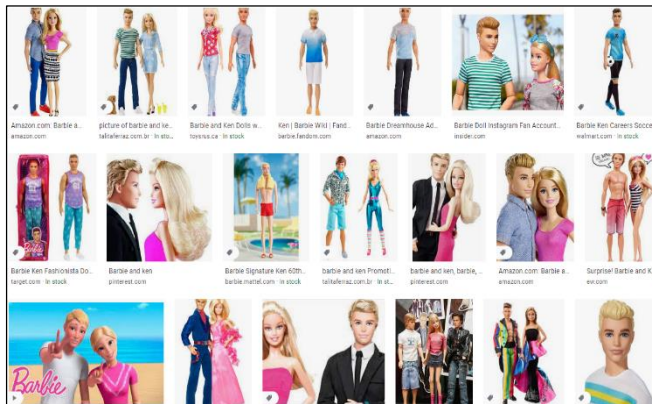
نه نمی‌دونه، بفهمه ناراحت می‌شه.

- پس چرا نگاه می‌کنی؟

چون دوست دارم ببینمشون، خیلی خوشگلن، خب اشکال نداره خنگن که، به جاش مهربونن.

- از کجا فهمیدی مهربون؟
خوشگلن دیگه.
- هر کی خوشگله مهربونه؟
یس، یس، خوشگلا مهربونن.
- به مامانت این رو گفتی؟
می‌گم، می‌گه تو نمی‌دونی، بزرگ بشی، می‌فهمی اینا خوب نیستن.
- چه چیز سیندرلا خوشگله؟
لباسش آبییه، خوشگله، موهاشم یه جوروی می‌بنده، خیلی بامزه اس، تازه من وقتی دامن می‌پوشم یه پارچه سفید الکی می‌بندم روش شبیه اون لباس سیندرلا بشم.
- کدوم لباس؟
اون لباسه که وقتی باید خونه رو تمیز می‌کرد می‌پوشید.
- مگه لباس خدمتکاری نبود؟
چرا، ولی خیلی خوشگل بود، دلم می‌خواد اون شکلی بشه دامنم، تازه دوست دارم مته اون گنجشکا با روبان موهامو ببندن خیلی باحال می‌شه (چشمانش را می‌بندد و هیجان زده می‌شود).
- دیگه دلت می‌خواد شبیه چی سیندرلا بشی؟
دوست دارم پاهام کوچولو باشه، فک کنم پاهای من شبیه پاهای خواهرای زشتش باشه و شاهزاده بخواد بیاد تو پام کفشه نره، می‌دونی الان پام ۳۶ هست، بعدش من فقط ۱۱ سالمه، خیلی زیاده.
- مامانت درباره سیندرلا چی می‌گه؟
می‌گه احمقه، نمی‌ره خودش از حقش دفاع کنه و همه‌اش وایمیسه بقیه بهش زور بگن، می‌گه توی دنیای واقعی اون فرشته نیس که جادو کنه، آدم خودش باید قوی باشه، آره می‌گه دختر باید قوی باشه، وگرنه بهش زور می‌گن.
- مامانت همه کارتونها رو نمی‌گذاره ببینی؟
نه دیگه، باهام خودش نگاه می‌کنه، ولی می‌گه کارتونایی که دخترش خنگه رو نباید ببینی، کارتونایی که دخترش خوبه و دنیا رو نجات می‌ده، ورزش می‌کنه و درس می‌خونه رو باید ببینی.
- دیگه چه آدمی رو توی کارتون دیدی که شبیه چیزیه که مامانت می‌گه؟
اون دختر سیاه پوسته، این جوریه، خیلی از اون خوشم اومد، مخصوصاً از صدای مسخره اون آدم فضاییه (می‌خندد و صدای او را تقلید می‌کند).
- چرا از اون خوشت می‌اومد؟
یه دختری بود، آدم فضاییا حمله کردن به زمین، بعد با کمک یکی از اون آدم فضاییا که دوست زمینیا بود، همه‌آدم‌ها رو نجات داد.

- نترسیدی بفهمه مدرسه؟
- نه نمی‌فهمن، خیلی قایمش می‌کنیم.
- چه طوری بود که خوشت می‌اومد؟
- خیلی قشنگ بود، عاشق هم بودن باربی و اون پسره.
- اون پسره کیه؟
- همون که عاشق همن دیگه، اسمشو یادم نیست. آهان کن!
- یعنی چی عاشق هم هستن؟
- هیچی همدیگه رو دوست دارن، می‌خوان با هم ازدواج کنن.
- هنوز ازدواج نکردن؟
- نه دیگه با هم دوستن کن دوست پسر باریه.



- تو هم دوست داشتی دوست پسر داشته باشی؟
- آره، خیلی تازه سپیده دوس پسر داره.
- اونم باربی می‌بینه؟
- نمی‌دونم، نپرسیدم، اما خیلی خوشگله باربی، خیلییییییییی.
- چرا مگه چه شکلیه؟
- چشاش سبزه، تازه موهاش خیلی صافه، من دوست دارم موهام یا خیلی صاف باشه یا فر باشه.
- دیگه از چه چیز باربی خوشت میاد؟
- از لباساش، لباساش خیلی خوشگلن، خیلیااااا، یه عالمه لباس داره، کفش داره، ماریه ۴تا باربی داره، یکی شون سیاه پوسته، یکی شون موهاش قهوه‌ایه، یکی شون موهاش بنفشه، یکی هم طلایه، خیلی خوشگلن، بعد همه‌ی لباساش رو براش خریدم، همه‌اش لباساش رو عوض می‌کنه، ۱۰تا کفش داره،

باربیش شونه داره، سشوار داره، تازه یه خونه داره، خونه‌ی باربیشه، خیلی بزرگه، خیلییی، جلوش بازه، وقتی اینقد قشنگه و باهاش خوش می‌گذره، بازی می‌کنم.

- خودت باربی نداری؟

یکی دارم، ولی مامانم نمی‌خره، می‌گه باربی به درد نمی‌خوره، اون رو جایزه گرفتم.

- از کجا جایزه گرفتی؟

مسابقه انشاء بود، به نفر اول اسکیت می‌دادن، به نفر دوم از این تخته‌ها هست چرخ داره مته اسکیته یه ذره، به نفر سومم باربی می‌دادن با لباساش.

- آفرین سوم شدی پس.

نه اول شدم، ولی جایزه‌ام رو با اون‌ی که سوم شد عوض کردم.

- چرا همچین کاری کردی؟

چون دلم باربی می‌خواست، مامانم نمی‌خرید، ولی اسکیت می‌خرید.

- مامانت نفهمید همچین کاری کردی؟

نه گفتم جایزه نفر اول عروسک باربی بود.

- مامانت وقتی دید باربی تو چی گفت؟

هیچی نگفت، تازه براش با هم لباس و روسری دوختیم، از این چرخ خیاطی کوچولوا دارم.

- روسری دوختین؟

آره مامانم گفت لباساش کمه، بیا براش یه عالمه لباس بدوزیم، تازه براش تشکم دوختیم.

- دیگه چه چیزهایی دوختین؟

- براش جا نماز و چادر نماز دوختیم که من و مامانم و اون سه‌تایی با هم نماز بخوانیم.

- !! باربی مگه نماز می‌خوانه؟

تو قصه‌اش نه، ولی باربی من نماز می‌خونه.

- باربی تو با باربی توی سی‌دی‌ها چه فرقی داره؟

باربی من خوشگل‌تره.

- راستی تو چرا این قدر دوست پسر دوست داری؟

چون خیلی باحاله، فکرش رو بکن، عاشق هم دیگه ان.

- از کجا می‌فهمی عاشق همدیگه ان؟

آخه همدیگه رو بوس می‌کنن، بغل می‌کنن.

- دوست داری؟

آره خیلی باحاله، تازه اولش می‌زنم، این‌ها رو پیدا می‌کنم، می‌بینم، بعدش می‌رم همه کارتون رو نگاه

می‌کنم، باحال‌ترین جاش همون جاست، می‌زنم هی عقب نگاه می‌کنم.

- چرا باحاله؟

نمی‌دونم باحال دیگه، چون همدیگه رو دوست دارن.

- پس به خاطر این باری رو دوست داری؟

آره، باری فقط از اینا داره، این جوری اون یکی رو دوست نداره که بوسش کنه.

- دوست‌های دیگه‌ات درباره این بوس‌ها چیزی نمی‌گن؟

یه چیزی می‌گم قول بده نخندیا.

- قول می‌دم خیالت راحت.

در مورد ماریه می‌گم، آخه می‌دونی ماریه دلش می‌خواد یکی مثل کین بوسش کنه.

- مگه چه طوری بوس می‌کنه که دلش می‌خواد؟

(می‌خندد) خجالت می‌کشم بگم.

- خجالت نداره که بگو راحت باش.

باشه، قول دادی به هیچ کسی، هیچی نگیا.

- خیالت راحت باشه.

آخه لپ هم رو که بوس نمی‌کنن، لب همدیگه رو می‌خورن.

- ماریه تا حالا شده بخواد با پسری دوست بشه که بوسش کنه این جوری؟

(می‌خندد) آره دوست داره، گفتم دیگه.

- خودت دوست نشدی تا حالا؟

نه، کار خوبی نیس الآن.

- یعنی چی الآن کار خوبی نیست؟

باید بریم دانشگاه، بعد.

- این رو کی بهت گفته؟

خودم می‌گم.

- کسی نگفته الآن کوچک هستین، برید دانشگاه؟

من کوچیک نیستم دیگه، بچه هم نیستم، ولی الآن باید درس بخونم، تیزهوشان یا یه مدرسه خوب

قبول شم.

- دوست شدن با پسر باعث می‌شه درس نخوانی؟

(می‌خندد) آره دیگه همه‌اش باید بری بیرون. کیانا رو دیدی؟ همه‌اش با دوست پسرش می‌ره بیرون،

تازه مامانشم می‌دونه که دوست پسر داره، همیشه تو تست آخر می‌شه، از بس با اون پسر می‌ره

بیرون.

- کیانا چی دوست پسرش رو بوس نکرده؟

دزدا رو.

- || دزدها رو دوست داری؟

آره.

- دزد رو چرا دوست داری؟

چون همه دزدا بدن، اما این دزدا اینقد خنگن که اصلاً بد نیستن، همیشه بیش تر تو در دسر می‌افتن و آدمای خوبین و بامزه‌ان.

- به نظرت دزدا این طورین؟

نه فقط دزدای توی شکرستان بامزه‌ان اونم فقط یکیشون.

- اسمش چی بود؟

نمی‌دونم اسمش رو، ولی اون خیلی مهربونه^۱.